یا هو

شرح وصایای قدسی قطب العارفین غوث السالکین حضرت شیخ سراج الدّین عثمان نقشبندی مجددی خالدی طویلی

قدس الله تعالی سره العزیز

مقدمه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الحَمْدُلله رَبِّ العَالَمِينَ وَالصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ عَلَى أَشْرَفِ الخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَخَاتِمِ الأَنْبِياءِ وَالمرْسَلِينَ سَيِّدِنا محمّد وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ التّابِعِينَ وَ مَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ اما بعد؛

این بینوا که از سر تا قدم به هیچ نمی ارزد، پشیمان بر دیروز و وامانده در امروز و هراسان از فردایش بلکه مستغفر از وجود بیهوده اش، حسب دستور و فرمان حضرت شیخ زاده ی مکرم، والا مناقب سورنا آقا نقشبندی سلّمه الله تعالی از فهم قاصر به قلم این خاسر، بر وصایای قدسی قطب العارفین و غوث السالکین شیخ المشایخ آفتاب هدایت و یقین حضرت شیخ عثمان سراج الدّین خالدی مجددی نقشبندی طویلی قدّس الله تعالی سرّه العزیز، چند کلام از ارشادات اولیای کرام و بزرگان راه دین رضی الله تعالی عنهم اجمعین گذاشته، تا اولاً آنچه مقصود حضرت ایشان از تحریر این وصایای قدسی مبنی بر نجات دنیا و آخرت حضرات فرزندان و فرزند

زادگان و ذرّیه ی حضرت ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و خلفا و خلفا زادگان و مریدان و مرید زادگان و محبین و مخلصین قرناً بعد قرن بوده حاصل آید.

من نمی خواهم که از مخلوق خود سودی کنم　　　بلکه می خواهم که با خلق جهان جودی کنم

و ثانیاً طالبان این راه را سهولتی در درک کلمات مصطلحه ی این خاندان عالی نشان میسّر گردد. چنانچه مخفی نمی باشد وصایایی که حضرت ایشان ارشاد فرمودند اجمالیست، درک آن نیاز به تفصیل دارد بلکه صرف، به توضیح و تشریح هم، پی به معنا و حقیقت آن نمی توان برد، زیرا همه اش احوالاتیست که حاصل مقامات معنویست که شخص باید خودش تحت تربیت مشایخ قدم بقدم به آن مقامات نائل گردد.

ذوق این می، نشناسی بخدا تا نچشی

همچنین تشریح این وصایای قدسی، مناسبت با علم احسان و تصوّف را می طلبد که در این بینوا ظاهراً و باطناً مفقود است. اما دلیل اینکه این ناچیز بوقت قبول آستان بوسی وارث مسند مجددیت، بقیة السلف، قبلة الاقطاب قیوم عالم کعبه عارفان و قبله واصلان، سیّدنا و امامنا و وسیلتنا الی الله تعالی حضرت الحاج شاه سیّد

عبدالله صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم و فیوضاتهم الف و با می آموزم، این کمینه قدمبوسان و دریوزگان درگاهشان را فرمودند هرچه بما رسیده باید به دیگران هم برسانیم، لذا آنچه بیمن تربیت و توجّهات عالی حضرت ایشان، این بیمقدار را بقدروسع حاصل آمد جسارت به این امر واقع گشت.

مرا گر توسن دل نیست در راه　　　　کمند زلف او هم نیست کوتاه

گفتنیست که حضرت شیخ زاده آقا، از سر لطف زندگینامه ی حضرت جدّ امجدشان قدّس الله سرّه را بر این مجموعه زینت بخش فرمودند. حضرت شیخ زاده آقا فرزند ارشد شیخ زاده خانم مکرمه و محترمه حضرت فاطمه خانم سلمه ربها می باشند و حضرت مکرمه، صبیه ی حضرت قطب الاقطاب و الافراد حضرت شیخ محمّد کامل، کمال الدّین مشتهر به شیخ کامل نقشبندی ضیائی تالش قدّس الله تعالی سرّه العزیز می باشند و حضرت ایشان ابن حضرت قطب العارفین و غوث السالکین حضرت شیخ عمر ضیاء الدّین نقشبندی ابن حضرت قطب العارفین شیخ عثمان سراج الدّین خالدی مجددی نقشبندی طویلی قدّس الله تعالی سرهما می باشند. همچنین باز

از احسان بی حد تنظیم و بازنگری و همه ی امور مربوط به این رساله را قبول فرمودند. جزاک الله خیراً جزاء، مابقی از الطاف حضرت ایشان هرچه زبان، شاکر باشد، باز قاصر است.

خالی از لطف نمی باشد، دو واقعه که در حین نوشتن این رساله واقع گشت بیان گردد اول وقت مشغولی به وصیّت نامه قدسی می بینم که صاحب این وصایا حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله تعالی سرّه الاقدس این حقیر را وکیل خود فرمودند و مشغول تقسیم ترکه ی آنحضرت از دستان مبارکشان به حضرات شیخ زادگان و ذریه حضرت ایشان هستم و دوم می بینم حضرت عروة الوثقی خواجه محمّد معصوم فاروقی قدّس الله سرّه العزیز تشریف مبارک آوردند و این رساله را مطالعه می فرمایند و رضایتمند تشریف مبارک بردند الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیّد المرسلین و آله الطاهرین و اصحابه اجمعین. ربنا لا تؤاخذنا إن نسینا أو اخطانا و تقبل منا انک انت السمیع العلیم.

غلامی نقشبندی مجدّدی عبداللّهی

دیماه یکهزار و سیصد و نود و هشت

زندگینامه ی مختصر حضرت شیخ عثمان سراج الدّین خالدی مجددی نقشبندی قدّس الله سرّه الاقدس

تولد و آباء و گذشتگان حضرت ایشان[1]

بِسمهِ سُبحانَهُ وَتَعالی

آن سرور مکرم و پیر و مرشد معظّم در سال **۱۱۹۵** هجری قمری در قریهٔ طویله (تەوێڵە، Tawella)[2] از توابع شهرستان حلبچه ی هورامان در کردستان دیده به جهان گشودند. بر

۱- به جهت عدم تکرار هر گاه در این متن لفظ «حضرتِ ایشان» آمده است، منظور حضرت شیخ عثمان خالدی مجدّدی نقشبندی سراج الدّین اول قدّس الله سره است. تمام مطالب این زندگی نامه برگرفته از دو کتاب یادی مردان تالیف علّامه عبدالکریم مدرّس رحمهٔ الله علیه و کتاب ریاض المشتاقین تالیف کاتب الاسرار ملا حامد بیسارانی رحمهٔ الله علیه می باشد.

۲- در وجه تسمیه ی نام طویله برخی می گویند که از کلمه ی پیشانی گرفته شده است که به هورامی به پیشانی ته ویل گفته می شود، اصطلاحاً آنجایی که از رو به رو پیداست، یعنی این روستا مانند پیشانی از دور مشخص بوده که مروراً به ته ویل معروف شده است. همچنین آورده اند، بدلیل اینکه روستای ته ویله مابین سه درّه قرار دارد، یکی درّه ی وارین و دو درّه ی دیگر که بالاتر بودند یکی درّه ی دزآور و دیگری درّه ی ته ویله بهم متّصل می شوند، در اولین فتوحات اسلامی که عربها وارد منطقه شدند، بعد از طی مسیر درّه های طولانی به این درّه ی طویل

اساس دست نوشته های حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین و حضرت شیخ عمر ضیاء الدّین قدّس الله سرهما فرزندان خلف الصدق حضرتِ ایشان، آن ذات مبارک فرزند خالد آغا، فرزند عبدالله آغا، فرزند سیّد محمّد، فرزند سیّد درویش، فرزند سیّد شریف، فرزند سیّد جمعه، فرزند سیّد ظاهر می باشند و سیّد ظاهر از سادات نعیم از نوادگان حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهم اجمعین بود که از محل سکونت گذشتگانش در کوهستان حمرین در حوالی بغداد به هورامان کوچ نمود و در روستای ته وێڵه ساکن شد[1] او و فرزندانش در تەوێڵه دارای قدر و احترام بوده و بعد از چند نسل به «آغا» به معنی رئیس و رهبر شناخته شدند. مادر مکرّمه ی حضرتِ ایشان حلیمه خاتون دختر فقیه ابوبکر طویلی است که او نیز از اولاد فقیه احمد غزائی بغدادی رحمۀ الله علیه می باشد. فقیه احمد غزائی که انسان خدا ترسی بود برای تحصیل از بغداد به هورامان مهاجرت نمود و در قریۀ طویله ساکن شده و تاهل اختیار نمود. به عقیدۀ مردم آنجا فقیه احمد از رجال

رسیدند و گفتند این درّه طویل است، این طویل عربها به مرور زمان تغییر کرده به کوردی تبدیل شده است به ته ویله. و علّت دیگر اینطور گفته اند که در کوردستان درختی وجود دارد که میوه ای پر بار دارد که به هورامی به آن درخت و میوه ی آن تایله یا ته یله می گویند از زمان آشوری ها از این میوه برای درمان طاعون استفاده می شد، احتمالاً به دلیل رویش این درخت در منطقه به مرور اسم ته یله به ته ویله تغییر کرده است.

۱– نسب نامه ی حضرت ایشان بطور کامل در آخر این رساله آورده شده است.

الغیب بود، چون هرگاه سپاه اسلام در منطقه ای دور یا نزدیک درگیر جنگ می شد فقیه احمد به جهت شرکت در جهاد و یاری سپاه اسلام، ناپدید می شد و بعد از مدتی باز می گشت و لذا در افواه عامّه به «غزایی» به معنی جهاد کننده با دشمن دین، ملقب گردید.

با توجّه به متن کتاب یادی مردان از کتاب «نوادر الانوار» که حضرت شیخ شهاب الدّین کاکو زکریا، با عنایت به کتاب «قاموس الانساب» حضرت شیخ رضا معین الدّینی کاکو زکریا، به سال **۱۰۹۹** هجری قمری تالیف نموده و با توجّه به تحقیق ماموستا عبدالکریم مدرّس بیاره رحمۀ الله علیه، جناب فقیه احمد غزائی فرزند شیخ محمّد فرزند شیخ عبدالاحد فرزند عبدالواحد فرزند محمود فرزند عبدالصمد فرزند علی فرزند عبدالرئوف فرزند شاه نعمت الله ولی فرزند شیخ زکریا کمال الدّینی کاکو زکریائی رحمهم الله از نوادگان قطب دایرۀ خداشناسی حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی قدّس الله سرّه و از اولاد حضرت سیّدنا امام حسن رضی الله عنه می باشد.

همچنین استاد عبدالکریم مدرس، در کتاب یاد مردان فرموده است که خود ایشان این سلسله ی انساب به شکل یاد شده را در پشت جلد یکی از کتب کتابخانه بیاره به خط ماموستا بهاءالدّین، امام خانقاه بیاره دیده اند که در زیر همان متن نوشته شده بود که ماموستا بهاءالدّین رحمۀ الله علیه این شجره را از روی خط حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین نقشبندی قدّس الله سرّه بازنویسی نموده است.

نهایتاً از روی مستندات فوق روشن است که حضرت شیخ عثمان خالدی مجددی سراج الدّین اول قدّس الله سرّه از طرف پدری از سادات نعیم و سیّد حسینی و از طرف مادری از سادات شاذلی و سیّد حسنی می باشند رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

هر چند حضرتِ ایشان و فرزندانشان، خود را در بین مردم به سیادت مطرح ننموده و به خداپرستی و سلوک مطابق شریعت اسلام و طریقه نقشبندیه مشغول بودند اما با عنایت به مکتوبات حضرت شیخ محمّد کامل ضیائی نقشبندی تالش[۱] قدّس الله سرّه از برادرشان حضرت شیخ محمّد نجم الدّین و پدرشان حضرت شیخ عمر ضیاء الدّین قدّس الله سرهما، در کانون خانواده همواره به اعضای خانواده یادآوری می شد تا همگی با حسن خُلق و سلوک اسلامی و رعایت ادب، جایگاه سیادت خود را پاس بدارند.

۱- قطب الاقطاب و الافراد حضرت شیخ کمال الدّین، محمّد کامل مشهور به شیخ کامل نقشبندی ضیائی تالش فرزند حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین فرزند حضرت شیخ عثمان خالدی سراج الدّین اول قدس الله تعالی اسرارهم. متولد به سال **۱۲۷۳** شمسی در بیاره ی شریفه و متوفی به سال **۱۳۵۶** در تالش، برای اطلاع بیشتر از زند گی حضرت ایشان رجوع شود به کتاب زند گینامه حضرت شیخ کمال الدّین محمّد کامل نقشبندی ضیائی تالیف حضرت شیخ زاده سورنا آقا نقشبندی حفظه الله تعالی.

تحصیلات حضرت ایشان

این شخصیت مبارک مطابق رسم زمان و فرهنگ منطقه پس از رسیدن به سن تحصیل، ابتدا چند کتاب ساده ی ابتدائی و قرآن مجید و صرف و نحو و فقه و شریعت را در همان قریه ی تەوێڵە فرا گرفت و سپس برای تحصیلات بیشتر فقهی و علوم اسلامی به بیاره، خرپانی و خورمال سفر نمود و تا سن **۲۵** یا **۲۷** سالگی به عنوان فقیه در مناطق مختلف هورامان زندگی نمود.

اگر چه پدر حضرتِ ایشان از حاکمان منطقه بود ولی این سعادتمند از طفلی راه انقطاع و عجز و نیاز را در پیش گرفت و علاوه بر دقت بر انجام فرائض به نمازهای سنّت و نماز شب مشغول بود و از همان کودکی سیمای صالحان به خود گرفت و نهایتاً با اهل علم و ارباب فقر و اصحاب زهد در خانقاه و مدرسه ی حضرت غوث الاعظم محی الدّین شیخ عبدالقادر گیلانی قدّس الله سرّه در بغداد همنشین گردید.

حضرت ایشان طی چهار سال اقامت در این مسجد علاوه بر تحصیل فقهی و علمی تا سطح سیوطی و فنّاری، حداقل یک کتاب در فرائض و شرحی بر رساله شاه صدّیق هراتی در شرح کلام قدسی[1] تالیف و همچنین به صدق و نیاز خدمت دراویش مجذوب آن

۱– به نقل از کتاب یادی مردان نسخه ی خطی رساله فوق در کتابخانهٔ حضرت شیخ سیّد طاهر هاشمی قدس الله سره موجود بوده است.

بارگاه عالی را نمودند تا اینکه به سال **۱۲۲۶** قمری تماماً دل را از کار علم قطع و سمند طلب را به جانب درویشی رانده و دست تمسک به ذیل هدایت بنده ای از بندگان خاص الهی زدند.

چگونگی ورود به طریقت نقشبندیه

در اواخر سال **۱۲۲۶** قمری، منبع علم و درایت و مطلع آفتاب عنایت ضیاء الدّین مولانا خالد شهرزوری مجددی نقشبندی[۱]قدّس الله سرّه از سفر خیر الاثر دهلی به امر مرشد خود حضرت شاه عبدالله غلامعلی دهلوی قدّس الله سرّه به تکیه ی حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی قدّس الله سرّه در بغداد وارد و در آن بارگاه مبارک میهمان گردیدند.

حضرتِ ایشان خود فرمودند: وقتی حضرت شیخ مولانا قدّس الله سرّه در تکیه ی حضرت غوث الاعظم قدّس الله سرّه مستقر شدند به خدمتش رسیدم، دستش را بوسیدم و به او خوش آمد گفتم.

ایشان هم مرا به خاطر آوردند چون که پیشتر در ایام جوانی در خورمال و بیاره که تحصیل می کردم به خدمتش رسیده بودم، بعد از چند روز بار دیگر به خدمتش رفتم و نیاز دل

۱– مولانا خالد شهرزوری (**۱۱۹۳ – ۱۲۴۲** قمری) از اعاظم خلفای حضرت عبدالله غلام علی شاه دهلوی مجدّدی نقشبندی قدس الله سره.

خود را عرض نمودم، چون طلب قبول بیعت از حضرتش نمودم، از روی شفقت پذیرفتند و به استخاره ی مسنونه، چنانکه طریقه ی این طریق علیّه است امر نمودند.

در واقعه[1] چنان مشهود گردید که با جمع انبوهی از کوه باشکوهی به طلب مطلوبی به جد و جهد بالا می رویم، من یکایک همراهان را به جا گذاشتم و بر قله ی آن کوه رسیده عَلَم رفعت و شکوه برافراشتم. دیدم که آن شاهباز بلند پرواز اوج عزت دو جهانی حضرت ضیاءالدّین مولانا خالد قدّس الله سرّه بر فراز کوه با کمال هیبت و عزّت و شکوه ایستاده و جماعتی از محرمان حرم قربت در خدمتش بودند، چون مرا دید فرمود بنشین که درسی از این کتاب به تو بیاموزم، در خدمتش نشسته، دست بر دو زانوی ادب نهادم و گوش هوش را به شنیدن حقایق و معارفش گشادم، درسی از آن کتاب به من گفت و بسی جواهر اسرار را بیان نمود، عبارت آن کتاب غیر فارسی و غیر عربی بود، به گمانم آمد از علوم غریبه ی مغربی بود.

۱- هر آنچه که بی اراده به کشف آید را واقعه گویند. مولوی نصرالله صاحب قدس سره می فرمایند، حالتی شبیه به خواب است وقتی که فیض و تجلی عالم قدس به روح سالک می رسد، روح را مغلوب و از تدبیر بدن غافل می سازد، در این هنگام برای سالک کیفیتی شبیه به خواب حاصل می گردد و چیزی را که در آن وقت می بیند و یا می شنود را واقعه می گویند.

همچنین فیض و تجلی که در خواب بر سالک وارد می شود را نیز، واقعه فرموده اند.

فردا که به حضور آن منبع فیض و نور رسیدم و واقعه را در خدمتش عرض نمودم، با شادمانی خطاب به حضار مجلس فرمود: ماشاءالله! عثمان در واقعه بدایت و نهایت کار خود را دیده و راه سلوک مراتب کمال در عالم مثال بر او واضح گردیده است. پس همان ساعت مرا تعلیم ذکر طریقه کرده ، توجّه متعارف فرمودند و روزنه ای به قوه ی آن توجّه در دل من گشودند، چنان مشهود شد که شمعی در دل من روشن گردید به حدی که قطرات روغن مانند اشک از آن شمع فرو می چکید.

ورود به سلیمانیه در خدمت حضرت شیخ مولانا خالد قدّس الله سره

مدت اقامت حضرت شیخ مولانا خالد قدّس الله سرّه در بغداد کوتاه بود و در اوائل سال **۱۲۲۷** قمری به سلیمانیه تشریف فرما شدند و در مسجد عبدالرحمن پاشای بابان که زمانی خود مدرس آن بودند که اکنون به مسجد شیخ بابا علی مشهور است مستقر گردیدند.

حضرتِ ایشان در این سفر در خدمت مرشد والا مقام خود بودند و طی دو سال اقامت در سلیمانیه با جدیت تمام و با سوز و نیاز مشغول خداپرستی و سلوک گردیدند و هیچ لحظه ای از ایام عمر شریف را ضایع ننمودند تا اینکه در اواخر سال **۱۲۲۸** قمری به خلافت در طریقه عالیه سرافراز گردید. حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله سرّه اولین کسی است که از حضرت مولانا خالد قدّس الله سرّه خلافت طریقه و اجازه ی ارشاد در طریقه ی نقشبندیه را دریافت نمودند.

جناب ابراهیم فصیح حیدری رحمهٔ الله علیه در کتاب «المجد التالد فی مناقب مولانا خالد» می نویسد اولین خلفای حضرت مولانا خالد در شمال عراق شیخ عثمان خالدی طویلی و در بغداد شیخ عبیدالله حیدری مفتی بغداد بودند.

حضرتِ ایشان در خصوص مراحل سلوک خود تا دریافت خلافت مطلق طریقه ی علیّه نقشبندیه فرموده اند: حَسَبَ الامر حضرت مولانا به ذکر طریقه ی علیّه سرگرم بودم و دیده ی دل را به مشاهده ی واردات و تجلّیات که در این طریقه ی علیّه به طریق « اِندِراجُ النَّهایهِ فیِ البِدایَهِ » وارد و متجلی می شوند، می گشودم تا که رفته رفته انوار لطایف که در حین تزکیه و تصفیه به الوان متنوعه ظهور می کنند، ظاهر شدند و هر یک از لطائف به اسم ذات «الله» جل جلاله گویا گشتند، سپس سلطان الذکر، مُلک وجود را فرا گرفت به حدی که آواز ذکر از گوشت و پوست و موی خود به گوش هوش صریحاً می شنیدم و لذت آن را که سرآمد همه ی لذّات است، به ذائقه ی دل می چشیدم و همچنین ذرات عالم را به وضوح گویا به ذکر « الله » می دیدم. در ابتدای کار، رابطه بر من به غایتی غالب بود که در هر ذره از ذرات عالم صورت مبارک حضرتِ شیخ خود را می دیدم و هر لحظه با زبان دل با او گفتگو می کردم و به گوشِ هوش جواب می شنیدم. پس از مدتی صورت مثالی من با صورت مثالی آن حضرت یکی شدند که تفاوت بین دو صورت نمی دیدم، این مطلب را به حضرت مولانا قدّس الله سرّه عرض نمودم، فرمود این مقام جمع رابطه است. بعد از آن تعدد دو صورت رفع شد و فقط یک صورت واحد را می دیدم، دوباره به خدمتش

عرض نمودم ، فرمود این مقام جمع الجمع است و فنا فی الشیخ عبارت از این حال است، پس از آن معامله از فنا فی الشیخ به فنا فی الرسول انجامید.

زمانی از آن اوقات چنان می دیدم که تمام عالم از عرش تا فرش حتی ملائکه و انبیاء علیهم الصلوة و السلام بر حضرت مولانای ما قدّس الله سرّه سجده می برند، از ظهور این واقعه سخت حیران ماندم، مطلب را عرض نمودم، فرمودند: فلانی هوشیار باش که کافر نشوی و خرمن ایمان و اسلام خود را بر باد کفر و زندقه ندهی، بدان که این سجده ی تمام عالم بر من نیست بلکه به حقیقت محمّدی است صلّی الله علیه و سلّم که در من ظهور فرموده و وجود نابود مرا به ظهور خود مسعود نموده است. بعد از چندی باز به همان منوال جهت خودم ظهور کرد که تمام عالم روی توجّه به من آوردند، بعد از این مراتب، آن ذکر و رابطه به مذکورِ حقیقی قرار گرفت و وجود واحد را در مرآت کثرت، خارج از شائبه ی ظرفیت و مظروفیّت به بیچونی و بی کیفی مشاهده می کردم، سپس حجاب کثرت به کلی مرتفع شد تا که فنای جذبه که مخصوص طریق «اِندِراجُ النَّهایةِ فیِ البِدایَةِ» است که آن را وجود عدم می گویند دست داد، در این زمان معامله از جذبه به سلوک انجامید. لطائف خمسه روی به مقر اصلی خویش نهادند و در سیر آفاقی افتاده، بال همت را به سوی عالم اَنفُس گشادند. در این سفر آفاقی کعبه ی معظمه را در نماز و غیره می دیدم، سپس در آسمان چهارم خانه ای مقابل کعبه ی معظمه می دیدم که ملائک گرد آن طواف می کنند. مطلب را به حضرت مولانا قدّس الله سرّه عرض نمودم ، فرمود

زنهار که به اینها غرّه نشوی و فریب مخوری که مقصود ماسوای اینهاست. سپس از کشاکش سِیرِ آفاقی نجات حاصل شده پای در فضای عالم انفس نهادم و به مشاهده ی تجلیات و واردات آن سِیر، دیده ی دل می گشادم. لطائف، هر یک به اصول خود در فوق العرش رسیدند و از آفاق گذشته رختِ خود به مُلک اَنفُس کشیدند. در آن اوقات که سِیرِ من در عالم اَنفُس بود در واقعه چنان دیدم که گویا بازی شکاری شده ام که حضرت مولانا مرا بر دست گرفته به شکار پرندگان در هوا می فرستد، به مجرد اینکه نظر بر آنها می انداختم، از هوا به پائین آمده بر زمین می افتادند، اما چند طیر بزرگ جثه بودند که تنها به نظر، پائین نمی آمدند. پس حضرت مولانا قدّس الله سرّه مرا برای صید ایشان پرواز داده بر هوا رفته بر میان دوش ایشان نشسته، آنها را پائین قدم آن حضرت می نهادم. چون واقعه را در خدمتش عرض نمودم در تعبیر آن چیزی نفرمود ولی مرا به شرف اجازه ی ارشاد عامه مشرّف ساخته و به اجازه ی مطلقه سرافراز فرمودند و جمیع خلفا و مریدان را به نشستن در حلقه ی توجّه من مامور نمودند.

سفر به بغداد و بازگشت به سلیمانیه

در اواخر سال ۱۲۲۸ قمری حضرت مولانا خالد قدّس الله سرّه به بغداد بازگشت و مدت دو سال در بغداد اقامت گزیدند، در این مدت حضرتِ ایشان نیز در خدمت مرشد خود در بغداد بودند. در سال ۱۲۳۰ قمری محمود پاشای بابان خانقاه بزرگی را برای حضرت مولانا خالد قدّس الله سرّه در سلیمانیه تاسیس و مال و ملک زیادی را وقف آن خانقاه

نموده و با خواهش و تمنا، حضرت مولانا و همراهان ایشان را به سلیمانیه باز گرداند که البته حضرتِ ایشان نیز همراه حضرت مرشدشان بودند. محمود پاشا که متوجّه عنایات خاص حضرت مولانا خالد به حضرت شیخ عثمان قدّس الله سرهما شده بود تقاضا نمود که حضرتِ ایشان پیش نمازی مسجد خصوصی محمود پاشا را بپذیرند .

تا سال **۱۲۳۶** قمری به مدت حدوداً هفت سال، حضرتِ ایشان سر حلقه ی ذکر و توجّهات در خانقاه سلیمانیه بودند و بسیاری از اشخاص بلند پایه همچون سیّد اسماعیل داغستانی و ملا عبدالحکیم کاشغری و شیخ محمّد حلبچه ای رحمهم الله تعالی و اشخاص دیگر، سلوک و تربیت صوفیانه را در ذیل توجّهات خاص آنحضرت طی نمودند و حضرت مولانا تنها به توجّهات عام و برکات کلی، مریدان را بهره مند می فرمود.

در سال **۱۲۳۶** قمری اشخاص فتنه گر گرفتاری هایی برای حضرت شیخ مولانا قدّس الله سرّه ایجاد نمودند که در پی آن ایشان به همراه برخی از منسوبان، کردستان را ترک نموده و از مسیر قره داغ به بغداد تشریف بردند.

حضرتِ ایشان که صاحب اجازه ی ارشاد عامه بودند به امر مرشد به هورامان بازگشته و در تەوێڵە و بیاره و همچنین در فصل تابستان در مناطق کوهستانی سراب کَیمنه و سراب حَوش بَورانی در هورامان بخش ایران به ارشاد مسلمانان مشغول شدند. در این زمان

دانایان و طالبان از همه ی اطراف متوجّه حضرتِ ایشان شده و به طریقه نقشبندیه وارد و در این طریق کسب سلوک می نمودند.

از سال **۱۲۳٦** تا سال **۱۲۳۸** قمری حضرت مولانا دو سال در فصل تابستان به هورامان تشریف فرما شدند و یک بار هم حضرتِ ایشان به زیارت آنحضرت به بغداد تشریف بردند. علاوه بر آن در طی همین زمان حضرتِ ایشان سفری به سنندج نموده و مدتی آنجا ساکن شدند و به ارشاد مردم آن منطقه همت نمودند که شیخ شکرالله سنندجی و شیخ محمّد باقر رحمهما الله از کسانی هستند که طی آن سفر تربیت و پخته شدند.

هجرت حضرت مولانا خالد قدّس الله سرّه به شام و رحلت حضرت ایشان و آغاز دوره ای جدید

حضرت شیخ مولانا خالد قدّس الله سرّه در زمان حرکت از سلیمانیه به بغداد، شیخ عبدالله هراتی قدّس الله سرّه را به عنوان خلیفه در خانقاه سلیمانیه معین فرموند و برادر خود حضرت شیخ محمود صاحب قدّس الله سرّه را در این امر همراه او نمود. در سال **۱۲۳۸** قمری حضرت مولانا به همراه بسیاری از بستگان عازم شام گردیدند اما اوضاع خانقاه سلیمانیه به همان منوال قبل باقی بود.

حضرت مولانا در سال **۱۲٤۲** قمری در شام رحلت نمودند و طبق وصیتشان ابتدا شیخ عبدالله هراتی قدّس الله سرّه و بعد از مدتی شیخ محمود صاحب قدّس الله سرّه به شام

رفتند. متعاقباً شیخ احمد هولیری (اربیلی) رحمهٔ الله از شام به خانقاه سلیمانیه مامور شد تا به امر ارشاد بپردازد. تا این زمان همه ی امور در نهایت یگانگی پیش می رفت.

مدتی بعد، شیخ لطف الله و ملا عثمان بلخی رحمهما الله که از مریدان حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله سرّه بودند، برای احوالپرسی و زیارت حضرتِ ایشان از سلیمانیه به هورامان رفته، مدتی آنجا در خدمت بوده و سپس به سلیمانیه باز گشتند، اما جناب شیخ احمد هولیری اجازه ی ورود به خانقاه را به آن دو نفر نداده و حتی از این دو به احمد پاشای بابان فرزند سلیمان پاشا حاکم سلیمانیه شکایت نمود.

احمد پاشا بابان یک نامه به خدمت حضرت شیخ سراج الدّین قدّس الله سرّه نوشته و موضوع را مطرح نمودند. حضرتِ ایشان در پاسخ، یک نامه ی بسیار لطیف و بدیع ارسال نمودند به طوری که احمد پاشا مجذوب محبّت آنحضرت گردید.

زمانی کوتاه بعد از این واقعه سلیمان پاشا وفات نمود و حکومت به احمد پاشا رسیّد. در سال **۱۲٥٤** قمری احمد پاشا در اولین اقدام از حضرتِ ایشان تقاضا نمود تا به سلیمانیه تشریف برده و اداره ی خانقاهِ حضرت مولانا را بپذیرند. از طرفی شیخ احمد هولیری که تمایل مردم و حاکم وقت را به ارشاد حضرتِ ایشان دید بدون هیچ صحبت و جدلی این امر را پذیرفت و به پیشنهاد عبدالله پاشا که عموی حاکم بود در خانقاه قره داغ ساکن و مشغول ارشاد گردید.

با ورود حضرت شیخ عثمان سراج الدّین به خانقاه حضرت مولانا خالد قدّس الله سرهما، گویی روح تازه ای بر آن دمیده شد و با استقبال و توجّه اهل دین به آن، رونقی همچون زمان حضرت مولانا در آن ایجاد گردید. اما این حضور حضرتِ ایشان باعث فراموشی هورامان نشد و گاه گاهی برای سر کشی به مریدان آن منطقه به هورامان باز می گشتند.

در یکی از این اوقات که آنحضرت در هورامان تشریف داشتند و شیخ ملا حامد بیسارانی رحمهٔ الله که فردی خبره و آگاه و توانا به امور طریقه بود را به جای خود در سلیمانیه قرار داده بود، عبدالله پاشا و شیخ فتّاح که از سرشناسان محلی بودند به همراه شیخ احمد هولیری رحمهٔ الله به خانقاه سلیمانیه وارد شدند و به شیخ ملا حامد بیسارانی رحمهٔ الله گفتند: در زمانی که خلیفه ی حضرت شیخ مولانا خالد در حیات است صحیح نیست خلیفه ی شخص دیگری خانقاه او را اداره کند و از طرفی حضرت شیخ عثمان سراج الدّین خیلی زود به افراد خلافت می دهد و اغلب خانقاه را تنها می گذارد لذا شما خانقاه را به شیخ احمد هولیری تحویل بدهید.

شیخ ملا حامد بیسارانی رحمهٔ الله در پاسخ گفت: من از حضرت شیخ عثمان شنیدم که فرمود که مقیاس من برای اعطای خلافت حال خودم است در زمانی که حضرت شیخ مولانا خالد مرا به خلافت سرافراز نمود. اگر به برکت نَفَس حضرت مولانا خالد روزانه

صد نفر را به آن احوالی که من در آن بودم ببینم، به آنها اجازه خواهم داد، چون عمر زیادی را در خدمت حضرت مولانا خالد بوده ام و اطلاع کافی به امور طریقه ی علیّه دارم.

بعد از این پاسخ، ملا حامد به هورامان بازگشت و شرح ماجرا را به خدمت حضرتِ ایشان بیان نمود. آنحضرت فرمودند این گونه سخنان باعث پریشانی است و با لطافت آداب طریقت نمی گنجد و دیگر به سلیمانیه باز نگشتند.

حضرتِ ایشان از آن تاریخ که مصادف به سال **۱۲۵٦** قمری بود تا سال **۱۲۸۳** قمری که از این جهان رحلت نمود در شهر ها و قصبات هورامان به ارشاد پرداخت و طالبین بسیاری که از کشورهای مختلف به دور ایشان جمع می شدند را به درجات عالی در طریقه نقشبندیه تا پایه خلافت مقید و خلافت مطلق تربیت فرمود، البته علاوه بر خلفای ماذون، حضرتِ ایشان منسوبان صاحب کمالاتی داشتند که به پایه خلافت نرسیدند و نام برخی از ایشان نیز در کتاب یادی مردان ثبت شده است.

در اینجا برخی از خلفای صاحب نام حضرتِ ایشان که در کتاب یاد مردان نام آنها آمده است تبرکاً ذکر می گردد: حضرات شیخ علی طویلی، شیخ علی سَرگَتی، شیخ علی عبدالکریمی سَرگَتی، ملاحامد بن ملا علی بیسارانی معروف به کاتب الاسرار و مولف کتاب ریاض المشتاقین، ملا محمّد هانَدنی، شیخ محمّد بن شیخ ویس برزنجی، شیخ حسین هورامی، سیّد حامد هورامی، ملا صدرالدّین رُوواری، سیّد قطب الدّین کَلجینی، سیّد محمّد امین بن سیّد قطب الدّین کَلجینی، شیخ اسماعیل هجیجی، حاجی ملا احمد

نُوتشه ای بن ملا عبدالرحمن نُوتشه ای مفتی سلیمانیه، ملا محمّد امین نُوتشه ای، ملا محمود دَشه ای، سیّد شهاب الدّین تالشی، ملا ابراهیم جوانرودی، ملا حسن جوانرودی، ملا فتح الله بن ملا شریف جوانرودی، سیّد قانون خانَگایی، سیّد عبدالحکیم خانَگایی، سیّد بایزید خانَگایی، سیّد عبدالرحمن خانَگایی، سیّد شاه کرم تاوَگوزی، سیّد عبدالرحیم تاوَگوزی معروف به مولوی کورد، شیخ یعقوب بگ بن عبدالله بگ شَرَف بَیانی، شیخ محمّد کورده، سیّد عبدالقادر مشهور به خلیفه قادر، ملا عبدالله چوری، شیخ محمّد صادق وزیری، سیّد قاسم نِگلی، شیخ حسین باقلوائی، ملا مصطفی کلاتی، شیخ محمّد صادق مازی بن، ملا قاسم پایگَلانی، ملا موسی پایگَلانی، ملا حیدر آوِهَنگی، شیخ شکرالله سنندجی، شیخ محمّد باقر سنندجی، ملا محمود سنندجی، شیخ محمّد سمیرانی، ملا مصطفی شِعری، شیخ مصطفی سقزی، سیّد عبدالکریم موکریانی مشهور به سیّد زَینَل، ملا محمّد هَوشاری، ملا یوسف پالاوائی مشهور به شیخ برهان، ملا محمّد بانه ای، شیخ فاتح شلیری، ملا عبدالکریم حلبچه ای، شیخ سلیمان چناره ای، شیخ اسماعیل سوله ای برزنجی، شیخ محمّد قره داغی، شیخ عبدالله قطب بن شیخ لطیف قره داغی، شیخ محمّد برادر شیخ عبدالله قطب، شیخ عبدالرحمن ابن الخیاط قره داغی، سیّد محمّد امین قره داغی، شیخ مصطفی بن شیخ محمّد علی قره داغی، شیخ عبدالرحمن بن محمّد بگ، ملا عثمان بالَخی، ملا عثمان بن حاجی اسماعیل کانی کَوَیی، ملا محمّد بن ملا خدری سلیمانی، شیخ حسین بن عبدالرحمن بگ خَزَنَه دار، شیخ محمّد صالح بن

عبدالرحمن بگ خَزَنَه دار، ملا عمر جلَه موردی، شیخ حسن کرکوکی، شیخ جواد کرکوکی، ملا عمر عمرگمبدی، ملا ابراهیم کوی سنجقی، ملا مصطفی کوی سنجقی، ملا مصطفی بلباس، ملا احمد شاوری، ملا ویسی، ملا شیخ نَبی ماویلی، ملا طاها بالَکی، ملا محمود رَواندوزی، ملا محمّد کَپِشان، ملا علی بیتواته ای، شیخ علی بالیسانی، ملا ابوبکر هولیری، ملا محمّد هولیری مشهور به شیخ چولی، سیّد حسین افندی آستَه مولی، علی افندی حاکم زاده ی انطاکیه، شیخ محمّد حزین فرسافی سیرتی، ملا محمّد قریشی دیاربکری، شیخ عبدالهادی تالشی، شیخ خضر پدر شیخ جواد که در کرکوک خلیفه بود، ملا عمر بن ملا عبدالله بن ملا ابراهیم عمر گومبَتی، شیخ عبدالکریم دَگاشِخانی، شیخ علی بیاره ای، خلیفه محمّد مراد پدر شیخ محمّد امین سَرگَتی، شیخ عبدالله دَیمَوی، حاجی عِوَض پاوه ای و ملا عبدالباقی پاوه ای. نور الله مراقدهم الشریف.

دارائی، همسران و فرزندان حضرتِ ایشان

حضرتِ ایشان به گواه شاهدان صادق، پیوند و تعلق دنیائی نداشت، قانع و زاهد و دست و دل از دنیا شسته بود تا ۷۷ سالگی در مساجد و مدارس روستا ها و شهرهای گوناگون هورامان و منزل خود و منازل سایر ارادتمندان به ارشاد مشغول بودند. در آخرین سال های زندگی در سال **۱۲۷۲** قمری در باغچه ای که در دامنه ی روستای طویله که از میراث والد مکرمشان به آنحضرت رسیده بود خانقاه ساده ای بنا نهادند که بعد از وفات حضرتِ ایشان، توسط خلف الصدق ایشان حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین قدّس الله سرّه چند

اتاق به آن اضافه شد. همچنین چهار باغ از ایشان در محلات مختلف هورامان باقی ماند، وراث ایشان دو باغ را وقف و دو باغ را به اشخاص مختلف فروختند.

در کتاب یاد مردان دو حکایت از زهد و قناعت حضرت ایشان ذکر شده است.

حکایت اول: سماور و قوری و زیر استکانی های جدید (و گران قیمت) برای خانقاه هدیه آمده بود که شروع به استفاده از آن نموده بودند. حضرتِ ایشان به محض مشاهده آنها با عصبانیت می فرمایند این اسباب فرعونی را از اینجا دور کنید، اینها اسباب تکبر و دنیا پرستی است.

حکایت دوم: ما بین حضرتِ ایشان و حضرت شیخ عبدالرحمن خالص طالبانی قدّس الله سرّه دوستی و مودتی برقرار بود. به لحاظ این دوستی فرزندشان حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین قدّس الله سرّه را که از نظر سِنی با شیخ علی طالبانی فرزند شیخ عبدالرحمن قدّس الله سرهما نزدیک بود را برای تحصیل به کرکوک نزد آنها فرستاد تا آن دو کودک با هم تحصیل نمایند.

بعد از مدتی درویشی از نزدیکان حضرت شیخ عبدالرحمن قدّس الله سرّه را در طویله می بینند و از او پرسیدند که پسرم چطور است؟ درویش پاسخ داد که حال آنها هر دو خوب است و هر روز صبح و عصر از منزل حضرت شیخ عبدالرحمن غذای خوب برای آنها می رسد! حضرتِ ایشان با عجله نامه ای برای حضرت شیخ عبدالرحمن فرستادند و درخواست بازگشت سریع حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین را نمودند تا مبادا ایشان از

قناعت و فقر به دور افتند. حضرت شیخ عثمان خالدی مجددی سراج الدّین اول قدّس الله سرّه در زمان حیات خود بر چهار اصل تاکید می فرمود و همه ی فرزندان و خلف الصدقان از خاندان او نیز بر این چهار اصل خاندان عثمانی طویلی پایبند ماندند:

اول: برپای داشتن شریعت اسلام و سنّت رسول الله صلّی الله علیه و سلم.

دوم: زهد و قناعت و دوری از دنیاپرستی و امیال و آرزوهای دنیوی.

سوم: عدم اختلاط با اهل دنیا ، چه اهل قدرت و چه اهل مُلک و ثروت.

چهارم: خدمت به دل (انجام وظایف طریقه ی علیّه نقشبندیه مجددیّه).

حضرتِ ایشان اولین بار در سن سی و سه سالگی و پس از دریافت خلافت طریقت نقشبندیه از حضرت شیخ مولانا خالد قدّس الله سرّه با تلیخان خاتون دختر عبدالله بگ شرف بیانی ازدواج نمود.

همسر دوم حضرتِ ایشان پریخان خاتون دختر ذکریا طویلی بود. از این خانم سه دختر به نام های عایشه، عاصمه و فاطمه و یک پسر به نام عبدالحکیم که قبل از بلوغ رحلت نمود به دنیا آمدند.

همسر سوم حضرتِ ایشان نوریجان خاتون از سادات بَله بزانی از جنوب سیروان بود. از این خانم یک پسر به نام حضرت شیخ معروف قدّس الله سرّه به دنیا آمد که در جوانی و پس از اختیار تاهل رحلت نمود. از او پسری به نام قادر ماند که اولاد شیخ قادر قدّس الله سرّه هنوز در بیاره زند گی می کنند.

همسر چهارم حضرتِ ایشان خورشید خاتون از بگ زادگان ماوَتی بودند. از این خانم چند دختر و دو پسر به نام های حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین و حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین قدّس الله سرهما به دنیا آمدند.

همسر پنجم حضرتِ ایشان برادر زاده ی حضرت شیخ مولانا خالد قدّس الله سرّه بود که از این خانم دختری به نام تحفه و پسری به نام حضرت شیخ عبدالرحمن ابوالوفاء قدّس الله سرّه به دنیا آمدند.

همسر ششم حضرتِ ایشان نور شرف خاتون دختر محمّد آغا از بزرگان پژدَر بود. از این خانم یک پسر به نام حضرت شیخ احمد شمس الدّین قدّس الله سرّه به دنیا آمد.

همسر هفتم حضرتِ ایشان جانی خانم از بگ زادگان سنندج بود. حضرت شیخ محمّد سمیرانی در کتاب «بارقات السرور» از برادر این خانم به نام میرزا عبدالعظیم نام برده است.

نام دختران و داماد ها و پسران حضرتِ ایشان بصورت زیر در کتاب یادی مردان ذکر شده است: عایشه خانم همسر ملا نظیر طویلی، فاطمه خانم همسر عمر طویلی، خدیجه خانم همسر شیخ علی سَرگَتی، لالی خانم همسر شیخ عبدالکریم سَرگتی، عَمَری خانم همسر شیخ محمّد بن عبدالله خرپانی، شمسیه خانم همسر ملا محمّد دزاوَری، آمینه خانم همسر سیّد عبدالکریم زَنبیل، آمنه خانم همسر سیّد شهاب الدّین تالشی، عذرا خانم همسر سیّد نجم الدّین امروله ای، تحفه خانم همسر شیخ محمّد قره داغی برزنجی، زبیده

خانم همسر شیخ محمود مردوخی، خورشید خانم همسر شیخ محمّد شیخ ویسی برزنجی.

پسران بزرگوار حضرتِ ایشان هر یک اقطاب دوران خود و خورشیدهای تابانی بودند که انوار آنها به سراسر عالم اسلام رسیّد و در کتب تذکره مناقب ایشان ذکر شده است. در این مختصر تبرکاً به نام و تاریخ تولد و رحلت آن سروران اکتفا شد.

حضرت شیخ زاده عبدالحکیم قدّس الله سرّه که قبل از بلوغ رحلت نمودند.

حضرت شیخ معروف قدّس الله سرّه متولد **۱۲۵۱** قمری که در جوانی به سال **۱۲۷۷** قمری رحلت نمود و در قبرستان طویله به نام قبرستان باباسرهنگ روبروی خانقاه به خاک سپرده شدند.

حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین قدّس الله سرّه متولد **۱۲۵۲**قمری که تحت عنایت و ارشاد والد مبارکشان به درجات عالی رسیدند و به وصیّت حضرتِ ایشان در خانقاه طویله به مقام ارشاد نشست و در سال **۱۲۹۸**قمری رحلت فرمودند و در همان خانقاه کنار مقام والد گرانقدرش مقام دارد.

حضرت شیخ عبدالرحمن ابوالوفاء قدّس الله سرّه متولد **۱۲۵۳** قمری که مانند برادر بزرگتر در خدمت والد ماجدش مقامات عالی طریقه را کسب نمود و طبق وصیّت حضرتِ ایشان همچون برادر بزرگتر جانشین والد ماجدشان در تربیت مریدان و امور

خانقاه شدند اما دو سال بعد از رحلت حضرتِ ایشان یعنی به سال **۱۲۸۵** قمری در بغداد رحلت نمودند.

حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین نقشبندی قدّس الله سرّه متولد **۱۲۵۵** قمری که مانند سایر برادران مقامات عالی طریقه را در خدمت والد عالی جاه و برادر بزرگتر یعنی حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین قدّس الله سرّه کسب نمودند و با تاسیس مدرسه و خانقاه در بیاره ی شریفه علوم اسلامی و عرفانی را حیاتی تازه بخشیدند و در سال **۱۳۱۸** قمری در بیاره رحلت نمودند.

حضرت شیخ احمد شمس الدّین نقشبندی قدّس الله سرّه متولد **۱۲۶٦** قمری که مانند سایر برادران مقامات عالی طریقه را در خدمت والد خود و برادر ارشد یعنی حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین قدّس الله سرّه کسب نمودند. بعد از رحلت حضرتِ ایشان در احمد آباد بر دامنه ی قره داغ ساکن شد ، همچنین مدتی در استانبول اقامت نمود و آنجا به ارشاد پرداخت، در سال **۱۳۰۷** هجری در احمد آباد رحلت نمودند و در طویله ی شریفه در کنار والد ماجدشان به خاک سپرده شدند.

حضرتِ ایشان تا سال **۱۲۷۲** قمری که خانقاه طویله را تاسیس نمودند، در مناطق مختلف هورامان و اغلب در بیاره ی شریفه حضور داشتند و با تلاشی خستگی ناپذیر به تعلیم و تربیت بند گان خدا همت گذاردند. در سال های پایانی حیات مبارکشان به دلیل غلبه ی بیماری که اجازه ی حرکت به ایشان نمی داد امورات خانقاه و مریدان را به دو

فرزند شان یعنی حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین و حضرت شیخ عبدالرحمن ابوالوفاء قدّس الله تعالی سرهما سپردند تا اینکه در سال **۱۲۸۳** قمری پس از تحمل رضایت مندانه ی بیماری در سن ۸۸ سالگی رحلت فرمودند و در کنار خانقاه طویله به خاک سپرده شدند.

مدتی بعد، حضرت شیخ محمّد بهاءالدّین قدّس الله سرّه چند اتاق به خانقاه اضافه نمودند و مضجع حضرتِ ایشان در داخل یکی از آن اتاق ها قرار گرفت نَوَّرَ اللهُ مَرقَدَهُ الشّریف وَ بَرَّدَ اللهُ مَضجَعَهُ اللَّطیف، اَللَّهُمَّ اَنزِل عَلینا مِن فُیوضاتِهِ وَ بَرَکاتِهِ وَ اَنفَعَنا بِعُلومِهِ وَ اَسرارِهِ آمین بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمین.

سر آغاز وصیّت نامه

الحمد الله رب العالمین و الصلوهٔ و السلام علی خیر خلقه محمّد و آله و صحبه و سلم.
اما بعد، فقد قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم: الدّین النصیحهٔ[1]

بسم الله الحمدلله و الصلوهٔ و السلام علی سیّدالمرسین و آله الطاهرین و اصحابه اجمعین. حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله سرّه از حضرت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلّم نقل فرمودند که، دین همه اش خیر خواهی، اندرز و نصحیت است[2]، پس بنا بر این حدیث شریف که هر مسلمانی را مکلّف به نصحیت که متضمن امر به معروف و نهی از منکر است نموده، حضرت ایشان نیز عموماً همه ی مسلمانان و خصوصاً خلفا و مریدانشان را بجهت سعادتمندی دنیا و آخرت اندرز و نصیحت فرمودند.

۱– از این پس متن اصلی وصیت نامه ی حضرت ایشان با خط پر رنگ و شرح کلام مبارک با خط معمولی نوشته خواهد شد.

۲– عن أبی رقیهٔ تمیم بن أوس الداری رضی الله عنه: أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: الدّین النَّصِیحَةُ، قُلْنَا لِمَنْ؟ قَالَ: لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ. رواه مسلم. ابو رقیهٔ تمیم بن اوس داری رضی الله تعالی عنه فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دین همه اش نصیحت و خیر خواهی است، ما گفتیم برای چه کسی؟ آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: برای الله، برای کتابش (قرآن)، برای رسولش (صلی الله علیه و آله وسلم) و برای رهبران مسلمانان و عوامشان.

آدمی فربه شود از راه گـوش　　　جانور فربه شود از حلق نوش

***

گوش کن بر پند پیران ای پسر　　　پند پیران جمله سود است و اثر

پس، مسکین، عثمان الخالدی المجددی النقشبندی عفا الله عنه و قدس سر ساداته و أسلافه و أوفر بره و بر اتباعه و أخلافه، عامه ی عام و خاص، خلفا و مریدان خود را به چند فقره از وصایای مشفقانه وصیّت میکند تا که سعادتمندان را سرمایه باشد.

حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله سرّه خود را به امام الاولیاء قطب العارفین مولانا ضیاء الحقّ و الدّین حضرت شیخ خالد شهرزوری نقشبندی مجدّدی قدّس الله سرّه منتسب نمودند، چرا که آنحضرت از اعاظم خلفای حضرت مولانا بودند. حضرت مولانا از اعاظم خلفای قطب العارفین حضرت عبدالله غلامعلی شاه علوی دهلوی احمدی قدّس الله سرّه و حضرت ایشان از جانشینان حضرت قطب العارفین میرزا صاحب شمس الدّین حبیب الله جان جانان مظهر علوی دهلوی قدّس الله سرّه و حضرت ایشان از دو طرف منتسب هستند به حضرت خواجه محمّد معصوم ابن حضرت امام ربّانی و از یک طرف منتسب می شوند به حضرت خواجه محمّد سعید ابن حضرت امام ربّانی قدّس الله اسرارهم.

نسبت اول طرف اول چنین است که حضرت میرزا صاحب تلمذ فرمودند خدمت حضرت شیخ حافظ سعدالله دهلوی و حضرت ایشان نیز از حضرت خواجه محمّد صدّیق ابن خواجه محمّد معصوم و حضرت ایشان، خلف حضرت امام ربّانی اند.

نسبت دوم طرف اول چنین است که حضرت میرزا صاحب، تلمذ فرمودند خدمت حضرت سیّد نور محمّد بدوانی و حضرت ایشان از حضرت خواجه سیف الدّین و حضرت ایشان از والد مکرمشان حضرت خواجه محمّد معصوم.

از طرف دیگر که منتسب به حضرت خواجه محمّد سعید می باشند تلمذ فرمودند خدمت مبارک حضرت شیخ محمّد عابد سنامی و حضرت ایشان از حضرت خواجه عبدالاحد ابن محمّد سعید و حضرت ایشان از والد ماجد خویش حضرت خواجه محمّد سعید بن امام ربّانی و حضرت امام ربّانی مجدد اَلْفِ ثانی (احیا کننده ی دین در هزاره ی دوم بعد از هجرت) شیخ احمد فاروقی کابلی سرهندی قدّس الله سرّه در طرق اربعه یعنی قادریه چشتیه سهروردیه و کبرویه منتسب به والد مکرمشان حضرت شیخ عبدالاحد قدّس الله سرّه و در طریقت نقشبندی منتسب هستند به شیخ المشایخ حضرت خواجه مؤید الدّین الرضی محمّد باقی بالله قدّس الله سره، ناگفته نماند که حضرت خواجه محمّد باقی در زمان حیات مبارکشان مسند مشیخیت و هدایت و ارشاد را به حضرت امام ربّانی سپردند و حضرت خواجه اجازه ی ارشاد یافتند از حضرت مولانا عبدالباقی خواجگی اَمْکَنْگی سمرقندی ابن حضرت خواجه مولانا محمّد درویش قدّس

الله سرهما و حضرت ایشان جانشین والد ماجدشان می باشند و حضرت مولانا محمّد درویش نام نامی شان حضرت مولانا ابوالحسن وحیدالدّین ابن زین الدّین حاجز اسفر غابادی می باشد که مشتهر به محمّد درویش بودند و آن حضرت جانشین دایی مکرم خود حضرت خواجه جلال الدّین مولانا محمّد بن برهان الدّین بن خواجه محمّد رضا، که به دلیل منسوب بودن پدر گرامیشان به قاضی عماد الدّین مسکین سمرقندی به مولانا محمّد قاضی سمرقندی قدّس الله سرّه مشتهر گشتند و حضرت مولانا از اعاظم خلفاء حضرت خواجه ناصرالدّین عبیدالله احرار تاشکندی قدّس الله سرّه بودند و حضرت ایشان از اعاظم خلفاء و جانشینان حضرت مولانا خواجه یعقوب چَرخی حِصاری قدّس الله سرّه و حضرت مولانا از اصحاب حضرت خواجه ی خواجگان بهاءالدّین محمّد نقشبند قدّس الله سرّه بودند ولی سلوک طریقه را نزد جانشین حضرت شاه نقشبند، حضرت خواجه علاءالدّین عطار قدّس الله سرّه به پایان رساندند و به درجه تکمیل رسیدند، حضرت خواجه علاءالدّین داماد حضرت شاه بودند، حضرت شاه نقشبند سلوک طریقه را تا انتها نزد حضرت سیّد امیر کُلال قدّس الله سرّه طی نمودند و بطریق اویسی[1] از روحانیت مبارک حضرت خواجه ی جهان خواجه عبدالخالق غُجْدَوانی قدّس

۱– فرموده اند سه نوع تربیت وجود دارد:

– تربیت کسبی، تربیتی است که محتاج به توجّه مرشدی که در قید حیات است می باشد.

الله سرّه نیز فایده بردند. آنچه صاحب رساله ی غوثیه آورده است که حضرت شاه نقشبند از روحانیت غوث الاعظم، باز الله الاَشهب، حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدّس الله سرّه استفاده بردند اشتباه است، ظاهراً صاحب رساله نام مبارک حضرت شیخ عبدالخالق غُجدوانی را با حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی اشتباه گرفتند.

بر اصل سخن باشیم، حضرت سیّد امیر کُلال قدّس الله سره، جانشین حضرت خواجه محمّد بابای سمّاسی قدّس الله سرّه بودند و حضرت بابا، از اعاظم خلفای اربعه ی حضرت خواجه علی رامْتینی مشتهر به عزیزان قدّس الله سرّه بودند و حضرت ایشان از خلفاء حضرت خواجه محمود اِنْجیر فَغْنَوی قدّس الله سرّه و حضرت خواجه از افضل و اکمل اصحاب حضرت خواجه محمّد مشتهر به خواجه عارف ریوْگری قدّس الله سرّه بودند و حضرت خواجه از خردسالی جزو طلبه های مکتب و خانقاه حضرت خواجه ی جهان خواجه عبدالخالق بن عبدالجمیل غجدوانی بودند که سرانجام جزو چهار خلیفه ی بزرگ حضرت خواجه ی جهان گشتند و دلیل اشتهار آنحضرت به عارف چنین بود که در

– تربیت اویسی، تربیتی است که بواسطه ی اموات بزرگان تربیت می شود.

– تربیت فضلی، این نوع تربیت صرفاً به فضل خداوند تعالی می باشد و به تربیت مرشد زنده و مرده احتیاج نیست.

همچنین گاهاً ممکن است که یک شخص تربیتش هم کسبی و هم اویسی و هم فضلی باشد.

ایام طلبگی، روزی حضرت خضر علیه الصلوة و السلام حضرت ایشان را می بینند، برای اینکه در شب خوابشان نبرد نمک در چشمان خود پر کرده اند حضرت خضر علیه الصلوة و السلام چون این حال را مشاهده نمودند دست شفقت بر سرِ حضرت خواجه محمّد کشیدند که عارف شود، ببرکت نَفَس مبارک حضرت خضر علیه الصلوة و السلام همانطور گردید و حضرت خواجه ی جهان نیز چهارمین خلیفه از خلفاء راشد و اربعه حضرت امام ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی قدّس الله سرهما بودند.

انتساب حضرت امام در تصوّف به شیخ ابوعلی فارمَدی است که با شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی قدّس الله ارواحهم نیز صحبت داشته اند و انتساب حضرت ابوعلی در تصوّف به دو طرف است، یکی به شیخ بزرگوار ابوالقاسم کُرّگانی طوسی قدّس الله سرّه و دیگر به حضرت شیخ علی ابن جعفر مشتهر به ابوالحسن خرقانی قدّس الله سرّه و حضرت ایشان خرقه از حضرت شیخ ابوالعباس قصّاب آملی قدّس الله سرّه گرفتند ولی در تصوّف به حضرت سلطان بایزید بسطامی قدّس الله سرّه منتسب هستند و بطریق اویسی از حضرت ایشان کسب فیض می نمودند زیرا ولادت حضرت شیخ سالها بعد از وفات سلطان العارفین می باشد.

از پس آن سالها آمد پدید   بوالحسن بعد از وفات بایزید

حضرت سلطان العارفین نیز همصحبتی مشایخِ بسیاری را نمودند از جمله ابوعلی سندی قدّس الله سرّه و در بعضی منابع از استادی کُرد یاد نموده اند اما نسبت معنوی

سلطان العارفین از حضرت امام جعفر صادق قدّس الله سرّه بوده است که ظاهراً این نسبت، بطریق صحبتِ ظاهر نبوده بلکه بطریق باطنی و اویسی بوده است، همچنان که حضرت شیخ ابوالحسن از حضرت بایزید، صاحب نسبت معنوی و باطنی بعد از زمان طولانی گردیدند.

حضرت امام از دو طرف، صاحب نسبت می باشند یکی از طرف حضرات آبای کرام خویش تا به حضرت امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و از آنحضرت به سیّد المرسلین حضرت پیغمبر صلّی الله تعالی علیه و سلّم که این سلسله را سلسلهٔ الذهب می نامند و دیگر از طرف پدر بزرگ مادریشان حضرت قاسم بن محمّد بن ابوبکر صدّیق رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشتهر به ابومحمّد، و حضرت قاسم قدّس الله سرّه یکی از فقیهان هفتگانه بود که به فقهای سبعه شهرت داشتند، حضرت ایشان را افضل مردم زمان خود گفته اند. دختر مکرمشان ام فروه همسر حضرت امام محمّد باقر و مادر حضرت امام جعفر صادق قدّس الله اسرارهم بود. انتساب حضرت قاسم قدّس الله سرّه به حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه و انتساب حضرت ایشان به حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می باشد و آنحضرت نیز جانشین و خلیفه ی سردار انبیاء سیّد الوری و خیر الانام حضرت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلّم می باشد.

معلوم باشد که استفاده ی اصحاب کرام از خلفاء راشدین رضی الله عنهم اجمعین، فقط بظاهر و انتظام امور دنیوی تعلق نداشته بلکه استفاده ی معنوی نیز در کار بوده زیرا

حضرات خلفاء جانشینان و وارثان کامل آنحضرت صلّی الله تعالی علیه و سلّم بودند، پس وارث کامل، هم بهره از ظاهر و هم از باطن مورِث دارد.

سوال، اصحاب کرام رضی الله عنهم در صحبت آنحضرت صلّی الله تعالی علیه و سلّم به اسلام حقیقی مشرّف گشته و نفوسشان از امّارگی به اطمینان رسیده و مطمئنّه گشته بود، پس معنی استفاده ی معنوی از خلفاء راشدین رضی الله عنهم چه است؟ باید دانست که با وجود به اطمینان رسیدن نفس، اما تفاوت درجات باقی می ماند، پس جایی که تفاوت درجات باقی است، بهره و استفاده نیز موجود می باشد، مگر نمی بینی که انبیاء علیهم الصلوات و التحیات با اینکه بهترین و بالاترین و با کمالات ترین مخلوقات هستند باز هم میانشان تفاوت درجات وجود دارد و بعضی تابع بعضی دیگر گشتند پس معلوم گشت که تابع بهره مند از متبوع می باشد.

سوال، بنابر روایات تاریخی حداقل معلوم است که حضرت سلمان فارسی، خلافت حضرت فاروق اعظم و حضرت ذی النورین رضی الله عنهم را هم درک فرموده است پس چرا نام مبارک این حضرات در سلسله ی مشایخ این طریقه نیامده است؟ و اگر در پاسخ گفته شود که حضرت صدّیق از حضرت فاروق و حضرت عثمان ذی النورین شأن و مقامی بالاتر دارد پس باید گفت حضرت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلّم نیز از حضرت صدّیق اکبر مقامی بالاتر دارد. اما پاسخ آن است که استفاده ی معنوی بصورت عام با استفاده ی معنوی بصورت خاص که همان صاحب نسبت خاصّه گردیدن است

فرق دارد. بطور مثال یک طالب چند شیخ و مرشد را خدمت می کند ولی از یکی از آنها صاحب نسبت خاصّه می شود. بر همین قاعده حضرت سلمان فارسی نسبت خاص، از حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنهما یافتند.

مساله، فیض رسانی مختص به حضرات ابوبکر صدّیق و علی مرتضی رضی الله عنهما نمی باشد حضرات خلفاء هر کدام واسطه ی فیض در جایگاهی خاص در طی مقامات می باشند، چنانچه از کلام حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه معلوم می گردد که عبور از مقامی خاص در سلوک منوط به دستگیری و توجّه حضرت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه می باشد ایضاً فرمودند حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی قدّس الله سرّه بدستگیری حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از مقامی خاص عبور فرمودند.

مساله، حضرت امام قدّس الله سرّه می فرمایند در حضرت ابوبکر صدّیق و عمر فاروق نسبت نبوّت غالب است و در حضرت علی مرتضی نسبت ولایت؛ و حضرت عثمان ذی النورین صاحبِ هر دو نسب ولایت و نبوّت مساوی می باشد، رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

وصیّت اول

اینکه معلوم ایشان باد که بنای هر طریق از طُرق موصوله، بر اتّباعِ سنّت سَنیِّه[1] (استوار است).

آنحضرت قدّس الله سرّه فرمودند هر طریقه و راهی که رسانده به جناب الهی جل شانه باشد که در راس این طرق، طریقت نقشبندی قرار دارد که سالک را از اسفل، یعنی جایی که قرار دارد، به سمت عالم وجوب[2] می برد، بنا نهاده شده بر پیروی از شرع مقدس و سنّت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلم.

متابعت از سنت، ایجاد واسطه می کند بین سالک و صاحب سنّت که حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و صحبه و سلّم می باشد و این واسطه باعث فیض گرفتن سالک از آنحضرت علیه الصلوۀ و السلام و عالم وجوب می گردد، اما این بهره مندی و فیض گیری نیز احتیاج به واسطه ی دیگر دارد تا بین سالک و آنحضرت ایجاد مناسبت نماید که این واسطه وجود شیخ مقتدا است که جانشین حضرت پیغمبر علیه السلام و التحیات می باشد.

۱- نیکو.

۲- عالم وجوب عبارت است از اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات ذاتی و خود ذات بحت و محضِ الله تبارک و تعالی.

پس طالبِ صادق، بواسطه ی پیروی از شرع مقدس و صحبت با شیخ مقتدا، بهمراه اخلاص و محبّت و اطاعت از دستوراتش در امور محوله، شروع به سیر می نماید از عالم امکان که سیر آفاق و انفس است و بعد از آن در ظلال اسماء و صفات الهی جل شانه می رسد و بعدتر در عالم وجوب سیر می نماید.

باید دانست که اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم بواسطه ی صحبت با آنحضرت صلّی الله تعالی علیه و سلّم به جایی رسیدند که بالاترین افراد این امت از اولیا و ائمه و اقطاب و افراد و اوتاد و سایر اهل الله به آنمقام نرسیدند، حضرت اویس قرنی قدّس الله سرّه که خیرالتابعین است بواسطه ی محروم گشتن از صحبت آنحضرت بدرجه ی وحشی، قاتل حضرت حمزه نرسیّد. حضرت پیغمبر صلّی الله تعالی علیه و سلّم ارشاد فرمودند: بهترین زمان، زمان من و بعد، آنان که در پی ایشانند و سپس زمان بعد از آنان، می باشد.[1]

در این ارشاد، زمان به تنهایی منظور نظر مبارک نبوده بلکه یعنی بهترین انسانها که بر زمین زیست نمودند انسانهایی هستند که با من همصحبت و مجالست دارند یعنی اصحاب

۱- خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِی ثمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...الی آخر حدیث شریف. حدیث شریف با لفظ خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِی نیز آمده است. بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم . مسلم، فضائل الصحابه باب فضائل الصحابه ثم الذین یلونهم.

کرام و بعد از آن یعنی پایین تر از آن کسانی هستند که بعد از من می آیند یعنی تابعین زیرا تابعین همصحبت صحابه بودند و تربیت یافتند از آنها و کسانی که بعد از تابعین می آیند یعنی تبع التابعین زیرا آنها نیز شرف صحبت کسانی که شرف صحبت صحابه ی کرام را یافتند، درک نمودند.

مساله، مقام اصحابِ سایر انبیاء علیهم السلام از تابعین و تبع التابعین بالاتر اند، اما از مقام اصحاب حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم پایین تر می باشند.

سوال، آنحضرت فرمودند بهترین مردمان، مردمان زمان من و بعدتر از من و بعدتر از آنان است اما اینجا نقل کردی که تابعین و تبع التابعین از مقام سایر اصحاب انبیاء علیهم الصلوات و التحیات پایین تر است.

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه می فرمایند می تواند که این خیریت، در این دو زمان بسبب کثرت اولیاء باشد. در هیچ امتی از امت انبیاء علیهم السلام مانند امت آنحضرت علیه الصلوۀ و السلام اینطور کثرت اولیاء و مشایخ وجود نداشته است.

مطابق عقیده ی علماء کرام هیچ ولیی بدرجه ادنا ترین صحابی نمی رسد، از حضرت عبدالله بن مبارک پرسیدند که حضرت عمر ابن عبدالعزیز رحمۀ الله علیه بالاتر بود یا حضرت معاویه رضی الله عنه؟ ایشان فرمودند بخاری که از بینی اسب معاویه در رکاب رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلّم بیرون می آمد خیر بود از عمر بن عبدالعزیز.

اساس طریقه ی علیّه نقشبندیّه نیز بر همین اصل صحبت بنا نهاده شده چنانچه حضرت شاه نقشبند قدّس الله سرّه فرمودند طریقه ی ما به عینه طریقه ی اصحاب کرام رضی الله عنهم است، زیرا برای اصحاب کرام به یمن مجالست و همصحبتی با آنسرور صلّی الله تعالی علیه و سلّم چیزی میسّر گشت که سایرین را معلوم نیست در نهایت النهایتشان، قطره ایی از آن دریا حاصل شده باشد. شیخ کامل و مکمّل که مرجوع به عالم باشد نیز جانشین آنحضرت صلّی الله تعالی علیه و سلّم است و صحبت او در رنگ صحبت پیغمبر صلّی الله تعالی علیه و سلّم است البته که به عینه مانند آن نمی باشد زیرا همسری و برابری با انبیاء کرام ممکن نیست بلکه کفر محض است. پس آنچه در همصحبتی این اکابر رو می دهد به سالها عبادات و ریاضات شاقّه میسّر نمی گردد.

آنکه به تبریز یافت یک نظر شمس الدّین　　　خنده زند بر دهه سخره کند بر چله

***

بنشین به گدایان در دوست که هر کس　　　بنشست باین طائفه شاهی شد و برخواست

مرجوع به عالم گفته شد زیرا اگر عارف از عالم وجوب، رجوع به عالم امکان نداشته باشد، طالبان نمی توانند از او بهرمند شوند زیرا آن عارف که در عروج است همچنان مناسبت به عالم وجوب دارد و طالب، از عالم امکان بلکه اسفل و پست ترین امکنه ی آن یعنی دنیا می باشد پس مناسبت بین این عارف و طالبان و سالکان بلکه سایر مخلوقات وجود

ندارد، اما آن عارف که بعد از عروجات به عالم وجوب، نزول به عالم امکان کند، مناسبت پیدا می کند با عالم. بنابراین، انتفاع و استفاده ی خلق از او ممکن می باشد.

مساله: همانطور که عروج مراتب مختلف دارد نزول نیز مراتب مختلف دارد.

قطب العارفین حضرت مولانا شیخ محمّد قاضی سمرقندی قدّس الله سرّه می فرمایند: سخن کُبَرا و عُظَماءِ این خانواده ی بزرگ است قدّس الله ارواحهم که هر که فواید این راه (یعنی طریقت نقشبندی را) از کمترین خادمان این مخدومان قدّس الله اسرارهم بگیرد و این نیک مردانِ صافی بصیرت را، معتقد باشد امیدوار می باشیم که هر آینه به مقصود برسد و هر که از راهِ بی عملی این صدّیقان را منکر شود و مخالفت آنها کند، رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و صحابه ی کرام او رضوان الله علیهم اجمعین را مخالفت کرده باشد، زیرا روش این عزیزان روش رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و صحابه و عارفان و صالحان رضوان الله علیهم اجمعین است و از بدعت و مخالفت شریعت مبرّا، و کوشش این برگزیدگان از هوای نفس، صافی و حرکات و سکنات ایشان موافق شریعت و بر جادّه ی سنّت می باشد متابعان را به نگاه داشت شریعت امر کرده اند و سنن رسول صلّی الله علیه و سلّم (را) تعلیم فرموده و از بدعت و طریق اهل فتنه و بطلان، و از تقلید مقلدان، نگاه داشته، روش این صدّیقان نه رنگ تعطیل دارد و نه بوی تشبیه، بلکه محض، نور هدایت و نور معرفت و اعتقاد اهل سنّت و جماعت و روش محققان و عارفان است قدّس الله تعالی ارواحهم.

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه از فایده و ثمرات صحبت که به سالک طالب این طریقه می رسد ارشاد می فرمایند: "اولین برکت که در صحبتِ اول، بر مرید مبتدیِ رشیدِ این طریقه ی علیه به حصول می پیوندد دوام توجّه قلب است به مطلوب حقیقی جل سلطانه و در اندک فرصت این دوام توجّه به نسیان ماسوی می رساند که اگر فرضاً عمر طالب هزار سال وفا کند، غیر حق سبحانه در دل او خطور نکند به واسطه ی نسیانی که او را از ماسوی حاصل شده است. اگر بتکلف و تعمل ماسوی را به یاد او بدهند یاد نکند و چون این نسبت حاصل شود، قدم اول در این راه زده باشد، از قدم ثانی و ثالث و رابع الی ماشاءالله تعالی چه نویسد؟".

صحبت مرید با پیر، به شرط ارادت و محبّت است، صحبت، به صرف صحبت، بدون ارادت و محبّت تاثیر چندان ندارد، زیرا کسب کمالات و فیوضات مرشد را منوط به محبّت و ارادت ساخته اند چنانچه حضرت امام می فرمایند: اگر شمه ایی از ارتباط حُبّی که از لوازم تعلّم طریقه است مانده باشد دولتی است عظیم، لِاَنَّ المرءَ مَعَ مَن اَحَبَّ[1].

حضرت قطب العارفین و غوث السالکین غوث محمّد نقشبندی مجددی قدّس الله سرّه می فرمایند: "ای طالب صادق یقین دان و جز این مدان که هیچ عملی از اعمال صالحه و ریاضتی شاقه از ریاضات شاقه و مقبوله، برابری نمی کند به صحبت این طایفه، زیرا طریق

۱- بدرستی که شخص، با کسی است که دوستش دارد. حدیث شریف.

حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و اصحاب کرام رضی الله عنهم صحبت بوده است. آنچه در یک ساعت به صحبت شریف ایشان حاصل می شود، به سالهای دراز به عمل دیگر حاصل نمی شود".

نویسنده می گوید اگر در فواید و برکات و ثمرات صحبت و خدمت و ارادت اهلُ الله کتابها نوشته شود باز حقِّ آن اداء نگشته است، گنج مقصود همین صحبت و محبّت و خدمت فقرا و درویشان است.

روضه ی خلد برین خلوت درویشان است	مایه ی محتشمی خلوت درویشان است
آنچه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه	کیمیاییست که در صحبت درویشان است
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال	بی تکلّف بشنو دولت درویشان است
حافظ ار آب حیات ازلی می خواهی	منبعش خاک در خلوت درویشان است

اگر تا کنون از آن محروم بودی زود خود را به آستان دوستی از دوستان حق تبارک و تعالی برسان که در این زمان قطب دوران، صاحب امر و قیوم زمان، قبلة الاقطاب، خلیفة الله و نائب حضرت رسول الله، وسیلتنا الی الله تعالی حضرت الحاج شاه سیّد عبدالله صاحب نقشبندی مجدّدی ادام الله تعالی ظل ظلال ارشاده علی مفارق الطالبین الی یوم الدّین می باشند که طالبان و عاشقان راه خداوندی جل و علا، از شمال و جنوب و شرق و غرب فوج فوج سر بر آستان آن ملائک پاسبان می گذارند و دلالت و هدایت و دستگیری می

شوند تا که واصل الی الله می گردند، در صحبت کیمیا اثرحضرت ایشان جذبهٔ نقشبندیه به همان اوّل قدم دست می دهد بطوری که مبتدیان را غیبت و وجد و مستی در ابتدای سلوکشان زیاده از حد است و از صوفیان متوسط آنحضرت که خود حضرات اولیاء عزلت و بعضی، عشرت اند و در ولایت های صغری و کبری و علیاء مشغول شغل باطن اند و از کبار اصحاب و اعاظم حضرات خلفاء آنحضرت دامت برکاتهم که خود از اقطاب بقعات اند در کمالات انبیاء و رسولان و اولوالعزمان و حقایقی انبیاء و الهی تا دایره قیومیّت و لاتعیّن، خوشه چین افاضات و بذل عنایات کریمانه آنحضرت قلبی و روحی فداه اند.

وصف حسن جمال خود، خود گو   حیف باشد بـــه هـر زبـان گفتـن

***

ای عزیز، اگر آنرا یافتی محکم بگیر، که سعادت ابدی و عمر جاودانی یافتی.

این سعادت روی ننـمایـد بـه کس   جز پس از عمری و آن هم یک نفس

این مسکین می گوید مدتی حزن جانسوز عدم دولت قدمبوسی و خدمت مداوم آستان حضرت شاه صاحب قبله دامهٔ برکاتهم و فیوضاتهم بدلیل بُعد مسافت، شعله در جان می افروخت و بسیار بیقرار ساخت، چرا که بعضی از سعادتمندان ازلی به این دولت سرمدی سرافراز هستند و این بخت برگشته محروم مطلق گشته تا اینکه سحاب رحمت حضرت شاه صاحب قبله گاهی بر این مهجور و کمترین، سایه ی شفقت افکند و جان افسرده را به

این بشارت طراوت بخشید، که محبّت و ارادت قلبی و جانی و باطنی با ما، هر چند دوری از ما، مانند نعمت خدمت ظاهریست بر ما. الحمدلله رب العالمین.

گر در یمنی چو با منی پیش منی   گر پیش منی چو بی منی در یمنی

***

صوفیانیم آمده در کوی تو   شیئ لله از جمال روی تو

از عطش ابریق ها آورده ایم   کآب خوبی نیست جز در جوی تو

ها بده چیزی به درویشان خویش   ای همیشه لطف و رحمت، خوی تو

حسن یوسف قوْتِ جان شد سال قحط   آمدیم از قحط ما هم سوی تو

صوفیان را باز حلوا آرزوست   از لب حلوایی دلجوی تو

دست بگشا جانب زنبیل ما   آفرین بر دست و بر بازوی تو

از دنائت دنیا گفته شد این را هم بشنو که حضرت ابوهریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و صحبه و سلّم نقل فرمودند: الا انِ الدنیا ملعونةٌ ملعون ما فیها الاَّ ذکرَ الله تعالی و ما وَالاه و عالماً و مُتَعلِّما[1]. حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه فرموده اند

---

۱ – رواه ترمذی و ابن ماجه.

دنیا مغضوبه ی حق سبحانه است و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده و حبِّ او سر گناهان است[1] و طالبان آن مستحق لعن[2] و طرد اند.

و حضرت میرزا صاحب جان جانان مظهر شهید قدّس الله سرّه فرمودند: از وقتی خداوند تعالی دنیا را آفرید به اندازه ی بال مگسی به آن التفات نفرمود.

ببین آن جماعت که از سفاهت دل به این دنیا بستند به چه چیزی دل بستند.

بس که فطرتها ضعیف افتاده است   تکیه بر دنیای فانـــــی می کنـــد

سبب دنائت و فرومایگی دنیا بدلیل آن چیزیست که انسان را مشغول به خود و غافل از خداوند تعالی می کند.

چیست دنیا از خدا غافل بُدَن   نی قماش[3] و نَقده[4] و میزان[5] و زن

۱- حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حب الدنیا راس کل خطیئة رواه بیهقی. یعنی دوست داشتن دنیا سر و راس همه ی گناهان است.

۲- حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: لعن عبدالدنیا و لعن عبدالدرهم رواه ترمذی. یعنی لعنت بر کسی که بنده ی دنیا و بنده پول است.

۳- متاع

٤- گُلی که با طلا و یا نقره بر روی پارچه می دوزند.

٥- مبلغ

و حبِّ آن در قلب، خانه می کند خداوند تعالی قلب را نظرگاه و محل تجلی خود قرار داد، ای عزیز جایی که خدا تعالی از رحمتش، برای خود قرار داد تو چیز دیگر در آن قرار مده و با آن شریک نگیر.

مساله، محبوب سبحانی حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه می فرمایند: "هر قدر که از حوائج ضروری است، داخل دنیا نیست و آنچه فضول[1] است از دنیاست".

یعنی هر چه که جزو ضروریات برای انسان است جزو دنیا محسوب نمی شود و هر چه که اضافه و زایده بر حاجت است داخل دنیاست، حتی که اختلاط بیجا و اضافه با مردم هم از دنیاست، حرفهای بیهوده و بی معنی زدن و انجام اعمال لایعنی همه از دنیاست.

مساله، مال و ثروت قبیح نیست بلکه حرص و حبِّ آن در دل قبیح است.

بدانکه مال و ثروت تیغ برهنه ایست که یا صاحبش را هلاک می کند یا او را سعادتمند می کند، اگر حبِّ آن در دل باشد صاحبش جزو هلاک شدگان است و اگر صرف امور نیکو شود همانند همای سعادت است که بر سر صاحبش هر لحظه می چرخد. روزی از فقرای صحابه آمدند خدمت مبارک حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عرض نمودند، اغنیا مال و ثروت دارند در راه خدا می دهند و جایگاهشان در بهشت بالا می رود اما ما از این نعمت محرومیم، آنحضرت علیه الصلوة و السلام ارشاد فرمودند زیاد بگویید سبحان

---

۱ – اضافه بر حاجت.

الله و الحمدلله و لا اله الاالله و الله اکبر، همان پاداش را خواهید برد، مدتی گذشت باز آن فقرا بخدمت آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم عرض نمودند یا رسول الله از آن ارشاد که ما را فرمودی اغنیا نیز خبردار شدند حالا آنها، هم با ثروتی که خدا به آنها داده است در راه خدا بذل و بخشش می کنند و هم این دعا را می خوانند، فخر عالم صلّی الله علیه و اله و سلّم در جواب فرمودند این فضل خداست به هر که خودش بخواهد می دهد. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.

فایده، غوث الاعظم حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی قدّس الله سرّه العزیز در خصوص آنچه خداوند تعالی از دنیا بر انبیاء و اولیاء مقرر می کند می فرمایند: "با علم ازلیِ حق (تعالی) اینها برایش مقرر گردیده (یعنی امور دنیا از مال و ثروت و زن و فرزند و غیره)، با اینکه کاملاً از آنها پرهیز می کرد، اما طبق خواست خدا نسبت به آنها تمایل نشان می داد، زیرا امتثال امر حق بهر صورت طاعت و عبادت است، لذا هر کس به این طریق از قسمتهای خود بهره ور شود مرتکب خطایی نشده، گر چه به لباس دنیا هم در آید. ایضاً باز در همین مورد ارشاد می فرمایند: از اینکه آنان (یعنی انبیاء و اولیاء) از قسمتهای (دنیایی) خود استفاده می کنند ایراد نگیرید، (چرا) که آنان به امر حق عمل می کنند نه از روی هوای نفس و شهوت. دلهای آنان مملو از مهر حق است و بیزاری از دنیا، بظاهر و باطن از دنیا اعراض می کنند، اما دارای بهره هایی از دنیا نیز هستند و این بدین خاطر

است که علم ازلی خداوند تعالی بر آن قرار گرفته است، لذا از توجّه و عنایت به آن ناچار اند"[۱].

باز گردیم به فایده ی صحبت، باید دانست که بدون همصحبتی و تربیت و توجّهات پیر و شیخ راه دان، خود بخود نفس از امّارگی تغییر ماهیت به مطمئنّه نمی دهد، فناء فی الله و بقاء بالله حاصل نمی شود راه به عالم قدس باز نمی شود.

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد　　هیچ خنجر آهن تیزی نشد

هیچ مُلّایی نشد ملّای روم　　تا مرید شمس تبریزی نشد

اما اگر هم بصورت بسیار بسیار نادر این امر واقع گردد، باز آن شخص از فیض همصحبتی بدور خواهد بود چنانچه حکایت حضرت اویس قرنی قدّس الله سرّه در بالا گذشت.

در کتاب طریقهٔ الراشدین که توسط حضرت شاه سید عبدالله نقشبندی مجددی دامت برکاتهم بدلیل نایاب شدن چاپ و به فارسی ترجمه نمودند میفرماید: اگر بنده، خدا را به اندازه ی تمامی عباداتی که جن و انس انجام می دهند عبادت نماید، به خدای تعالی سریعاً نمی رسد تا وقتی که مرشد و شیخی نداشته باشد؛ چرا که نبی اکرم علیه الصّلوة و السّلام صحابه ی خود رضی الله عنهم اجمعین را بطور دسته جمعی و فردی تلقین داد.

۱– فتح الربانی.

در رساله قشیری آمده: بر طالب راه خدا واجب است که از شیخی ادب حاصل نماید و اگر استادی نداشته باشد، هرگز به رستگاری نمی رسد. همین است که بایزید بسطامی می گوید: هر که استادی نداشته باشد، پس پیشوای او شیطان است و از ابوعلی دقاق شنیدم که می گفت: هر درختی که خود رو باشد و کسی او را پرورش ندهد، فقط برگ می دهد ولی میوه نمی دهد. مرید نیز چنین است، هرگاه استادی نداشته باشد که طریقت را از او مستقیماً و نفساً به نفس بیاموزد، پس او عابد و تابع هوای خود است و هیچ ثمره و فایده ایی نمی بیند.

در تفسیر روح البیان مانند کلام امام قشیری آمده است: «درخت هرگاه خود به خود بروید، هر چند امکان دارد که میوه ایی مانند درختهایی که در صحراها و کوهها می رویند، بدهد لیکن میوه ی آن مزّه و لذتی که میوه های باغ و بوستان دارند را ندارد و نهال هرگاه از یک موضع به محل دیگری انتقال داده شود، حالت و ثمره آن بهتر می شود چرا که در آن تصرف می شود».

خـــار کـــه همصحبتـی گـل کنـــد　　　غالیـــه[1]در دامـــن سنبـــل کنـــد

۱– عطر خوشبو.

بدانکه صحبت و خدمت بدون آداب آن فایده نمی بخشد زیرا صِرف همصحبت شدن بدون اداءِ آداب، تاثیری نخواهد داشت، به همین دلیل چند نمونه از اداءِ آداب طالبان از ارشاد مشایخ کرام علیهم الرضوان مرقوم می گردد.

فرموده اند طالب باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجّه پیر خود سازد و خود را کَالْمَیِّتِ بَیْنَ یَدَیِ الْغَسَّالِ (همانند مرده در دست مرده شوی) بداند. یعنی هیچ اراده در مقابل اراده ی شیخ خود نداشته باشد و هر چه او حکم می فرماید بی چون و چرا انجام دهد زیرا عمل و گفتار مرشد همه از روی حلم و علم و معرفت و الهام است و عقلش عقل معاد گشته اما مرید عقلش عقل معاش است بنا بر این هر چه می کند مطابق آن درک ناقص خویش است و این را با آن نمی توان قیاس گرفت.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر　　　گر چه باشد در نوشتن شیر شیر

ایضاً، برای مرید لازم است که به قومیّت و نژاد و حرفه و جمال و فقر و سواد مرشد توجّه نکند بلکه همیشه متوجّه همان نعمت و فیض باشد که از جانب خداوند متعال به او رسیده است و او را وسیله و هادی معرفت حق تعالی دانسته، مخلص و معتقد و طالب رضای مرشد باشد. حضرت خواجه عبیدالله احرار قدّس الله سرّه از حکایت ملاقات خویش با حضرت مولانا یعقوب چرخی قدّس الله سرّه فرمودند وقتی حضرت مولانا دست خود را دراز نمودند تا دست مرا بگیرند چون در پیشانی مولانا بیاضی بود طبیعت من بر گرفتن دست ایشان اقدام نکرد، حضرت مولانا عدم اقدام طبیعت من را فهمیدند و

دست خود را کشیدند، و صورت خود را به صورتی دیگر تغییر دادند بعد از دیدن آن از خود بیخود شدم رفتم کنار حضرت مولانا سربگذارم، که حضرت مولانا دست مبارک دراز نموده و فرمودند دست ما را بگیرید، حضرت خواجه بهاءالدّین قدّس الله سرّه فرموده بودند که ای یعقوب دست تو دست من است. بدانید که دست خواجه ی بزرگ، خواجه بهاءالدّین را می گیرید.

غرض از شرح این حکایت آن است که مبادا در اثر یک خیال و اندیشه ی ناصواب راه هدایت بر طالب بسته شود.

حکایت، روزی شخصی وصف قطب اولیا عزلت حضرت شیخ کمال الدّین محمّد کامل نقشبندی ضیایی تالش قدّس الله سرّه العزیز را شنید وقتی به شرف زیارت آنحضرت نائل گردید دید که ناخن های مبارک از حالت معمول کمی بلند تر است، به انکار در دل گفت این چه شیخی است که ناخنش بلند است؟ حضرت ایشان از خطره ی دل او آگاه گردیده و فوراً فرمودند: آقا پول نداشتم ناخن گیر بخرم شما برو برایم بخر، او رفت و ناخن گیر خرید به آنحضرت تقدیم نمود، این بار در دل گفت این شخص حقیقتاً شیخ است که از دل من آگاه شد، این بار نیز آنحضرت از حرف دل او آگاه شدند و فرمودند: ای، نه به آن که اوّل آمدی و در دلت گفتی این شخص شیخ نیست و نه به اینکه الان در دلت می گویی که من شیخ هستم چون از دل من آگاه شد.

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه فرمودند: الهی چیست اینکه اولیای خود را کردی که باطن ایشان زلال خضر است، هر که قطره‌ای از آن چشید حیات ابدی یافت و ظاهر ایشان سم قاتل (است) هر که به آن نگریست به موت ابدی گرفتار آمد. ایشان اند که باطن ایشان رحمت است و ظاهرشان زحمت. باطنبینِ ایشان، از ایشان است و ظاهربینِ ایشان، از بدکیشان، به صورت، جو نما اند و به حقیقت، گندم بخش. به ظاهر از عوامِ بشر اند و به باطن از خواصِ مَلَک، به صورت بر زمین اند و به معنی بر فلک، جلیس ایشان از شقاوت رسته است و انیس ایشان به سعادت پیوسته، ﴿أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (سوره مجادله)[1].

ایضاً، به سن و سال مرشد توجّه نکند که بسیار پیر است یا خیلی جوان است.

ایضاً، مرشد را حقیر تصوّر نکند اگر چه در ظاهر، شکوه و شوکت دنیوی و شایستگی ظاهری نداشته باشد بلکه او را غنی آخرت و پادشاه معرفت دانسته و به او اعتقاد داشته باشد.

ایضاً، اگر بظاهر از صحبت شیخ فیض به او نمی رسد هیچگونه نقصی و خامی را در حق شیخ خود تصور نکند، بلکه اینطور اعتقاد داشته باشد که برای من در این زمانه راهنما و مرشدی بهتر و کاملتر از این مرشد که وسلیه ی کسب فیض من باشد وجود ندارد.

۱- مبداء و معاد اشاره **۳۲**، از حضرت امام ربانی قدس سره.

ایضاً، در حضور پیر، بی اذن او به نوافل و اذکار نپردازد.

ایضاً، درحضور او به غیر او التفات ننماید و به کلیت خود، متوجّه او بنشیند حتی که به ذکر مشغول نشود مگر آنکه او امر کند صراحتاً یا دلالتاً و غیر از نماز فرض و سنّت در حضور او اداء نکند. حضرت مولانا غوث محمّد نقشبندی مجددی قدّس الله سرّه می فرماید: از زبان فصیح اللسان در فشان قبله گاه خود حضرت شاه ولی الله صاحب قدسنا الله تعالی بسره الاقدس شنیدم که می فرمودند: «روزی به قریه استوی در وقت ظهر در مسجد نشسته بودم و در آن حالت، قبضیت بر من استیلاء نموده بود که ناگاه مرید صاحب حالی از مریدان من آمد و اذان را اداء نمود. در قلب من خطره شد که این از روی جرأت در حضور من اذان را اداء می کند. البته که بی ادب است فی الحال آن موذن حالش تغییر نمود و حال از نزد او رفت. بعد از آن، مؤذن به عنایت الله تعالی از تغیر خود و از سبب تغیر آن متنبه شد چون که عنایت الله شامل حال او بود به گریه و عجز و تضرع بسیار در نزد این فقیر آمد، او را بخشیدم. حال او دوباره به جای و منزل خود رجوع کرد.

ایضاً، در جایی نایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه شیخش افتد.

ایضاً، در جایی که مرشدش طهارت می کند او طهارت نکند و بر مصلای او پای ننهد. حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدّس الله سرّه فرمودند بعد از زیارت پیر خود حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدّس الله سرّه به بغداد رفتم آنجا بی دلیل مرا گرفته و حبس نمودند هر چه اندیشیدم که بسبب بروز چه خطایی اینگونه تادیب می

شوم بر خاطر چیزی نیامد تا اینکه یادم آمد سهواً بر مصلای مرشدم شیخ ابوالحسن پا گذاشته بودم، از آن سریعاً استغفار نمودم در دم آزاد شدم.

ایضاً، ظروف مخصوص او را استفاده نکند.

ایضاً، در حضور شیخ پر حرفی نکند و اگر صحبتی ضروری داشته باشد آن را بوقت مناسب با نرمی و اختصار بیان کند و کلام شیخ را با تدّبر شنیده به خاطر سپرده به آن عمل کند علی الخصوص هنگامی که شیخ به صورت ذکر و مراقبه خاموش است چیزی نگوید و اگر سوالی داشته باشد آنرا وقتی بپرسد که شیخ در فکر فرو نرفته باشد.

ایضاً وقت نشست و برخاست پشت به جانب مرشد نکند و در مجلس او پا دراز نکند و به صورت متکبرانه ننشیند.

ایضاً، بر سایه ی مرشد قدم نگذارد.

ایضاً، در مسیر راه از مرشد خود جلوتر نباشد. آورده اند روزی حضرت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و آله و سلّم حضرت ابودرداء رضی الله تعالی عنه و صحابه دیگر را دیدند که جلوی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه راه می رفتند آنحضرت علیه الصلوة و السلام ارشاد فرمودند: آیا شما از چنان شخصی جلوتر راه می روید که در دنیا و آخرت از شما بهتر است و در دنیا از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی که غروب می کند

بعد از پیغمبران و رسولان از ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه افضل و بهتر کسی وجود ندارد.[1]

که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بوبکر به[2]

ایضاً، به جانب مرشد پا دراز نکند چه در زمان حیات او یا بعد از مرگ او.

ایضاً، هنگامی که بصورت مودبانه ننشسته است یا نایستاده است یا در مستراح و این جاها در دل یاد بزرگان و شیخ را نکند و ذکر نگوید. مگر آنکه یاد و رابطه ی شیخ چنان غلبه کند که چاره از آن نباشد، نقل است که داود طایی گفت: بیست سال نزد امام ابوحنیفه بودم و در این مدت او را زیر نظر داشتم در خلاء و ملاء سر برهنه ننشست و از برای

۱– عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال رآنی رسول الله علیه السلام امشی امام ابی بکر رضی الله عنه فقال تمشی امام من هو خیر منک فی الدنیا والآخرۀ ما طلعت شمس ولا غربت علی أحد بعد النبیین والمرسلین خیرا وأفضل من ابی بکر رضی الله عنه کما فی کشف الاسرار. تفسیر روح البیان فی تفسیر القرآن جلد **۹** صفحه **٦۲**. کنزل العمال فضل ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه جلد **۱۱** صفحه **٥٥۷** و شرح أصول اعتقاد أهل السنۀ والجماعۀ المؤلف: لالکائی سیاق ما روی عن نبی صلی الله علیه و سلم جلد **۷** صفحه **۱۳٥۸** و ابو نعیم فی الحلیۀ جلد **۳** صفحه **۳۲٥**، و الإمام أحمد فی فضائل الصحابۀ جلد **۱**صفحه **۱٥۲** وابن أبی عاصم فی السنۀ جلد **۲** صفحه **٥۷٦**.

۲– شاهنامه فردوسی، باب گفتار اندر ستایش پیغمبر. اشاره به حدیث فوق دارد.

استراحت پای دراز نکرد. او را گفتم ای امام دین، در حال خلوت اگر پای دراز کنی چه شود؟ گفت: با خدای در خلوت ادب نگهداشتن اولی تر است[1]. و همچنین شخصی می گفت در خانه نشسته بودم و پاهایم دراز بود در دل نیت کردم که بروم به نزد حضرت شیخ محمّد کامل کمال الدّین نقشبندی ضیائی تالش قدّس الله سرّه و به نزد ایشان رفتم به محض ورود من ایشان فرمودند، امروز یکی از (نام خانواد گی او را فرمودند) با، بی ادبی تمام از ما یاد کرد، آن شخص فوراً متوجّه شدند که منظور حضرت ایشان او می باشد و از آن کار توبه نمود[2].

ایضاً، اعتقاد خود را نسبت به شیخش راسخ کند و اگر زمانی نفس و شیطان در مورد مرشد وسوسه ایی بیاورد فوراً دفاع کند و توبه کند.

ایضاً، در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید مگر به اذن او صراحتاً یا دلالتاً و با کسی سخن نگوید بلکه متوجّه احدی نشود.

ایضاً، در غیبت پیر در جایی که اوست پای دراز نکند و بزاق دهن به آن جانب نیندازد.

۱–تذکرة الاولیا باب ابوحنیفه رضی الله عنه.

۲– کتاب زندگینامه حضرت شیخ محمّد کامل کمال الدّین نقشبندی قدس الله سره.

ایضاً، هر چه از پیر صادر شود آن را صواب داند اگر چه به ظاهر هم صواب ننماید، زیرا هر چه که می کند به الهام می کند و به اذن الله تعالی کار می کند بر این تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد،حتی در مواقعی که در الهامش خطائی راه یابد زیرا خطای الهامی همانند خطای اجتهادیست، ملامت و اعتراض بر آن مجاز نیست.

ایضاً، اگر بطور اتفاق از مرشد در مقابل مرید اشتباهی شرعی، قولی و یا عملی یا اخلاقی یا حالتی سر زده شد با یک بار به او بد گمان نشود چرا که اگر چه شیخِ کامل مکمّل هم باشد، اما معصوم نیست ولیکن خداوند تعالی آنها را محفوظ می دارد، ممکن است که گاهی گناه کبیره و یا صغیره صادر شود ولی تکرار کبائر و اصرار بر صغائر از او صادر نمی شود.اما کسی که شعار آن فسق است آن شخص ولی نیست پس تاویل قول و فعل آن احتیاج نیست.

مساله: مراد از محفوظ بودن نگه داشتن ولی است از اصرار بر گناه و توفیق توبه به او داده شود همانند صحابه ی کرام رضی الله عنهم اجمعین که گاهی برخی از آنها سهواً اشتباه می کردند ولی بر آن اصرار نداشتند و اگر بر آن مطلع می شدند از درگاه خداوند تعالی طلب بخشش می کردند همانطور که خداوند تعالی آنها را به بهشت وعده فرمود ولی از بعضی از آن بزرگان اشتباهات رخ داد و باز بسوی پروردگار مهربان تائب و راجع شدند و

فرمودند آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلم: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ، كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»[1] یعنی توبه کننده از گناه همانند این است هیچ گناهی انجام نداده است، پس ممکن است از ولی گناه صادر شود.

مساله: چنانچه تفریط و تقصیر در آداب مشایخ حرام است همچنین افراط در آن نیز بدتر است. همانند نصارا در تعظیم حضرت عیسی افراط کردند او را پسر خدا گفتند و از این رو گمراه شدند.

اولیاء علم غیب مطلق ندارند ولی به کشف و کرامات، خداوند اولیاء را علم می دهد و دلیل آن قول خداوند تعالی است که می فرماید: ﴿وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء﴾ یعنی انبیاء و ملائکه احاطه نمی کنند چیزی را از علم خدا مگر آنچه را خدا بخواهد و آنها را علم بدهد.[2] اجماع امت است که هیچگاه ولی بدرجه ادنی ترین نبی نمی رسد و صحابه از همه افضل اند و هیچ ولی به مرتبه ایی نمی رسد که تکالیف شرعی از آن ساقط شود، چرا که شرط تکالیف، عقل و بلوغ است و تکالیف شرعی از انبیاء نیز ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است.

۱– سنن ابن ماجه جلد دوم صفحه **۱۴۱۹** حدیث شماره **۴۲۵۰**.

۲– هدیة السالکین صفحه ۷۱.

بجز از انبیاء هیچ کسی معصوم نیست و عصمت در اصطلاح این است که از او صدور گناه ممکن نباشد، البته اولیاءالله محفوظ اند و باید به آنها حسن ظن داشت.

ایضاً، در خدمت مرشد کوتاهی نکند بالخصوص وقتی امر کرده باشد، آن وقت، اطاعت واجب می گردد و هر خدمتی که به مرشد کند، چه جانی باشد و یا مالی، با واسطه باشد یا بدون واسطه به خاطر آن بر سر مرشد منت نگذارد بلکه آن را فقط فضل خدا دانسته و شکر خدا را ادا کند و همیشه خود را در خدمت کردن به او مقصر بداند ولو اینکه جان خود را فدای او کند.

ایضاً، به توقع احترام یا مال به مرشد خدمت نکند اگر چه شیخ او را خوار و ذلیل کند باید برای خدمتش بیشتر تمایل داشته باشد و این همه را از افتخار خود داند.

هر که خدمت کرد او مخدوم شد

حضرت خواجه عبیدالله احرار قدّس الله سرّه فرمودند که شاعر اینطور گفته است که: همت ترا به کنگره ی کبریا کشد من می گویم که :خدمت ترا به کنگره ی کبریا کشد.

ایضاً، از دشمنان و مخالفان او چون گوسفند از گرگ فرار کند و دور شود.

ایضاً، از شفقت و مرحمت و احترام شیخ نسبت به خود دچار غرور نشود.

ایضاً، بستگان دور و نزدیک شیخ را محترم دارد و ادب کند و خدمت کند و خود را از همه کمتر و کوچکتر بداند و برای خدمت به هر یکی تلاش کند.

ایضاً، بعد از وفات مرشد با خانواده و اولاد و اهل بیت و نوادگان او همان طور خدمت کند و بسازد که در زنده بودن مرشد خود انجام می داد. بعضی از بزرگان همانند حضرت قاضی ثناءالله صاحب قدّس الله سرّه در وصیّت نامه ی خویش، پیر زاده های خود یعنی فرزندان حضرت میرزا جان جانان مظهر شهید قدّس الله سرّه را نیز مانند فرزندان خودشان در سهم الارث خود شریک فرمودند.[1]

ایضاً، چون سالک را محبّتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هر چه از محبوب صادر می شود محبوب جلوه می نماید پس اعتراض را مجال نباشد.

ایضاً، کسی را که مرشد، او را محترم می شمارد یا مریدی را از دیگر مریدان ترجیح داد او نیز آن را محترم بداند.

ایضاً، از شیخ، طالب مقام خلافت نباشد اگر بدون طلب، او را خلیفه نمود آنرا غنیمت و فضل خداوند تعالی بداند و با کمال و ادب و رغبت قبول کند ولی باید باطناً خود، را شایسته این مقام نداند.

ایضاً، در امور کلی و جزئی اقتداء به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن، حتی که فرموده اند نماز را به طرز او باید ادا کند و فقه را از عمل او باید اخذ کند.

۱– مالابد منه باب وصیت نامه.

ایضاً، هیچ اعتراضی را در حرکات و سکنات پیر مجال ندهد اگر چه آن اعترض به مقدار دانه خردل باشد، زیرا که اعترض غیر از حرمان و گمراهی نتیجه ای ندارد و بی سعادت ترین جمیع خلایق، عیب بین این طایفه علیه است.

ایضاً، واقعه ای که روی دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقایع را از او طلب کند.

ایضاً، طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگر چه آن طلب به طریق خاطر و وساوس باشد، هیچ شنیدی که مومنی از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد؟ بلکه معجزه طلبان کفار و اهل انکارند.

موجب ایمان نباشد معجزات — بوی جنسیت کند جذب صفات

معجزات از بهر قهر دشمنست — بوی جنسیت پی دل بردنست

ایضاً، مرشد را در دلش و یا زباناً امتحان نکند.

کاشف اسرار معنوی حضرت مولوی قدّس الله سرّه در مثنوی می فرمایند:

شیخ را که پیشوا و رهبرست — گر مریدی امتحان کرد او خرست

امتحانش گر کنی در راه دین — هم تو گردی ممتحن ای بی یقین

جرأت و جهلت شود عریان و فاش — او برهنه کی شود زان افتتاش

امتحان همچون تصرف دان در او — تو تصرف بر چنان شاهی مجو

ایضاً، ترک صحبت شیخِ کاملِ پیروِ شرع، به امر والدین جایز نیست چرا که صحبت او برای اصلاح نفس واجب است و ترک واجب به اطاعت والدین روا نیست، البته با آنان به نرمی و ملایمت رفتار کند و سعی نکند تا از خود آزرده خاطر کند.

ایضاً، صدای خود را از صدای شیخ بلند نکند و سخن بلند به او نگوید که سوء ادب است.

ایضاً، بی اجازه از پیر خود جدا نشود که غیر او را بر وی گزیدن منافی ارادت است.

ایضاً، بر مرید لازم است که بداند کسی از مشایخ وقتش غیر از شیخش نیست که او را به خدای تعالی برساند. اگر چه که هر یک از مشایخ موصوف به این صفت باشد. زیرا اگر به دل مرید بیفتد که در عالم، غیر از شیخش، کسی دیگر هست که او را به خدا تعالی می رساند، در این صورت شیطان بر او تصرف کرده و او را از رابطه و چهره شیخ منحرف می کند و این دخل و تصرف به حدی می رسد که شیطان خود را شبیه شیخ او ساخته و به او چیزهایی را نشان می دهد که به وسیله آنها اعتقاد او را فاسد می کند. اما زمانی که اراده او در حق شیخش محکم باشد، محال است که شیطان خود را به صورت شیخش شبیه سازد. پس همانطور که حق و قبله یکی است، مناسب است که مطلب هم یکی باشد؛ این رکنی بزرگ است بسیاری از مریدان در آن اشتباه کردند و به وسیله آن از راه خدا دور گشتند و به طریقی که رفت و آمد کردند بین مشایخ و چشیدند سلیقه ی طریق هر یک از

آنها را و درباره آن به تشویش افتادند؛ پس اگر همت های او به شیخش پراکنده شود خدا باک ندارد که در کدام وادی او را هلاک نماید.

ایضاً، اگر مریدی در رعایت بعضی آداب، خود را مقصر داند و نتواند از عهده آن بر آید عفو است اما اگر آداب را رعایت نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگان محروم است.

هر کــه را روی بـه بهبود نبـود　　　دیدن روی نبــی ســـود نبـــود

ایضاً، اگر در واقعه ببیند که فیض از مشایخ دیگر به او رسیده است، آن را نیز از پیر خود داند چرا که یا لطیفه ایی از لطایف پیر است که بصورت شیخ دیگر در آمده یا پیر خودش به صورت آن شیخ ظاهر شده در مقام امتحان مرید در آمده است و مرید خیال می کند که این فیوضات از شیخ دیگر به من رسیده و این مغلطه عظیم است و همان قصه حضرت موسی علیه الصلوۀ و السلام است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده به خاطر گذراند و امتحان این طایفه برای دون همتان است.

بنده وقت امتحـان آید پدید　　　امتحان کن تا نشان آید پدیـد

گر نبودی امتحان هر بـــدی　　　نیک از بد از کجا ظاهر شـدی

منقول است از حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاءالدّین محمّد نقشبند قدّس الله سرّه که یکی از مریدان را که خواجه نجم الدین اوزک نام داشت بنابر امتحان فرمود: اگر به تو بگویم دزدی کن، انجام می دهی؟ او کمی فکر کرد و قبول نکردند. چون که قبل از این به

حضرت خواجه ظاهر شده بود که جماعتی از دزدان قصد سرقت از خانه ی شخصی مسلمان کردند که در خانه آن رخت بسیاری انبار کرده است بعد از آن حضرت خواجه با یاران خود رفته دیوار خانه را شکافته رختها را بیرون آوردند. هنوز ایشان در پس دیوار بودند که دزدان از جانب دیگر دیوار آن خانه را سوراخ کرده در آمدند دیدند که رختها را از آن جانب بیرون آورده اند بعد از آن، حضرت ایشان رختها را به صاحبش سپردند. خواجه نجم الدین به همین مقدار بی ادبی مردود شدند و کار ایشان به جائی رسید که روزی او بر در خانه ی یک شیخی رفت و در زد، یکی برخاست که در را بازکند، آن شیخ گفت که جانوری تیر خورده است به حال خود بگذاریدش تا گرگان او را خورند. همچنین فرموده اند کسی از آسمان به زمین افتد، بهتر از آن است که از نظر این طایفه افتد.

و اجتناب از بدعتِ سیئهٔ غیر مرضیه است.

و دوری و انزجار از بدعت و نو آوری در دین، چرا که حضرت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلّم فرمودند «إيَّاكم ومُحْدَثاتِ الأُمورِ، فإنَّ كلَّ مُحْدَثةٍ بِدْعةٌ، و إنَّ كلَّ بِدْعةٍ ضَلالةٌ» رواه احمد یعنی بر حذر باشید از امور نو پیدا و جدید در دین، زیرا هر نوآوری در دین بدعت و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است. بعضی از علمای اهل حق فرموده اند که هر نوآوری در دین قبیح نمی باشد و بدعت را به دو نوع تقسیم فرمودند یکی بدعت حسنه و دیگری بدعت سیئه. چنانچه حضرت امام نووی رحمهٔ الله علیه می فرمایند: بدعت در شرع یعنی احداث امری در دین، که در زمان رسول الله صلّی الله تعالی علیه و

سلّم نبوده و آن تقسیم می شود به بدعتی که موافق کتاب و سنّت است به آن بدعت حسنه و نیکو می گویند و بدعتی که مخالف کتاب الله و سنّت سنیه می باشد که اصطلاحاً به آن قبیحه و گمراه کننده می گویند.[1]

خصوصاً این طریقۀ علیۀ مجدّدیه، که ما خادم آنیم و فی الواقع اقرب و اوثق است و احسن سائر طرق است، سراسر اتباع شریعت و اختیار سنّت است.

مختار حضرات نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم دوری از هر نوع بدعت می باشد و همه بدعت ها را یکجا می دانند، نه اینکه خبر از انواع بدعت نداشته باشند بلکه می فرمایند هر آنچه از اعمال عبادی که در زمان آنسرور صلّی الله تعالی علیه و سلّم و خلفاء رضی الله تعالی عنهم نبود در این راه محتاج به انجام آن نیستیم و داخل محدثات الامور است، از این رو رقص و تواجد و سماع و امثالهم مورد پسندشان نبوده که حتی از ذکر جهر نیز سخت نهی می فرمایند و فرموده اند احوالی که بر آن مترتب می شود فاقد اعتبار است، زیرا در مبتدیان چون نفس هنوز تزکیه نیافته است و نفسیات غلبه دارد این امور سبب حظوظ نفسانی می گردد و همچنین فرموده اند این امور سبب فتور و بستگی در رسیدن به مقامات انتهایی همچون کمالات انبیاء عظام خواهد شد.

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه در مورد بدعت حسنه در مکتوبی[1] که توسط راقم ساده نویسی شده است می فرمایند: "علما و مشایخِ گذشته در بدعت، حُسن دیدند که آن را

۱– کتاب تهذیب اسما و لغات جلد سوم صفحه بیست و دو ماده (ب د ع).

خوب دانستند اما من در این موضوع با آنها موافق نیستم و هیچ گونه بدعتی را مستحسن نمی دانم چرا که جز ظلمت و تاریکی و کدورت در آن احساس نمی کنم کما اینکه حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند همه و کل بدعت ها ضلالت است. و اینگونه دریافته ام که در این وقت از زمان که زمانِ ضعف و غربت اسلام است، سلامتی اسلام منوط است به اتیان سنّت و خرابی اسلام با انجام بدعت است هر نوع بدعتی که می خواهد باشد چه بدعت سیئه باشد چه حسنه. این هر دو بدعت مانند تیشه ایی است که بنیاد اسلام را نابود می کند و سنّت همانند ستاره ای درخشان است که در شب تاریک انسان را هدایت می کند. در زمان های قدیم بدلیل اینکه اسلام قوت داشت ظلماتِ بدعتِ حسنه را ناچاراً تحمل می نمود، و اسلام بدلیل همین قوت و روشنایی که در آن زمان هنوز وجود داشت، نورش بر بعضی از بدعتها پرتو انداخت که خیال نمودند آن بدعتها حسنه است و حکم به حُسن آن بدعتها دادند، در حالی که آنها هیچ گونه حسن و نورانیتی نداشتند. اما بر خلاف زمان قدیم که اسلام در قوت کامل بود، این زمان، زمان ضعف اسلام است و اسلام بدلیل ضعف، تحمل ظلمات این بدعتهای حسنه را ندارد. بدلایل یاد شده، فتوایی که علمای متقدمین داده بودند را در این زمان نباید جاری ساخت، چرا که هر زمان احکام متناسب با شرایط خود را می طلبد، در این زمان، دنیا به

۱- جلد دوم مکتوب بیست و سوم.

واسطه ی زیادی و کثرت بدعات که عالمگیر شده است مانند دریای ظلمات شده و نورِ سنّت با غربت و ندرت در آن دریای ظلمانی و تاریک، همانند شبتاب محسوس می شود و بدعت ها بر آن تاریکی ها می افزاید و همان نور های اندکِ سنّت را نیز، کم می کند ولی عمل به سنّت باعث کم شدن آن تاریکی و تکثیر آن نور می گردد. صوفیان این زمانه اگر بر سر انصاف بیایند و ضعف اسلام و انتشار کذبیات را ملاحظه کنند، باید که بجز آنچه مشایخ مطابق سنّت انجام داده اند، سایر اعمال آنها را از نظر ساقط کرده و انجام ندهند، به بهانه ی اینکه این عمل از عادت فلان شیخ است، چرا که عمل به سنّت است که نجات دهنده می باشد و باعث خیر و ثواب و برکات است و در تقلیدِ غیرِ سنت، خطر در خطر است. مشایخ ما حضرات نقشبندیه را خداوند سبحانه و تعالی جزای خیر دهد که ماها را به پیروی امور نوپیدا و بدعات دلالت نکردند و بجز از پیروی حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که صاحب این شریعت است و غیر از عمل به عزیمت، به راه دیگر، هدایت نفرمودند. از همین رو کارخانه ی این بزرگان بلند است. همین مشایخ نقشبندی هستند که سماع و رقص را پشت پا زده اند و وجد و تواجد را با انگشت شهادت دو قسمت نمودند، آنچه برای دیگران مکشوف و مشهود می شود، در پیش این بزرگواران جزوِ ماسوی و غیر است و آنچه در خیال دیگران متخیل می شود برای ایشانان قابل نفی است".

فایده: وجد و تواجد دو اصطلاح از صوفیه می باشد که حضرت قبله، شاه صاحب دامت برکاتهم و فیوضاتهم در کتاب آداب سلوک و نغمه ی عشاق ارشاد می فرمایند: "وجد از احوال صوفیه است که صوفی آن را درک می کند و گاهی برای هر مسلمانی در وقت قرائت قرآن کریم یا شنیدن چیز موثری حاصل می شود که در این هنگام جیغ میزند یا گریه می کند و این همان وجد است. همچنین در مورد تواجد می فرمایند: بدست آوردن وجد است".

در اکثر طرق صوفیه بواسطه ی آلات موسیقی و شعر خوانی و رقص و سماع، مرید را به حالت وجد می آورند که به این حالت تواجد گفته می شود.

اصول و مرام و مشرب حضرات نقشبندی قدّس الله اروحهم مبنی بر پیروی از سنّت است اما سایر طرق مطابق اصول خود معمولاً از این امور انجام می دهند، حضرات مشایخ ما فرموده اند: نه این امور را مطلقاً انکار می کنیم و نه این کار ها را انجام می دهیم. انکار نمی کنیم چون خیلی از اولیاء و مشایخ این امور را انجام دادند و این کار هم نمی کنیم چون مشرب ما دوری از بدعت و عمل به عزیمت است.

مساله، باید دانست که سنّت خلفاء راشدین رضی الله عنهم اجمعین جدا از سنّت آنحضرت صلّی الله تعالی علیه و سلّم نیست زیرا ارشاد فرمودند: سنّت من و سنّت خلفاء راشدین هدایت شده ی بعد از من را برگزینید، بگیرید آن را محکم به دندان[1].

مساله، دوری از رخصت و عمل به عزیمت از ارکان اصلی این طریقه ی علیه است و آنچه که اصطلاح فقها است منظور نمی باشد. این دو در فقه اینگونه تعریف شده اند:

عزیمت: تغییر حکمی آسان به حکمی دشوار مانند شکار که حکم آن اباحت است ولی در هنگام حج حرام است.

رخصت: تغییر حکمی دشوار به آسان.

اما در اصطلاح این طایفه، دوری از رخصت به معنای دوری نمودن از زیاده روی در لذات مباح همانند خنده و شوخی زیاد، مشغول شدن به بازی های بیهوده و ضایع نمودن اوقات به اعمال بیهوده و بی معنی و پرخوری و خوابیدن زیاد و همچنین فرموده اند، و عمل به عزیمت از جمله لحاظ نمودن برخی از امور فقهی چهار مذهب تا آنجا که مقدور باشد بطور مثال، نیت نمودن در طهارت نزد سه مذهب اعم از غسل، وضو و تیمم واجب است و فرموده اند طهارت بدون نیت صحیح نیست، فقط امام اعظم حضرت ابوحنیفه

۱– علیکم بسُنّتی و سُنّة الخلفاء الراشدین المهدیّین، عضّوا علیها بالنواجذ. روایت نمودند ابو داوود، احمد، ابن ماجه، ترمذی و نووی در اربعین.

رحمهٔ الله علیه فرموده اند: تنها تیمم نیاز به نیت دارد، مابقی اگر نیت ننمود هم وضو و غسل صحیح است. پس صوفی نقشبندی اگر حنفی مذهب است، سعی می کند در وضو و غسل هم نیت کند و از همین گونه موارد که می توان به کتب مرتبط از جمله کتابهای فقه تطبیقی مراجعه نمود.

حضرت امام ربانی، مجدد الْف ثانی، شیخ احمد فاروقی سَرهِنْدی که امام الطریقه است رضی الله عنه

حضرت امام ربّانی مجدد الْف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی قدّس الله سرّه فرزند مولانا شیخ عبدالاحد فاروقی که با بیست و هفت واسطه به حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می رسد، در نیمه شب جمعه چهاردهم شوال سال ۹۷۱ هجری قمری در شهر سرهند در کشور هندوستان ولادت یافتند، در سن هفتده سالگی تمام علوم ابتدایی را اولاً از والد ماجد خویش و سپس علوم انتهائی معقول و سلسله علوم احادیث و تفاسیر و غیره را از اعاظم علماء آن زمان مانند شیخ کمال الدین کشمیری رحمهٔ الله علیه و عالم ربّانی قاضی بهلول بدخشانی قدّس الله سرّه فرا گرفتند، سپس طرق عرفانی از جمله چشتیه و قادریه و سهروردیه و کبرویه را از حضور والد بزرگوار خود اخذ نمودند. بعد از وفات والد معظم خود در سال ۱۰۰۸ ه.ق در حالیکه عازم سفر حج بودند بواسطه ی یکی از آشنایان، به حضور حضرت خواجه باقی بالله قدّس الله سرّه مشرّف شده و با ایشان بیعت کردند و در عرض دو ماه و چند روز نسبت حضور سلسله نقشبندیه را حاصل نموده و به اجازه مطلق

در طریقه نقشبندیه نائل گردیدند و به امر حضرت خواجه، به نشر این طریقه پرداختند. سرانجام در **۲۸** صفر سال **۱۰۳٤** هـ.ق مطابق سنّت نبوی در سن **٦۳** سالگی به لقاء الله تعالی شتافتند، حضرت امام ربّانی مجدد و احیا کننده ی دین در هزاره ی دوم است.

حضرت ایشان قدّس الله سرّه فرمودند این همان زمانیست که اگر حضرت رسول الله صلّی علیه و علی آله و سلّم ختم رسل نبودند خداوند سبحان، پیغمبری اولوالعزم به سمت خلق ارسال می فرمود.

مساله، اگر کسی گوید این چگونه امکان دارد، بدانکه این امر می توانست باشد چرا که آنسرور صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب» یعنی اگر بعد از من پیغمبری می بود آن عمر بود.[۱]

گر خواجه ی رسل نبُدی ختم انبیاء   دیگر عمر که لایق پیغمبری بُدی[۲]

بدانکه منصب نبوّت بعد از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و صحبه و سلّم ختم یافت اما کمالات آن اعم از کمالات نبوّت و کمالات رسالت و کمالات الوالعزم موجود می باشد که بعد از خیرالقرون رو به استتار آورد تا که هزار سال گذشت و خدا تعالی بر

۱– ترمذی کتاب مناقب باب فی مناقب عمر.

۲– شیخ سعدی علیه الرحمه

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه آنها را آشکار و به آن مقامات سرافراز فرمود و بعد از حضرت ایشان این باب بر اتباعشان گشوده می باشد.

همچنین خداوند تعالی حضرت ایشان را کمالات و مقامات و علوم و معارف جدیده در عرفان و تصوّف عموماً و طریقت علیه ی نقشبندیه خصوصاً عنایات فرمودند چنانچه بعد از حضرت ایشان، طریقت نقشبندی به نقشبندی مجددی شهرت یافت.

حضرت امام در مکتوبی ارشاد می فرمایند: «این علوم و معارف بعد از الف ثانی (هزاره ی دوم بعد از بعثت) به ظهور آمده است و صاحب این علوم مجدّد این الف است.در هر صد سال مجددی بوجود می آید اما بین مجدّد مائة و مجدّد الف فرق بسیار است »

باید دانست که مجدّدیت، کلام و امر نو پیدایی نیست که حضرت امام فرموده باشند و پیروانشان بر این معتقد باشند، بلکه ارشاد حضرت رسول الله صلّی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلّم است زیرا فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا». یعنی الله سبحانه و تعالی بر سَرِ هر صد سال شخصی را برای احیای دین اسلام مبعوث می کند. مجدد کسی است که در طول آن مدت هر چه فیوضات به امت می رسد به وسیله ی او می رسد اگر چه اقطاب و اوتاد و بدلا و نجبا باشند. فرموده اند همانقدر که بین پیغمبر غیر اولوالعزم تا اولوالعزم فرق است میان مجدد صده و مجدد هزاره فرق است.

حضرت مولوی نصرالله هوتکی نقشبندی مجددی قدّس الله سرّه در شرح مکتوبات، ذیل شرح علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و این معارفِ خاصّه، که حضرت امام مشرّف به آن گردیدند می فرمایند: معارفی که درباره ی صفات و ذات بَحت او تعالی بیان شده (یعنی حضرت امام بیان فرمودند) نشانه ی تجدید مجددیتِ صاحب این معارف است و عارفان دیگر به آن نرسیده و نسبت مائه به الف، یک دهم می باشد بنا بر این مجدد مائه به یک دهم کمالات مجدد الف هم نرسیده است و می فرماید: مجدّد کسی است که زمانی که فیوضات به اولیای آن امت می رسد، توسط او می رسد، همچنین می فرمایند: مجدّد کسی است که اقطاب و اوتاد و بدلاء و نجباء به ظلال مقامات او خرسندند. واقعاً تفصیلاتی که حضرت امام درباره صفات مقدّسه او تعالی بیان کرده اند تا امروز در هیچ کتب اولیای متقدمین و یا متاخرین به این تفصیل و بیان، دیده نشده است. حتی علماء اشعریه و ماتریدیه، یعنی علماء کلام اهل سنّت نیز از این دقایق و باریکی های علوم حضرت امام برخوردار نمی باشند. به دلیل اینکه آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم به حضرت امام بشارت داده اند که تو مجتهد علم کلام می باشی. شاید اینگونه بشارت به سایر علما میسّر نشده باشد. همچنین تفصیلاتی که حضرت امام درباره ی صفات ثمانیه فرموده اند که کدام شان مبداء فیض کدام پیغمبر است در هیچ کتاب یافته نمی شود، کشف بلند حضرت امام است که به این اسرار دقیقه رسیده است.

همچنین معارف قدسیه ی حضرت امام که در ذات و صفات او تعالی بیان شده است از افهام و ادراک صوفیه و علمای کرام بسیار عالی و بلند است.

حضرت خواجه باقی بالله قدّس الله سرّه فرمودند: حضرت مولانا خواجگی امکنگی قدّس الله سرّه فرمودند: شما را زودتر متوجّه هندوستان می باید شد (یعنی زودتر به سمت هندوستان روانه شوید) که از دامان شما عزیزی به وجود آید که عالَمی از او منور گردد و به شما نیز از او بهره رسد. و حضرت خواجه باقی قدّس الله سرّه فرمودند: شیخ احمد آفتابی است که مثل ما هزاران ستاره در سایه ی او گم اند. حضرت خواجه باقی همه ی اصحاب خود را به جهت استفاده به سمت حضرت امام فرستادند، یکی از اصحاب از امتثال امر شریف حضرت خواجه ابا نمود، در خواب می بیند که حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلم، خطبه ای در مدح ایشان می خوانند و می فرمایند: هر که مقبول احمد است مقبول ماست و هر که مردود احمد است مردود ماست.

حضرت شیخ المشایخ احمد جامی نامقی قدّس الله سرّه فرمودند: بعد از من هفت تن مثل من، مسمی به اسم من پیدا شود (یعنی هفت اولیاء بزرگ به اسم احمد بوجود می آید) و آخرین ایشان پس از هزار سال ظهور می نمایند که از همه برتر خواهد بود.

حضرت شاه ولی الله دهلوی در مدح حضرت امام می فرمایند: دوست ندارد او را مگر مومنِ متقی و دشمن نگیرد او را مگر منافق شقی.

حضرت امام می فرمایند: «الحمدلله الذی جعلنی صِلَةً بین البحرین و مصلحا بین الفِئَتَین اکمل الحمدلله علی کل حال».

حضرت امام وجود مبارک خویش را «صله» فرمودند و این بشارت حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم است که فرمودند: «یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا»، بعد از هزار سال به ظهور پیوست.

یعنی در امت من مردی می باشد (و خواهد آمد) که به او «صله» می گویند، داخل بهشت می شوند به شفاعت او چنین و چنان. (کذا و کذا، اشاره به اعداد زیاد دارد بدون شمارش).

همچنین حضرت امام قدّس الله سرّه در مکتوبی می فرمایند: ای فرزند با وجود این معامله که به خلقت من مربوط بوده است، کارخانه ی دیگر عظیم به من حواله فرموده اند، برای پیری و مریدی مرا نیاورده اند و مقصود از خلقت من، تکمیل و ارشاد خلق نیست. معامله ی دیگر است و کارخانه ی دیگر در این ضمن (می باشد). هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت و اِلّا، لا. معامله ی تکمیل و ارشاد نسبت به آن کارخانه، امری است همچون مطروح فی الطریق. دعوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نسبت به معاملات باطنیه ی ایشان همین حکم دارد هر چند منصب نبوّت ختم یافته است،اما از کمالات نبوّت و خصایص آن به طریق تبعیت و وراثت، کُمَّل تابعان را نصیب است علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات.

حضرت امام قدّس الله سرّه فرمودند هر که داخل طریق ما شده، تا قیامت با واسطه یا به غیر واسطه از مردان و زنان همه را در نظر ما در آورده و اسم و نسب و مولد و مسکن او را به ما دانانیدند اگر خواهیم همه را یک یک بیان نماییم.

باید دانست که از فضائل حضرت امام قطره بلکه نَمی بیان شد و دریا دریا ماند انگشت شمار از آن فضایل خود حضرت ایشان بیان فرمودند و برخی را حضرات شیخ زاده ها و خلفا و مخلصان و حتی منکران آنحضرت از علما و مشایخ گفتند، مابقی اش خدا تعالی می داند، معارف مکتوبات قدسی گواه این می باشد.

هر لطیفـه که نهان بود پس پرده ی غیـب　　همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند

طریقت و حقیقت خادمان شریعتند

باید دانست که طریقت از ولایت است ولی شریعت از نبوّت، همچنین حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه می فرمایند طریقت ناشی از تجلی صفاتی است اما شریعت از تجلی ذاتی می باشد با این مقدمه برتری شریعت از طریقت و حقیقت ثابت گردید، اما خادمیتشان برای شریعت بدین خاطر است که آن دو برای تکمیل شریعت اند، چنانچه حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه در مکتوب سی و شش از جلد اول می فرمایند شریعت را سه جزء است؛ "علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزء متحقق نشود، شریعت متحقق نشود... پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که به ماورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد. طریقت و حقیقت که صوفیه به آن ممتاز

گشته اند، هر دو خادم شریعت اند، در تکمیل جزو ثالث، که اخلاص است. پس مقصود از تحصیل آن دو(یعنی طریقت و حقیقت) تکمیل شریعت است، نه امر دیگر ورای شریعت".

و در مکتوب ٤١ جلد اول می فرمایند: "اما فهم هر کس اینجا نرسد... شریعت را پوست خیال می کنند و حقیقت را مغز می دانند. نمی دانند که حقیقت معامله چیست؟ به ترهات صوفیه مغرورند و به احوال و مقامات مفتون".

مساله، فرموده اند که عمل بر دو نوع است عمل ابرار و عمل مقربین، عمل ابرار فقط مترتب ثواب بوده و سبب ترقیات و عروجات نمی شود ولی عمل مقربین با آنکه ثواب نیز بر آن مترتب می باشد سبب ترقیات و عروجات نیز می گردد و به سعادت فنا و بقا که دو رکن ولایت اند می رساند از این رو در طریقت نقشبندی مقرر است فرموده اند که مبتدی تکرار اسم ذات (الله– جل شانه) را بنماید که برای او از اعمال مقربین می باشد و تکرار نفی و اثبات (لا اله الا الله) و تلاوت قرآن مجید در حق او اعمال ابرار است که سبب ترقی او نمی گردد و در حین ابتدا توسط، تکرار نفی و اثبات و تلاوت قرآن خارج از نماز، عمل مقربین و تکرار اسم ذات عمل ابرار است و در حق منتهی تلاوت قرآن کریم در نماز عمل مقربین و تکرار اسم ذات و نفی و اثبات عمل ابرار است.فرموده اند کثرت ذکر و یاد کسی سبب محبّت به آن می شود از این رو حضرات مشایخ طریقه ی عالیه

نقشبندیه در حق مبتدی تکرار اسم ذات را مقرر فرموده اند تا سالک را میل و محبّت و جذبی به سمت خداوند تعالی پیدا گردد.

زیرا که غرض از سلوک طریقه آن است که سالک را اخلاص کامل و اعتقاد صحیح در ایمانیات و معاملات پیدا شود که « ألا لله الدّین الخالص» تا که حقیقت شریعت که متخلق شدن به اخلاق حسنه است صورت بندد

معلوم گشت که سلوک طریقت و نتیجه ایی که مترتب به آن است که به آن حقیقت گفته می شود جهت کسب اخلاص است و اخلاص حصه ی سوم شریعت می باشد و هدف از خادمیت طریقت و حقیقت برای شریعت چیست.

فایده: فرموده اند اساس دین شامل سه رکن است.

۱- رکن اسلام: آن جانب عملی عبادات و معاملات و امور عبادی است که بوسیله ی اعضای ظاهری بدن انجام می گیرد؛ مانند نماز، روزه، زکات، حج و غیره که به آن شریعت می گویند و مختص تعلیم علمای فقه است.

۲- رکن ایمان: آن جانب اعتقادی قلبی است مانند، ایمان به خدا، ملائکه، کتب آسمانی، انبیاء، روز آخرت، قضاء و قدر، زندگی پس از مرگ، که به آن عقائد می گویند و مختص تعلیم علمای کلام و عقائد است.

۳- رکن احسان: آن جانب روحی قلبی است که عبادت خداوند تعالی را به نحوی انجام دادن که گویا خداوند را می بینی و اگر او را نمی بینی او ترا می بیند و آنچه نتیجه این

احوال است مانند مقامات عرفانی و علوم لدنی و غیره که به آن طریقت می گویند و مختص علماء صوفیه کرام است.

هر یک از این سه رکن مکمّل یکدیگرند و بینشان هیچ گونه تضادی وجود ندارد، همچنین هیچ یک بدون دیگری به کمال نخواهد رسیّد، همانطور که حدیث شریف حضرت جبرئیل علیه السلام بیانگر آن است، روایت است که روزی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین در محضر آنحضرت علیه الصلوة و السلام حضور داشتند که ناگاه مردی که دارای لباسهای سفید خالص و موهای سیاه مطلق بود و هیچ اثری از سفر در او نبود بر ایشان ظهور کرد و هیچ کس از اصحاب او را نمی شناختند تا اینکه روبروی آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم دست به زانو قرار گرفت و به آن حضرت عرض فرمودند یا محمّد، خبر ده مرا از اسلام، آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمودند اسلام این است که گواهی دهید غیر از خدا هیچ معبودی نیست و محمّد، فرستاده ی اوست و نماز را بر پا داری و ادای زکات کنی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی داشته باشی اداءِ حج کنی، آن شخص فرمودند راست گفتی؛ صحابه ی کرام رضی الله عنهم تعجب نمودند زیرا او سوال کرد و تصدّیق جواب نیز کرد سپس فرمود مرا از ایمان خبر دهید، حضرت رسول الله علیه الصلوة و السلام فرمودند ایمان این است که به خدا و ملائکه و کتابهای آسمانی و پیامبرانش ایمان بیاوری و به روز جزاء و تقدیر خیر و شر نیز ایمان داشته باشید سوال کننده فرمودند راست گفتی، سپس عرض فرمودند مرا از احسان خبر دهید آنحضرت

علیه الصلوة و السلام فرمودند اینکه شما خدا را به نحوی عبادت کنید که گویا شما او را می بینید و اگر شما او را نمی بینید بدانید که او شما را می بیند. بعد از آنکه آن شخص سوال کننده تشریف بردند حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند این سائل حضرت جبرئیل بود آمده بود تا دین شما را به شما بیاموزد.

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمهٔ الله تعالی علیه در اشعهٔ اللمعات شرح مشکوهٔ در شرح حدیث فوق می فرماید:" باید دانست که مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوّف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده.

« اسلام » اشاره به فقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه است.

« ایمان » اشاره به اعتقادات است که متضمن مسائل اصول کلام اند.

«احسان» اشاره به اصل تصوّف، که عبارت از صدق توجّه الی الله است و جمیع معانی تصوّف که مشایخ طریقت به آن اشاره کرده اند راجع به همین معنیست و تصوّف و کلام، لازم یکدیگرند که هیچ یک بدون دیگری تمامی نمی پذیرد چرا که کلام بی تصوّف و تصوّف بی فقه صورت نبندد، زیرا حکم الهی بدون فقه شناخته نشود و فقه بدون تصوّف تمام نشود زیرا که عمل بدون صدق، کامل نگردد و هر دو بدون ایمان صحیح نگردد.

و ایمان را از تردد (شبهه و شک) **و تقلید پاک و اعمال را از شوب ریا و عُجب صاف گردد.**

شخصی از حضرت خواجه ی خواجگان بدر ملۀ و الدّین خواجه بهاءالدّین محمّد نقشبند بخارایی قدّس الله تعالی سرّه العزیز سؤال نمود که مقصود از سلوک چیست؟ حضرت ایشان فرمودند: مقصود آن است که تا معرفتِ اجمالی، تفصیلی گردد و معرفتِ استدلالی، کشفی شود. حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه در شرح این ارشاد فرمودند:" نفرمودند تا معرفت زاید بر معارف شرعیه حاصل کند، اگرچه در راه، امور زایده پیدا می شوند اما اگر به نهایت کار رسانند آن زواید، هَبَاء منثور[1]می گردد و همان معارف شرعیه بر وجه تفصیل معلوم می گردند و از ضیق استدلال به فضای اطلاق کشف می آیند. یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوۀ و السلام آن علوم را از وحی اخذ می کرد، این بزرگواران به طریق الهام آن علوم را از اصل اخذ می کنند".

تحصیل اخلاص و یقین و برداشته شدن سختی انجام امور شرعی منوط است به سیر و سلوک و تصوّف و احسان که ماحصل آن تزکیه نفس و تصفیه ی قلب و باطن می باشد. خداوند تعالی فرمودند ﴿وَ ما خَلَقْتُ الجِنَّ و الإِنْسَ إلاّ لِيَعْبُدُونِ﴾ و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا عبادت کنند. بدانکه عبادت نمی شود مگر آنکه سختی آن از انسان برداشته شود که آن نیز منوط است به تزکیه نفس و محبّت.

مساله، فرموده اند محبّت فرع بر تزکیه نفس است.

۱– بصورت گرد و غبار پراکنده شدن، اصطلاحی است که برای از بین رفتن بکار می رود.

خداوند تعالی می فرمایند: ﴿وَ اِنَّها لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الخشعين﴾ یعنی صبر و نماز دشوار است مگر برای فروتنان. تحصیل فروتنی و خشوع نیز، ممکن نیست مگر به تهذیب نفس و همچنین عبادت مقبول نمی گردد مگر به اخلاص و تحصیل اخلاص نیز، ممکن نیست مگر به تزکیه نفس که از امّارگی بیرون آید و به اطمینان برسد. پس همه ی اینها و بالکل هدف از آفرینش انسان منوط گردید به تزکیه نفس، پس هر کس از آن غفلت نمود آفرینش خود را ضایع کرد اولاً در دنیا و ثانیاً حیات اخروی خود را نیز ضایع نمود و خود را بد بخت ساخت و هر کس آنرا تزکیه و پاک نمود در این دنیا نجات پیدا نمود و هر که در دنیا نجات یافته شد در آخرت سعادتمند خواهد بود باید که تدبر شود در آنچه خداوند تعالی خلق را ارشاد فرمودند ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری را به آن الهام کرد * که هر کس آن را پاک گردانید قطعا رستگار شد * و هر که آلوده اش ساخت قطعاً درباخت»

مساله، دَسَّاهَا شامل همه پلیدی ها و رزایل و مفسده است.

مساله، تزکیه نفس و به اطمینان رسیدن آن به ولایت انبیاء می رساند.

مساله، آنحضرت قدّس الله سرّه فرمودند: ایمان را از تردّد و تقلید، پاک گرداند.

فرموده اند ایمان به سه دسته منقسم است

– ایمان به غیب که ایمان تقلیدی از انبیاء ست علیهم السلام، که بهترین ایمانهاست.

– ایمان شهودی، که در ضمن سیر و سلوک محصل می شود.

– ایمان تقلیدی از آباء و اجداد و پدران، که فاقد اعتبار است. زیرا این ایمان کورکورانه است چرا که اگر آباء و اجداد جزو اهل حق نباشند ایمان اخلاف هم همانگونه باطل است و همچنین این دسته ی سوم هیچ حرف حق نمی شنوند و چنانچه خدا تعالی می فرماید: «چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان می‌رفتند. حتی اگر پدرانشان بیخرد و گمراه بوده‌اند»[۱].

خلق را تقلیدشان بر باد داد   که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

مساله، منظور از ایمان شهودی این است که عارف به مرتبه ی شهودِ عالم وجوب رسیده است و هنوز رجوع به عالم ندارد، وقتی به عالم، به کلیت رجوع نماید ایمان او به ایمان غیبی تبدیل می گردد زیرا از عالم وجوب به عالم امکان رجوع نموده است.

ارشاد حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه در خصوص ایمان به غیب و ایمان شهودی اجمالاً اینطور است که ایمان به غیب به وجود واجب تعالی و به سائر صفات او سبحانه،

۱– ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ بقره ۱۷۰

نصیب انبیاء و اصحابِ انبیاء و نصیب اولیایی که به کلیت مرجوع اند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است هر چند که این گونه اولیاء بسیار کم و نادر اند.

منظور از مرجوع بودن به کلیت، این است که با ظاهر و باطن خود نزول کرده باشند، هم نفسشان و هم روحشان نزول نموده باشد، که در این وقت ایمان شهودیشان به غیبی مبدل می شود این طائفه از اولیاء به اولیاء عشرت مشهور اند و علت تخصیص این نام اختلاط با مردم است همانند انبیاء الهی علیهم السلام. همچنین، علماء ظاهر و عامه ی مومنان نیز دارای ایمان غیبی می باشند، با این تفاوت که بین طائفه اول و خداوند تعالی هیچ حجابی وجود ندارد و بین طائفه ی دوم و خدا تعالی حجابهای ظلمانی و نورانی وجود دارد.

ایمان عامه ی صوفیه چه اهل عزلت باشند و چه عشرت، ایمان شهودی است. این طبقه از صوفیانِ اهل عشرت هنوز به آن مرتبه ی اهل عشرتی که در بالا ذکر شد نرسیده اند یعنی به کلیت خود نزول نفرمودند یعنی ظاهر با خلق اند و نزول نموده اما باطن هنوز با حق تعالی است و نزول ننموده است، یعنی نفسشان نزول نموده اما روحشان در عروج است، بنابراین همیشه ایمانشان ایمان شهودی است.

بیشتر صوفیه و مشایخ نهایت کمال را این می دانستند که ظاهر رو بخلق باشد و باطن رو بحق تبارک و تعالی، امّا حضرت امام قدّس الله سرّه این مطلب را نفی نموده و می فرمایند: با وجودِ رجوع، نگرانیِ فوق علامت نقص است و عدم وصول است به انجام کار و رجوع به کلیّت، علامت وصول است بنهایهٔ النهایهٔ.

همچنین مطابق ارشاد حضرت امام قدّس الله سرّه انبیاء عظام علیهم السلام به کلیّت خود یعنی هم به ظاهر و هم به باطن به سوی خلق فرستاده شدند و این عارف که هم روح و هم نفسش رجوع به عالم نموده باشد و نگرانی اش به فوق کاملا مرتفع شده باشد جادار و جانشین انبیاء هستند زیرا صاحب رجوع به اختیار خودش در مقام رجوع نیامده بلکه به مراد و خواسته حق تعالی از اعلی به اسفل نزول نموده و از وصل به هجر، خود را قرار داده بنا بر این صاحب رجوع قائم به مراد حق تعالی است و فانی از مراد خود چرا که مراد و اراده ی حق تبارک و تعالی دعوت و ارشاد خلق می باشد ولی صاحب عروج دارای این فضایل و کمالات نیست بلکه قائم به مراد خود است و مراد او عبارت از شهود محبوب است . همچنین فرموده اند آنکه هنوز در عروج است مانند آن شخص است که هنوز در راه رسیدن به دریا است ولی آنکه نزول نموده مانند آنکس است که بدریا رسیده و از آن دیگران را آب می بخشد، همچنین فرموده اند مرجوع به عالم مانند وزیری است که در کنار شاه قرار دارد و بین شاه و او هیچ حجابی نیست و در عین حال به خدمت خلق مامور شده اند .

حضرت مولوی نصرلله صاحب قدّس الله سرّه می فرمایند عارفانی که روحشان در عروج و نفسشان نزول نموده این طبقه اولیاء نیز دو قسم اند ارباب عزلت و ارباب عشرت، وظیفه ی قطب مدار، ابدال و غیره که از اولیای عزلت اند، امدادات غیبی است. ارباب عشرت، مانند قطب ارشاد و دیگر اولیاء مرجوعین که روحشان در عروج و نفس شان در

نزول است، نیز تا اندازه ایی از انبیای عظام علیهم السلام نیابت دارند و ایمانشان از نگاه نزولِ نفس، غیبی و از نگاه روح که در مراتب عروج است، شهودی است. دعوت این طائفه مانند طائفه ی اول که به ظاهر و باطن به دعوت خلق مامورند، کامل نیست.

نوع دیگر، اولیاء مستهلکین اند که هم به ظاهر و هم به باطن خود در عروج اند و نزول نمی کنند و شرف، نصیب اینها و فضیلت و صواب، نصیب مرجوعین است.

مساله، منظور از شرف، قرب خداوند تعالی و منظور از فضیلت، کثرت ثواب می باشد.

حضرت امام قدّس الله سرّه می فرمایند: و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات وقتی وفات می فرمایند ایمانشان از غیبی به شهودی مبدل می گردد.

مساله، فرموده اند که قطب ارشاد و قطب مدار زیر قدم قطب فرد است، این دو مقام ظل مقام قطب فرد است، اما قطب فرد رجوع به عالم ندارد و همواره مستهلک است اما ممکن است که قطب فرد، قطب ارشاد نیز باشد در اینصورت بعضی از لطایفش[1] نزول به عالم نموده و بعضی مستغرق در عالم وجوب است و فوق آن مقام، مقام خلافت و امامت است.

پس طالبان طریق، اول باید که ارکان و شرایط ایمان و اسلام خود را درست کنند، پس از آن به أذکار و اوراد معمولهء طریقه مشغول گردند که بدون ایمان و اسلام هر عملی که کرده شود غیرِ مقبول است و دور از معاملهء ارباب وصول.

۱– توضیح در مورد لطایف رجوع شود به فصل اسباق طریقه ی نقشبندی.

حضرت امام ربّانی قدّس الله تعالی سرّه العزیز فرمودند: آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح عقائد به مقتضای کتاب و سنّت بر نهجی که (به گونه ایی که) علماء اهل حق، شکرالله تعالی سعیهم از کتاب و سنّت آن عقاید را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده. چه (زیرا) فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران (ائمه و علما) نباشد. زیرا که هر مبتدع و ضال، احکام باطله ی خود را از کتاب و سنّت می فهمد و از آنجا اخذ می نماید.

مساله، ارکان اسلام پنج مسئله است

۱- شهادتین (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمّدا رسول الله)

۲- نماز (در هر شبانه روز ۱۷ رکعت) بهمراه سنّت های موکد.

۳- روزه (در هر سال یک ماه آنهم ماه مبارک رمضان المبارک)

٤- زکات (در مال التجاره، پول، گندم، حیوانات و غیره)

٥- حج (بشرط استطاعت مالی و جانی)

ارکان ایمان هفت مسئله است

۱- أن تؤمن بالله: ایمان به الله تعالی باید به ذات خداوند تعالی ایمان داشته باشیم.

۲- و ملائکته: و به ملائکه کرام علیهم السلام، و باید عقیده و ایمان داشته باشیم که خداوند ملائکه را از جسم طیف تر و نورانی تر خلق کرده است.

۳- و کتبه: و کتابهای آسمانی، باید ایمان و باور داشته باشیم که خداوند کلام خودش را بر پیامبران علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات خود نازل کرده است، مانند قران.

٤- و رسله: و انبیای الهی علیهم السلام، باید عقیده و ایمان داشته باشیم که خداوند رسولانی را برای هدایت مردم انتخاب کرده و فرستاده است.

٥- و بالیوم الاخر: و به روز قیامت، یعنی ایمان و باور به روز قیامت داشته باشیم.

٦- و بالقدر خیره و شره: و تقدیر الهی، باید عقیده و باور به قضا و قدر الهی داشته باشیم.

۷- و البَعثِ بَعدَ الموت: و زنده شدن بعد از مرگ.

متقی را بود چهار نشان　　　حفظ احکام شرع اول دان

ثانیاً هر چه دسترس باشد　　　بر فقیران و بی کسان پاشد

عهد را با وفا کند پیوند　　　هر بلا آیدش بود خرسند

از ابوعبدالله خفیف شیرازی پرسیدند که تصوّف چیست؟ جواب گفت قدّس الله سرّه که: هر چه در سر داری بنهی و هرچه در دست داری بدهی و هر چی سَرِ سرت آید نجهی.

و قول هر چه در سر داری بنهی هر چه از آمال و آرزو های طولانی و هوی و هوس در سر دارد باید دور بریزد.

و هرچه در دست داری بدهی به معنی انفاق و بخشش است که اصل آن از باطن و دل است وقتی دل از حب دنیا خالی گردد متاع دنیا برایش بی ارزش می شود پس بخشیدن چیزِ بی ارزش آسان می شود.

و هر چه سَرِ سَرَت آید نجهی به معنی تحمل بر مصائب و بلا و قدر می باشد.

گر به هر زخمی تو پر کینه شوی　　　پس کجا بی‌صیقل آیینه شوی

فرموده اند که نهایت احوال به آنجا می رسد که بر بلا و شدائد هم همانند نعمت لذت می برد و این منافات با دعا بدرگاه الهی جل شانه ندارد، زیرا دعایی که از تضرع و انکسار بدرگاه خدا تعالی باشد از لوازم عبودیت و بند گی است.

از حضرت شیخ ابوالقاسم کرگانی قدّس الله سرّه پرسیدند سالک در تحت جریان احکام قضا، رضا ورزد یا دست در دامن دعا زند. فرمود که اگر رضا و دعا را محل یکی بودی، منافات ثابت شدی، امّا محل رضا جنان (قلب) است و محل دعا لسان، پس سالک در جریان احکام قضا به دل راضی باشد و به زبان داعی (دعا کننده). گفتند: چون دل راضی است فایده ی دعا چیست؟ فرمودند: اظهار عجز و نیاز در حضرت بی نیازِ چاره ساز و از حال خویشتن خبر دادند که اگر مأمور به دعا نبودی از غلبه ی سلطان رضا، زبان به دعا باز نمی نمودم.

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه فرمودند فوق لذت صبر و لذت رضا، لذت ایلام است زیرا صبر، وقتی است که شدائد را خوب نمی داند و بر آن صبر می کند و رضا، زمانی

است که آن شدائد و رنج و سختی را بد نمی داند و به آن راضی است اما لذت ایلام و شدائد، حظ بردن از همه ی افعال خدا تعالی است چه ِانعام باشد و چه ایلام و این مربوط است به نفس که از امّارگی بیرون آید و مطمئنّه گردد.

مساله، به روزگار نیز نباید بد گفت زیرا در حدیث آمده است خداوند تعالی فرمود: «روزگار، من هستم به روزگار بد نباید گفت» و آن تقدیر است باید راضی بود و اگر ایذا از مردمان برسد، فعل آنان را باید روپوش امر و اراده ی حق تعالی دید و خدای ناکرده در صدد انتقام نباید بود، بلکه در مسلک درویشی و فقر، جواب بدی خوبیست. ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ و بندگان خاص خدای رحمان آنان هستند که بر روی زمین به تواضع و فروتنی راه روند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب (و عتابی) کنند با سلامت نفس (و زبان خوش) جواب دهند[۱].

حضرت امام محمّد غزالی قدّس الله تعالی سرّه العزیز در احیاء علوم الدّین ربع مهلکات کتاب آفت خشم و کینه و حسد، می فرمایند: اما دشنام، به مِثل، مقابله نشود. (یعنی مقابله به مِثل دشنام دهنده نباید نمود) پیامبر علیه السلام گفت: اگر مردی تو را سرزنش کند به چیزی که در تو نیست، تو او را سرزنش مکن به چیزی که در اوست. (ایضاً

---

۱ – فرقآن ۶۳

آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:) دو فحش دهنده به یکدیگر دو شیطان اند که بر یکدیگر دعوی باطل می کنند. و مردی بوبکر را رضی الله عنه به گفتن دشنام ایذا کرد، او خاموش بود و چون آغازِ انتصار (انتقام) نمود، پیامبر علیه السلام برخاست، بوبکر گفت: آنگاه که مرا دشنام می زد (یا پیامبر شما) خاموش بودی، چون من سخن گفتم برخواستی؟ (آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم) گفت: (وقتی تو خاموش بودی) فرشته ای برای تو جواب (او را) می گفت و چون سخن گفتی فرشته برفت و دیو (شیطان) آمد، و من در مجلسی که دیو در آن باشد، نمی نشینم.

وصیّت دوّم

اینکه بزرگان این خاندان عالی نشان که رابطه را آکد الآداب گفته اند صحیح و مسلّم است.

خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید. حضرت خواجه عبیدالله احرار قدّس الله تعالی سرّه العزیز در تفسیر این آیه فرموده اند: کَینونیت (همراه بودن) مع (با) الصادقین به دو معنی است اول همراه بودن به حسب ظاهر که، صحبت و مجالست و معیّت صادقان را باید برخود لازم بدارد تا به سبب دوامِ صحبت آنها، باطن از انوار و صفات و اخلاق ایشانان منور گردد. دوم

کینونیت به حسب معنی، که از راه باطن رابطه گیرد با صادقان و صورتاً و معناً همراه آنها باشد.

از این رو مشایخ این طریقه ی عالیه قدّس الله ارواحهم رابطه را آکد الآداب فرموده و روشی را برای طالبان و مسترشدان وضع فرموده اند، بدینصورت که مرید، چنین تصور می کند که شیخ مقتدای او در مقابلش نشسته است و از قلب شیخ به قلب خویش فیض می رسد یا اینکه تصور می کند شیخ مقتدای او در قلب او جا دارد و از قلب شیخ به قلب او فیض می رسد یا اینکه صورت خود را صورت شیخ مقتدا تصور می کند. چون رابطه غالب آید اثنینیت و دویی میان محب و محبوب بر می خیزد تا آنجا که جمیع حرکات و سکنات خود را حرکات و سکنات شیخ می بیند و به هر چیزی که نظر می کند صورت شیخ را می بیند این را فنای فی الشیخ می گویند.

در و دیوار چو آیینه شد از کثرت شوق   هر کجا می نگرم روی تـــو را می بینم

حضرات مشایخ نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم فرموده اند طریق رابطه اقرب طرق است و منشاء ظهور عجایب و غرایب است.حضرت عروهٔ الوثقی خواجه محمّد معصوم قدّس الله تعالی سرّه العزیز فرموده اند که: ذکر به تنهایی، بی رابطه و بی فنای فی الشیخ موصول نیست؛ و رابطه تنها با رعایت آدابِ صحبت کافیست.

حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی قدّس الله تعالی سرّه الشریف در مکتوب صد و هشتاد و هفتم از جلد اول می فرماید: هیچ طریق، اقرب به وصول، از طریق رابطه نیست،

تا کدام دولتمند را به آن سعادت، مستَسعَد سازد و حضرت خواجه احرار قدّس الله سرّه گفته است: سایه رهبر به از ذکر حق است.

یعنی رابطه با رهبر برای مرید نافع تر از ذکر گفتن او است، زیرا مرید را در این وقت به مذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا از راه ذکر، نفع تمام بگیرد.

در خصوص رابطه جا دارد به مطلبی که در این زمان بین بعضی از مردم شیوع پیدا نموده مبنی بر اینکه بعضی از خلفای مشایخ متوفی مردم را از جستجوی شیخ دیگر بعد از وفات شیخ اوّل منع می نمایند و تازه مریدان را دستور به رابطه با شیخ متوفی می دهند، اشاره شود. باید دانست که این عمل جز بدعت در این طریقه کار دیگر نیست، چنانچه همه ی مشایخ کرام علیهم الرضوان علی الخصوص مرشدان این طریقه ی شریفه از آن نهی فرمودند که به چند ارشاد از آن عزیزان اشاره می شود، از آن جمله حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی قدّس الله سرّه می فرمایند: "من اجازه ی حضرت علاءالدّین (پدرشان) و حضرت حسام الدّین (پسر عموی پدرشان) و حضرت نجم الدّین (عمویشان) را برای ارشاد در طریقت نقشبندیه برای نصیحت و اجازه ی طریقت دادن دارم، اما زمانی که انسان (یعنی شیخ) وفات نمود، بعد از آن شیخوخیتِ (آن شیخ

متوفی) برای اهل دنیا نمی ماند، کسی نمی تواند مرید او بشود، شیخ لازم است در حال حیات حاضر باشد، وقتی وفات نمود رابطه (با او) نمی شود".[۱]

همچنین حضرت شیخ الشیوخ قاضی ثناء الله صاحب نقشبندی مجددی پانی پتی قدّس الله سرّه ارشاد می فرمایند: "اگر شیخِ او، کامل و مکمّل باشد و از این جهان رحلت فرمود و مرید به درجه کمال نرسیّد (یعنی حداقل نفسش مطمئنّه نگشت که اطمینان نفس در این طریقه منوط است به رسیدن به ولایت کبری)، واجب است که آن مرید، صحبتِ شیخ دیگر تلاش (و جستجو) کند (چرا) که مقصود، خداست. حضرت مجدد رضی الله عنه فرمود که صحابه کرام بعد از رسول کریم صلّی الله علیه و آله و سلم، بیعت با ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم کردند، مقصود از این بیعت فقط امور دنیا نبود بلکه کسبِ کمالات باطنی هم بود. اگر کسی گوید که فیض اولیاء بعد موت آنها باقی است، پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است! گفته شود که فیض اولیاء بعد موت آن قدر نیست که ناقص را به درجه ی کمال رساند الا نادراً. اگر فیض، بعد (از) موت،

۱- مطابق فیلمی که از حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی قدس الله سره موجود می باشد در اواخر حیات شریفشان برای مردم و مریدان در خانقاه ترکیه که همزمان یک مترجم هم فرمایشاتشان را به ترکی استانبولی ترجمه می نمود بود تا همه ی خلفا و مریدان همه خوب متوجه بشوند.

همان قِسم (و مقدار) باشد که در حیات (آن شخص است) پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تا این وقت، برابر (و هم مقام و هم درجه ی) اصحاب می گردیدند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیاء نمی گشت. چگونه فیض مرده، مثل زنده باشد که در مُفیض (فیض دهنده) و مستفیض، مناسبت شرط است و آن (مناسبت که منظور همان زنده و در حال حیات بودن شیخ است) بعد (از) وفاتِ (شیخ) مفقود است. آری بعد (از) فناء و بقاء که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت، لیکن نه آن قدر که در حیات باشد واَلله تعالی اعلم".

همچنین حضرت خواجه سیّد نور محمّد بدوانی قدّس الله سرّه بعد از ارتحال مرشدشان دو سال مجاور قبر حضرت مرشدشان نشستند به امید کسب فیض، بعد از دو سال مجاورت، مرشد متوفایشان را در واقعه می بینند که می فرمایند: آخر این همه مشایخ زنده هستند تو از من چه استفاده ایی می توانی ببری و چگونه می توانی سلوک طریقت کنی ،برو و شیخ زنده ایی بیاب تا به مقصودت برساند و حضرت ایشان اطاعت امر نمودند.

در این زمان خیلی ها از مریدان مشایخ متوفی وجود دارند که مردمان خود را اجازه نمی دهند به طلب شیخ دیگر بروند و می گویند رابطه با شیخ متوفی صحیح است اینجا محل ایراد است این عمل بدعت در طریقه است، این عمل مورد پسند مشایخ نمی باشد، کجا شنیده اند که مرشدی این سخن را گفته باشد بدتر از این، می گویند ما همه جا بدنبال مرشد کامل مکمّل گشتیم پیدا نکردیم، خدا تعالی انصاف بدهد.

حضرات نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم فرموده اند که هر سبق تحتانی، نسبت به سبق فوقانی اش مانند قطره است نسبت بدریا، همچنین عالم امکان را نسبت به عالم وجوب هیچ در هیچ و نیستِ مطلق و عدم محض فرموده اند. حال قیاس کن سالکی را که در عالم امکان است و عارفی که در عالم وجوب است حتی که مظهر ذات و صفات او تعالی گشته است، پس احوال و مقام شیخ را کسی نمی تواند درک کند. خدا تعالی انصاف دهد آنان را که این همه مردم مخلص و معتقد را از کسب فیض در محضر مشایخ حاضر در این وقت محروم می کنند و بخود مشغول می دارند. اگر کسی بگوید که اینگونه خلفاء کسی را بزور مانع نگشته اند در جواب گوییم که مردم، مخلص و عقیده مند آن مرشد متوفی هستند و چون خلفاء، مورد عنایت آن مرشد بودند پس مردم بعد از ارتحال آن مرشد به خلفا اش نگاه می کنند و همچنین چون مردم معمولاً آگاهی از امور طریقت ندارند لاجرم سخن آن خلیفه ها برایشان حجت می شود، پس اینگونه است که سد راه طالبان راه الهی جل شانه می شوند.

اکثراً خلفاء بدلیل محبّت که با پیر خود دارند بعد از وفات شیخشان نه خودشان به نزد شیخ دیگر می روند و نه می گذارند دیگران بروند، آن خلفاء اگر از غلبه ی عشق با مرشد خود به این امر حکم کنند شاید که معذور باشند اما بر ذمه تو، طلب پیر راه دان که ساحت سینه ات را از ماسوی پاک کند و نفست را از امّارگی بیرون آورد باقیست. ای عزیز فرقی بین مشایخ نیست آنان همگی دوستان خدا تعالی اند همه از طرف خداوند تعالی به

نیابت از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم تو را راهنما و دلیل اند، فرقی بین هیچ یک از آنان بجز تفاوت درجات نیست، جانهای عزیزشان یکیست همه در نیستی خود فانی و به هستی حق تعالی باقی گردیدند عمر جاودان یافتند، تو از کوته بینی تفاوت می بینی جماعت اهلُ الله همه دوستان الله اند جل و علا، یک خورشید اند که نورشان به هر خانه جدا می تابد و کوتاه بین همین تفاوت را می بیند اگر سر بلند کند همه را از یک منبع خواهد دید، حقایق بین، حتی که تفاوتی بین نام و شمایل این طایفه هم نمی بیند نام همه عبدالله است چرا که از بند گی غیر رها گشته و بنده ی الله تعالی اند و شمایل همه شمایل پیغمبر است چرا که این طایفه، جانشینان پیغمبر اند، کاشف اسرار معنوی حضرت مولوی قدّس الله سرّه در مثنوی همین سخن می فرماید:

جان گرگان و سگان هر یک جداست — متصل جانهای شیران خداست

جمع گفتم جانهاشان من به اسم — کان یکی جان صد بود نسبت به جسم

هم چو آن یک نور خوشید سما — صد بود نسبت بصحن خانه ها

لیک یک باشد همه انوارشان — چونک برگیری تو دیوار از میان

چون نماند خانه ها را قاعده — مومنان مانند نفس واحده

اگر اسمی از مرشدی شنیدی اول تحقیق کن که او راهزن دین و مال و ناموس مردم نباشد، اگر مردمی راستگو و صادق که چندی در محضر او بهره بردند گواهی اش دادند خود را به او برسان، چند روزی چند ماهی به روشی که او می گوید زند گی کن، سالها به

روش خود زندگی نمودی اکنون برای آزمایش چند وقتی بدستور و آداب آن شیخ زندگی کن البته تمام دستوراتش که همان آداب طریقت است و آداب طریقت امر مخالف شرع نیست بلکه تاکید تمام بر شریعت است، به جهد بلیغ اطاعتش کن اگر گشایشی بر تو حاصل نشد چیزی از دست نداده ایی بلکه مدتی بذکر و شغل الهی مشغول بودی و برو بدنبال شیخ دیگر.

از بهاران کی شود سر سبز سنگ   خاک شو تا گل نمایی رنگ رنگ

سالها تو سنگ بودی دل خراش   آزمون را یک زمانی خاک باش

اما اگر یقین کردی که آن شیخ، کامل و مکمّل است و جانشین بر حقّ پیغمبر است و اگر در پیشش استقامت در امور شرعی تو را پیدا شد و دل را برودتی از ماسوی حاصل شد سر از آستان آن عزیز بر ندار چرا که این سر ریسمان که تو گرفتی سر دیگرش بواسطه آن شیخ بدست پیغمبر است. علیه الصلوة و السلام.

حضرت خواجه عبیدالله احرار فرمودند اگر تمام احوال و مواجید را به ما بدهند و حقیقت ما را به عقاید اهل سنّت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمی دانیم و اگر تمام خرابی ها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را به عقاید اهل سنّت و جماعت بنوازند هیچ باکی نداریم.

از دیرباز تا امروز مردمان، عظمت و بزرگی شیخ را در کثرت خوارق می دانند، قبل از آنکه متفحص نام او شوند جویای کرامات او هستند و اگر شیخی کرامات نداشته باشد در نظر

آن کوتاه بینان مقامش پایین است آخر کرامات شخص دیگر چه به درد تو می خورد. وجود عزیزالوجود پیر، خود معجزه و آیت و نشانه ای از نشانه ها و حجت های الهیست بر اهل زمان خود. خداوند تعالی جهت رحمت و شفقت بی حد خود این عزیزان را از روی مصلحت چند صباحی بین مردم قرار می دهد.

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده ام   حبس از کجا من از کجا مال کرا دزدیده ام

اگر این رحمت نبود لحظه ایی ایشانان را در دنیا نگه نمی داشت زیرا خاطر این عزیزان نیز در دنیا مکدر است، چنانچه حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر گیلانی قدّس الله سرّه ارشاد می فرمایند: دشوار ترین مساله در نظر اهلُ الله، توجّه به دنیا و ماندن در دنیا است.

و اگر این طائفه نمی بودند خداوند تعالی کار و بار دنیا را بر هم می زد، حتی که روز قیامت به پا می فرمود، زمین و آسمانها را جمع می کرد. چنانچه حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فرمودند تا وقتی در زمین کسی باشد که «اللهُ اللهُ» بگوید قیامت بر پا نمی شود، یا بر آن کس که «اللهُ اللهُ» می گوید قیامت بر پا نمیشود.[1] غیر از همین جماعتِ اهلُ الله و مشایخ کرام، کدام طایفه ی دیگر هستند که انتشار این نام مبارک می کنند، زبان خلایق را به این نام مبارک تر نگه می دارند.

۱- «لا تقوم الساعةُ حتی یُقال فی الارض اللهُ اللهُ»، فی روایة آخر «لا تقوم الساعة علی احد یقول الله الله».مسلم و مشکاة از حضرت انس رضی الله عنه.

حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی قدّس الله سرّه می فرمایند: ظهور خوارق و کرامات، شرط ولایت نیست و چنانچه علماء مکلف به حصول خوارق و کرامات نیستند، اولیا نیز به ظهور خوارق مکلف نیستند.

ایضاً می فرمایند: کشف مغیبات نه در ولایت شان (یعنی در ولایت اولیاء و مشایخ) می افزاید، و عدم کشف اینها، نه در ولایت شان نقصان می آرد، (زیرا) تفاوت آنها به اعتبار درجات قرب است، بسا (ممکن) است که صاحب عدم کشفِ صوَرِ غیبی، از صاحب کشف آن صور، افضل بود و پیش قدم باشد به واسطه ی مزیّت قربی که او را حاصل شده است.

ایضاً می فرمایند: ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرایط آن و کثرت ظهور خوارق بر افظلیت دلالت ندارد. خوارقی که از بعضی از اولیای این امت به ظهور آمده از اصحاب کرام، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، عُشرِ عشیرآن به ظهور نیامده، با آن که افضلِ اولیاء به مرتبه ی ادنای صحابی نرسد.

ایضاً می فرمایند: ظهور خوارق از اکثر (اولیا و مشایخ) متقدمین، در طول عمر(شان) زیاده از پنج و شش خوارق نقل نکرده اند. جنید بغدادی که سیّد این طایفه است (یعنی طایفه صوفیه و مشایخ) معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود (حضرت موسی) علی نبینا و علیه الصلوة و السلام

چنین خبر داده است و لقد آتینا موسی تسع آیاتٍ بینات. (یعنی به حضرت موسی علیه السلام نه معجزه و خوارق عادات دادیم) اسراء ۱۰۱.

ایضاً می فرمایند: ظهور خوارق (و کرامات) شرط نبوّت است نه شرط ولایت.

ایضاً می فرمایند: رواست که ولی (یی) باشد که اصلاً خارقی (و کراماتی) از وی بظهور نیاید (اما) افضل باشد از اولیائی که اظهار خوارق نموده اند.

ایضاً می فرمایند: ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرایط آن، به خلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوة و السلام که از شرایط مقام نبوّت است، لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذائع است کم است که تخلّف کند. اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد، تفاضل (فضل و برتری) آنجا به اعتبار درجات قرب الهیست جل سلطانه. تواند بود که از ولی اَقرب، ظهور خوارق اَقَل (کم) باشد و (از ولی) اَبعَد (دورتر به قرب خداوند) اکثر (زیادتر باشد).خوارقی که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین عُشرِ عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیاء به مرتبه ادنای (کمترین)صحابی نرسد. نظر بر ظهور خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصور استعدادِ تقلیدی الی انتهای مکتوب شریف

همچنین حضرت امام رضی الله عنه از علت کثرت آن می فرمایند هر چند دائره مباشرتِ مباح تنگ تر گرفته شود و بقدر ضرورت اکتفا نموده آید گنجایش کشف و کرامات بیشتر شود و راه ظهور خوارق گشاده تر باشد.

از مشایخ کرام قدّس الله ارواحهم در سایر طرق نیز بسیاری، همانند همین ارشادات را فرموده اند که فقط به چند ارشاد از حضرت امام ربّانی قدسنا الله تعالی بسره السامی بسنده شد، اما خوارق عادات چند نوع است چنانچه حضرت قاضی ثناء الله صاحب قدّس الله سرّه فصلی در ارشاد الطالبین با عنوان خوارق عادات فرموده اند که اختصاراً اینطور می باشد: "یک نوع از خوارق عادات «کشف» می باشد، که آن بر دو گونه است:
یکی کشف کونی و مکانی است که احوال موجودات که از نظر غائب باشند بر وی ظاهر شود و احوال موجودات گذشته یا آینده بر وی آشکار گردد.
دوم کشف اِلهیست که عبارت است از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه ی قرب هر شخص به خداوند تعالی و علومی که به ذات و صفات حق تعالی متعلق شود، از این قبیل است اگر در عالم مثال به نظر کشف بیند.
نوع دیگر خوارق عادات الهام است که حق تعالی در قلب صوفی القاء می فرماید و کلام هاتف هم از این قبیل است و فرق در میان الهام و وسوسه آن است که از الهام قلب صوفی اطمینان می پذیرد و یقین می آورد اما وسوسه را قلب سلیم انکار می کند.
صوفی باید که از دلِ خود فتوا بجوید زیرا قلب صوفی از حرام، بالطبع نفرت می جوید اگر چه به اعتبار ظاهر، علما آن را مباح بگویند، چنانچه حضرت امام بخاری رحمۀ الله تعالی علیه از وابصه در تاریخ به سندی حسن روایت کرده (از حضرت پیغمبر صلّی الله

علیه و سلّم که) فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ المُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» یعنی بترسید از فراست و آگاهی مومنِ کامل، به درستی که او می بیند به نور خداوند تعالی که در دل اوست.

نوع دیگر خوارق عادات، تاثیر است و این بر دو گونه است، یکی آن که در باطن مرید تاثیر کند و او را جذب کند به سوی حق جلّ و علا.

دوم تاثیر در عالم کون و مکان می باشد، که حق تعالی موافق دعای او و اراده ی او به ظهور می آورد. حضرت زکریا علیه السلام هر گاه که نزد مریم علیهما السلام می رفت رزقی نزد او از غیب می یافت، آن از همین قبیل است، این همه از اقسام خَرق عادات از اصحاب و اولیاء امت مروی است.کشف و الهام اولیاء موجب علم ظنی است و اگر کشف دو کس با هم متفق شود، ظن غالب شود، همچنین عمل کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح نباشد.اگر کشف و الهام مخالف حدیثِ آحاد یا مخالف قیاسی باشد که جامع باشد شرائط قیاس را، آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد به خطا در کشف و این مسئله مجمعٌ علیه است در میان سلف و خلف، چرا که فرمایش حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم حجتی قطعی است و احتمال کذب و فراموشی در روایت راویانِ حدیث، ضعیف است و در کشف اولیاء خطا بیشتر واقع می شود. وقتی که در میان دو کشف اختلاف واقع می شود، هر کدام که شرع اقدس، موید او باشد سزاوار تر است به قبول و اگر شرع در آن مورد سکوت کرده باشد، صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف

اخیر او اولی و مقبول است، چرا که صوفی دائماً در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر، اَقرَب است به سوی خداوند تعالی و اگر صاحب کشف دو نفر باشند، کشف صاحب صَحو[1] اولی است از کشف صاحب سُکر، چرا که کلام سُکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان باشند، کسی که کشف او تا بحال مخالف شرع نشده باشد از کشف آن شخص که نادراً کشف او مخالف شرع واقع شده باشد بهتر است و کسی که کشف او نادراً مخالف شرع افتاده باشد بهتر است از کشف کسی که غالباً مخالف افتاده باشد و اگر در این، هر دو برابرند پس ترجیح کشف کسی راست که منزلت او اقرب است به خدای تعالی.

اینها همه وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند، ترجیح به کثرت اصحاب کشف است. اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شده، کشف ده کس اولی و مقبول است، لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد، کشف اقوی بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم همچون کشف است".

۱- صَحو به معنای هوشیاری و سُکر به معنای مستی ناشی از غلبه ی حال است. حضرت امام ربانی قدس سره می فرمایند صحو بدون سکر، مختص به عوام می باشد و صحو بعد از سکر، احوال خواص اولیاست، ایضاً می فرمایند صحوی که بعد از سکر است بدون امتزاج و اختلاط سکر نمی باشد.

بعد از آنکه معلوم گردید علامت شیخی و تکمیل و ارشاد، کشف و کرامت و ظهور خوارق عادات نیست بدانکه مشایخ، هر کدام علامات و شرایطی را برای شیخ کامل و مکمّل فرموده اند: از آن جمله حضرت قاضی ثناءالله صاحب قدّس الله تعالی سرّه الاقدس در ارشاد الطالبین فصل علامات پیر کامل می فرمایند:[1] روش جستجوی پیر کاملِ مکمّل آن است که بیشترِ درویشان و مریدان آن شیخ را ملاقات کند و بر کسی از آنها انکار و عیب جوئی نکند، لیکن خود بیعت نکند مگر بعد از تفحص و تامل بسیار، اول ملاحظه ی استقامت در شرع آن شیخ را کند، هر که را بر شرع مستقیم نبیند هرگز به وی بیعت نکند اگر چه خرق عادت بسیار داشته باشد که احتمال نفع در پیش او کم و احتمال ضرر زیاد می باشد. حق تعالی می فرماید: ﴿وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا﴾ یعنی «فرمانبرداری مکن گنهکار و کافر را». حق تعالی اول منع از اطاعت گنهکار کرد، سپس منع از اطاعت کافر فرمود. صحبت کافر برای مسلمان آن قدر مضر نخواهد شد که صحبت گناهکار مضر خواهد شد. حق تعالی می فرماید: ﴿وَ لاَ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا واتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً﴾ یعنی فرمانبرداری مکن کسی را که دل او را غافل ساختیم از یاد خود و پیروی کرد او خواهش خود را و کار او بیرون از اندازه ی شرع می باشد، واتَّبَعَ هَوَاهُ عطف تفسیر است، تبعیت هوا دلیل است بر غفلت قلب و فساد

۱– متن توسط نویسنده، ساده نویسی شده است.

جسد، یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم فرموند: «وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الجَسَدُ كُلُّهُ» پس اگر کسی که مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایتش از سعی خود در استقامت امور شرعی باشد و نه آن که نظر به کمالات پدر و جد خود مرید بگیرد چنانچه رسم پیرزادگان گردیده است، پس دعوای او صحیح است لیکن دعوی او باید بَیِّنه و برهان داشته باشد. ظهور خرق عادات که مقرون به اِتباع شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت می باشد، لیکن قوی ترین برهان همان است که از حدیث ثابت شده که در صحبت او و از دیدن او خدا تعالی یاد آید و دل از ماسوی سرد شود، لیکن بر عوام الناس و اغیار دریافتن تاثیر صحبت در اول دشوار بلکه محال است. بنابراین باید در مریدان آن شیخ و پیر، کسی را که عالم و عادل و عاقل می پندارد، سوال کند و احوال تاثیر شیخ را بر او بپرسد. حق تعالی می فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾ یعنی «سوال کنید از اهل علم اگر شما را علم نباشد»، و رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «إِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ» یعنی جاهل از بیماری جهل فقط با سوال نمودن شفا می یابد. بنابراین اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت آن شیخ و آن شهادت دهنده شخص عادل باشد و احتمال دروغ بر وی نباشد و همچنین آن شهادت دهنده عاقل باشد که متهم به خطا و احمق هم نباشد او را تصدّیق باید کرد و اگر چند شخص اینگونه شهادت دهند، غلبه ی ظن بیشتر خواهد شد و اگر کثرت روایات از شهادت دهندگان به حد تواتر باشد، همین غلبه ی ظن برای رجوع آوردن به خدمت

مردی متقیِ مستقیم الاحوال یعنی آن شیخ کافی است، چرا که در صحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و اگر چه نفع بردن از او بطور قطع به یقین نمی باشد اما محتمل و ممکن می باشد. بنابراین نزد آن شیخ مرید گردد اگر نزد او مقصود به دست آید فَهُوَ المُراد و اِلّا جستجوی شیخ دیگر کند.

قطب العارفین و رئیس المحققین حضرت غوث محمّد صاحب نقشبندی مجددی قدّس الله سرّه ارشاد می فرمایند: بدان ای طالب صادق که شیخ بر سه قسم است:

- کامل و مکمل
- ناقص
- مقلد

مقلد آن است که شیخی از این جهان رحلت کند و وارثی که شایان این امر بود در جای خود نگذاشته باشد و او بر سجاده و مسند شیخ متوفی نشسته و خود را از نزد خود جانشین ساخته و مطلب او غیر از حُطام دنیا دنی و صرف، وجوه الناس را به طرف خود از جهت جمع کردن مال و عز و جاه چیز دیگری نیست و این نوع شیخ را مشایخ عظام، منظور نداشته اند، یَفِرُّ مِنْهُ كَمَا يَفِرُّ مِنَ النَّمْرَةِ یعنی فرار می کند از او به مانند فرار کردن از پلنگ.

شیخ ناقص آن است که به سلوک و جذبه کار را تمام نکرده به مسند شیخی خود را کشیده است. طالب را صحبت او، سم قاتل است و انابت او مرض مهلک است. استعداد بلند

طالب را اینچنین صحبت، به پستی می آرد و رو به حضیض می اندازد. مثلاً مریضی که از طبیب ناقص دارو می خورد در ازدیاد مرض خود می کوشد و قابلیت ازاله مرض خود را ضایع می سازد هر چند آن دارو در ابتدا نوعی بهبود بخشد اما فی الحقیقه نفس به مرض آلوده است. این نوع شیخ را نیز مشایخ عظام منظور نداشته اند. يَفِرُّ مِنْهُ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْاَسَدِ یعنی فرار می کند از او به مانند فرار کردن از شیر..

شیخ کامل و مکمل آن است که این ده شرط در او موجود باشد.

شرط اول: اعظم آن است که ظاهرش به اتباع کمال متابعت حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و سلّم آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله خلاص باشد. علم ظاهری شرط ولایت نیست. شرط ارشاد است به قدر مفروض.

شرط دوم: مداومت نمودن بر ذکر خداوند و مشغول شدن به خداوند پاک و منزه و امید از خداوند بلند مرتبه به صبر و توکل و قناعت و رضا و تسلیم و روی گرداندن از خلق و نا امید شدن از آنها در باطن نه در ظاهر، چرا که غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند. باطن را تمام پشت به جانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن هیچ چیزی سرایت نمی کند. پس رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه ولا محذور مثلا روغن بادام تا مدام که به بادام آمیخته و مختلط است، حکم هر دو متحد است و چون روغن از بادام جدا گشت، احکام متمایزه پیدا شد، پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود و حضرت مجدد الف ثانی قدّس الله سرّه فرموده معرفت خدا جل جلاله بر آن کس حرام است که به مانند دانه

خردل در باطن او محبّت دنیا بود. چرا که ظاهر او از باطن او به مراحل جدا افتاده است و از آخرت به دنیا آمده و اختلاط به مردم پیدا کرده لِحُصُوْلِ الْمُنَاسَبَةِ الْمَشْرُوْطَةِ فِي الْاِفَادَةِ وَ الْاِسْتِفَادَةِ (به دلیل کسب مناسبتی که در افاده و استفاده شرط شده است) و اگر سخن از دنیا گوید و به اسباب دنیوی تشبث نماید،گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود نگردد. پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جو نمای گندم فروش را دارد.

از درون شـو آشنا واز برون بیگانه وش   این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

مردم ظاهر بینِ دو رنگ، او را گندم نما و جو فروش تصور می نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر می دانند.

شرط سوم: آنکه سلسلـه از حضرت پیغمبـر صلّی الله علیه و سلّم و پیران کبار بـه او رسیده باشد.

شرط چهارم: آنکه از پیر کامل مکمل خلافت مطلق یعنی اجازت ارشاد مطلق را داشته باشد.

شرط پنجم: آنکه فنای نفس و فنای قلب را حاصل کرده باشد.

شرط ششم: آنکه سلوک را تا ولایت کبری کسب کرده باشد. این زمان کامل می گردد چون فیض ولایت علیا و از باقی مقامات تا دایره ی لاتعین بر وی فایض گردید، این زمان کامل و مکمل می باشد.

شرط هفتم: آنکه هر کس که در مجلس او بنشیند دل او به حضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجّهی پیدا می کند و برودتی از ماسوی مفهوم شود این هم نظر به ارباب مناسبت است بی مناسبت محض، محروم مطلق است.

هر که او روی به بهبود نداشت　　دیـدن روی نبی سود نداشت

شرط هشتم: بدان که گفته اند اَلشَّيْخُ يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ یعنی شیخ زنده می کند و می میراند، اِحْيَاء و اِمَاتَت (زنده نمودن و میراندن) از لوازم شیخی است مراد از احیاء، احیای روحی است نه جسمی و همچنین مراد از اماتت، اماتت روحی است نه جسمی و مراد از حیات و موت فنا و بقاست که به مقام ولایت و کمال می رساند و شیخ مقتدی به اذن الله سبحانه و تعالی متکفل این دو امر است پس شیخ را از این احیا و اماتت چاره نباشد معنی يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ، يُبْقِيْ وَ يُفْنِيْ است (زنده می کند و می میراند به معنی باقی نگه می دارد و نابود می کند است) احیاء و اماتت جسمی را به منصب شیخی کاری نیست.

شرط نهم: آنکه پیر باید که به دولت جذبه و سلوک، مشرّف شده باشد و به سعادت فنا و بقا مستسعد گشته و سَيْرٌ اِلَي اللهِ، وَ سَيْرٌ فِي اللهِ، وَ سَيْرٌ مَعَ اللهِ، وَ سَيْرٌ مِنَ اللهِ (سیر به سوی خداوند و سیر در خداوند و سیر همراه خداوند و سیر از خداوند بلند مرتبه) را به اتمام رسانیده و اگر جذبهٔاو بر سلوک او مقدم است و به تربیت مرادان مربی شده صحبت او، کبریت احمر است کلام او دواست و نظر او شفا و احیای دلهای مرده به توجّه شریف او منوط است و تازگی جانهای فسرده به التفات لطیف او مربوط. و اگر به عنایت حق

جل جلاله طالبی را به این طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند، باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را به تمام به او سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد. بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد در خبر نبوی است علیه الصلوه و السلام: «لَنْ يُؤْمِنَ اَحَدُكُمْ حَتَّي يَكُوْنَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ»[1] یعنی هرگز یکی از شما ایمان نخواهد آورد مگر زمانی که هوای او پیرو آنچه که من آوردم باشد.

شرط دهم: آنکه براعتقاد اهل سنّت وجماعت معتقد و راسخ باشد.

مساله، خیلی از مشایخ بزرگ از جمله بعضی مشایخ نقشبندیه قدّس الله تعالی ارواحهم هنگام وفات، مریدان خود را فرمودند ما از شما غافل نیستیم و شما را تنها نمی گذاریم، معلوم باشد که این به معنی سلوک طریقه نمی باشد چنانچه در بالا از ارشاد حضرت قاضی صاحب قدّس الله سرّه گذشت، بلکه می تواند به معنی امدادت غیبیِ ظاهری، یعنی آنچه مربوط به امور زند گی و دنیویی است و هم امدادت باطنی یعنی آنچه مربوط به امور ایمانیات و آخرت است باشد چناچه از شرع ثابت است ملائکه کرام علیهم السلام، مومنان را در امور دنیوی و معنوی امداد می فرمایند، ارواح آن عزیزان نیز معاونت با ملایک می فرمایند.

۱– رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ، وَ قَالَ النَّوَوِيُّ فِيْ اَرْبَعِيْنِهِ: هَذَا الْحَدِيْثُ صَحِيْحٌ

و سرِّ این معما این است چون که در این طریقهء مبارکه جذب بر سلوک مقدم افتاده است.

جذب یا جذبه آن حالت باطنی را گویند که بنده را به سوی خداوند تعالی کشش ایجاد گردد، حضرت قاضی ثناءالله صاحب قدّس الله سرّه در ارشاد الطالبین فرموده اند اگر جذبه بی توسط امری باشد آن را اجتباء می گویند که بسیار نادر است، اما اکثراً جذبه به توسط دو امر رو می دهد یکی بواسطه ی عبادت (و التزام به سنت) است و جاذب الهی از ثمره ی عبادت رو می دهد و دیگر بواسطه ی صحبت و از تاثیر شیخ است.(این نوع جذبه که جذبهٔمبتدی است مختص به طریقه ی نقشبندی است و جذبه ای که بعد از سلوک است برای سایر طریقت ها می باشد)

مساله، حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه در مورد جذبه اول یعنی اجتباء می فرمایند در طریق جذبه، که از طرف حق سبحانه است واسطه وجود ندارد و جذب خداوندی متکفل وصول عارف است اما آن جذب هم، در متابعان شریعت آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم است و مخالفین شریعت مقدس دارای جذب نمی باشند.

معلوم باشد که تقدم جذبه بر سلوک در سایر طرق بصورت نادر برای مرادان، اتفاق می افتد ولی در این طریقه ی شریفه، جذبهٔبدایت برای همه ی سالکان از مرید و مراد وجود دارد اما در طرق دیگر، جذبهٔبدایت وجود ندارد و فقط برای مبتدیانی که ذاتاً مراد هستند

روی می دهد بر عکس طریقه ی نقشبندیه که جذبهٔبدایت هم برای مرادان است و هم مریدان می باشد.

مساله، مراد به آن شخصی می گویند که ذاتاً محبوب است این محبوبیت بواسطه ی مشرب اوست یعنی آن شخص محمّدی مشرب می باشد به این معنا که، انعکاس شأن علم به عدم او رسیده است و این شخص بخاطر اشتراک در مبدا فیضش که ظل شأن علم می باشد مناسبت و شراکت فی الجمله با حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم دارد چنین شخصی را محبوب و مراد می گویند و او دارای محبوبیت ذاتی می باشد و مرید به کسی می گویند که ذاتاً محب است و بر سایر مشارب انبیاء علیهم السلام، یعنی مبدأ فیض او یا ظل صفت کلام و یا ظل صفت قدرت و یا ظل صفت علم و یا ظل صفت تکوین است.

مساله، کسی که در مبدأ فیضش با حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم مناسبت داشته باشد یعنی محمّدی مشرب باشد اما اگر غافل و بدون اعمال شرعی و ریاضات باشد، هر چند که محبوبیّت ذاتی دارد ولی به سبب عدم متابعت سنت، استعداد خود را از دست می دهد و لایق جذبه نمی باشد، مگر از آن توبه نماید و به صلاح آید.

مساله، کسی که انعکاس شأن علم به عدمش قبل از خلقتش رسیده باشد محمّدی مشرب و کسی که به عدمش انعکاس صفت کلام رسیده باشد موسوی مشرب و کسی که به عدمش انعکاس صفت قدرت رسیده باشد عیسوی مشرب و کسی که به عدمش انعکاس

تفصیل صفت علم رسیده باشد ابراهیمی مشرب و کسی که به عدمش انعکاس برزخ اجمال و تفصیل صفت علم رسیده باشد نوحی مشرب و کسی که به عدمش انعکاس صفت تکوین رسیده باشد آدمی مشرب می باشد.

فرموده اند، علت تخصیص جذبۀبدایت به طریقت نقشبندی بدین سبب است که مشایخ این خاندان قدّس الله ارواحهم روشی را برای تحصیل جذبه وضع نموده اند مانند تکرار اسم ذات و نفی و اثبات و وقوف عددی اما در سایر طرق روش خاصی وضع نگردیده و جذبۀبدایت چنانچه گفته شد بصورت نادر فقط برای مرادان دست می هد. همچنین ویژگی علیحده ایی که در این طریقه رو می دهد و در طرق دیگر نمی باشد فنا و بقای مبتدیان می باشد که رنگی از فنا و بقای منتهیان دارد.

مساله، جذبۀ مبتدی به احوالی که در مراحل ابتدایی رو می دهد و قبل از سلوک دست می دهد و مخصوص طریقۀ نقشبندیه است گفته می شود و جذبۀحقیقی احوالاتی که در نهایت دست می دهد و مرتبه ی عین الیقین و حق الیقین می باشد و بعد از سلوک است و در تمام طرق می باشد.

محبوب سبحانی حضرت امام ربّانی قدّس الله تعالی سرّه العزیز می فرمایند: سلوک چند اقسام است بعضی را بی تقدم جذبه است و بعضی دیگر جذبه بر سلوکشان مقدم (است) و جماعه ای را در اثناء قطع منازل سلوک جذبه حاصل می شود و جمعی را (در)

طی منازل سلوک میسّر می شود اما تا به حد جذبه نمی رسند، تقدم جذبه مختص محبوبان است و باقی اقسام بمحبین تعلق دارد.

شیخ المشایخ حضرت ابوحفص عمر شهابُ الدّین سهروردی قدّس الله سرّه در عوارف المعارف فرموده اند: مقام اکملیّت و افضلیّت در شیخی و مقتدائی مجذوب متدارک به سلوک دارد، که بدایت او جذبه باشد. (یعنی عارفی که جذبه بر سلوکش مقدم باشد) الی آخر ارشاد شریف که اقسام آن را تشریح فرموده اند.

حضرت مولوی نصرالله هوتکی قدّس الله سرّه در شرح مکتوبات قدسی ارشاد می فرمایند: جذبه، مبنی بر محبوبیت است و محبوبیت دو نوع است اول محبوبیت ذاتی که مختص محمّدی مشربان است و دوم محبوبیت عرضی که به چند دسته تقسیم می شود:

– شخصی که محمّدی مشرب نیست و در پیروی از سنت، کامل است او محبوبیت ذاتی ندارد اما به سبب پیروی از سنّت محبوبیت عارضی پیدا می کند از این جهت جذبه اش بر سلوکش مقدم می گردد.

– سالکانی که به واسطه ی سلوک به نعمت تصفیه ی قلب و تزکیه ی نفس مشرّف شده و به مرتبه ی منتهی رسیده باشند تصفیه و تزکیه سبب جذبشان می گردد و به محبوبیت عارضی مفتخر می شوند.

– کسانی که فی الذاته محمّدی مشرب نباشند ولی در طریقه ی نقشبندیه داخل شده باشند و از برکت این طایفه ی عالی که طریق محبوبان است دارای محبوبیت عارضی می

گردند بدین جهت جذبهٔاین طایفه نیز بر سلوکشان مقدم است اگر چه محمّدی مشرب نمی باشند.

مساله، حضرت مولوی نصرالله قدّس الله سرّه در شرح مکتوبات قدسی می فرمایند محبوبان و مرادان به محض تلقین ذکر و عمل به آن، جذبهٔبدایت برایشان حاصل می گردد، در هر طریقه ایی که باشند.

مساله، فرموده اند محبوبیّت و محبیّت فوق مقام محبّت اند محبیّت از حضرت موسی و محبوبیّت از حضرت پیغمبر علیهما السلام می باشد.

غالباً حصول این نعمت کبری به تصرف شیخ مقتدا است و تصرف شیخ به ربط و علاقه محبّت بین الجانبین است که به وسیلهء حب الله و فی الله سعادت صورت ضمنیّت مرید و جای کردن در دل پیر دست می دهد و این سعادت ضمنیّت باعث جذب و کشش دل مرید به طرف حقیقت جامعهء وی می گردد.

پس رابطه ی شیخ سبب جذبه می گردد و حصول جذبه مبنی بر تصرف شیخ است و تصرف شیخ نیز مبنی بر محبّت طرفین است، یعنی تو، شیخ را دوست بداری و او نیز تو را دوست بدارد، حضرت خواجه ی خواجگان شاه نقشبند قدّس الله سرّه می فرمایند تا می توانی خودت را در دل دوستی از دوستان حق جل و علا نگه دار چرا که خداوند تعالی روزانه سیصد و شصت بار بر قلب دوستان خود نظر می کند پس آن لحظه که او

تعالی بر قلب دوستش نظر کند تو در قلبش باشی و اینچنین تو هم مورد فیض الهی قرار گیری.

از این است که گفته اند: « جذبةٌ من جذبات الرحمن توازی عملَ الثقلینِ».

یعنی جذبه ایی از جذبات الهی برابر است با عبادات جمیع انسان ها و جنیان.

وقتی رابطه قوی گردد راه استفاضه ی مرید از باطن مرشد خود گشاده می گردد و مرید از فیوضات مرشد خود بطریق انعکاس بهرمند می گردد، چرا که این کار همه اش به جذب و عنایت مربوط است.

لکن در این معامله سرّی هست که مزلّةُ الاقدام است، باید سالکِ راه، هشیار باشد تا که از تمثیل شیطان لعین و اغوای آن محفوظ ماند، اگر چه بزرگان گفته اند که شیطان متمثل صورت ولیِّ کامل مکمّل نمیتواند شد بیت:

هلال کج به اَبروی کج دلبر نمی مانــــد   اگر ماند شبی ماند، شبی دیگر نمی ماند

لکن این خصیصه مخصوص به صورت خاصّهء همان ولی است کما هو المعلوم عند اهلها و الا یحتمل که خود را در صورت آن ولی به ادنی تغییر متمثل سازد و آن مرید بیچاره را در ضلالت اندازد، چنانچه ما بارها این معامله را امتحان کرده ایم، پس باید مرید صاحب رابطه قول و فعل و امر رابطه را اگر چه از صورت کامل مکمّل باشد، به میزان شریعت بسنجد و اِلا بعد از چند بار تجربه و امتحان قبول باید کرد.

چنانچه حضرت ایشان و سایر مشایخ فرموده اند همانطور که شیطان به صورت آنسرور صلّی الله علیه و سلّم نمی تواند متمثل شود، به صورت ولی کامل که جانشین پیغمبر می

باشد نیز نمی تواند متمثل شود، اما می تواند ظاهر خود را شبیه به مرشد نماید و اندکی اعضاء و جوارح خود را تغییر بدهد که سالک در ابتدا گمان می کند مرشدش است اما در حقیقت ظاهر آنصورت با ظاهر شیخ اندکی تفاوت دارد، بطور مثال شاید ابرویش کشیده تر باشد، شاید صورتش دراز تر باشد، شاید چشمش درشت تر باشد و غیره. بنابراین چون سالک از اغوای شیطان محفوظ نمی باشد اگر در واقعه مرشد خود را دید و آن مرشد به او امری نمود باید با شرع مقدس بسنجد اگر موافق شرع بود اطاعت نماید و اگر مخالف شرع بود اعتناء نکند چرا که بدون شک آن امر شیطان است و صورت و ظاهر خود را اندکی تغییر داده است و قصد اغوا و فریب آن سالک را دارد.

محبوب الهی حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر گیلانی قدّس الله سرّه می فرمایند روزی در افق، صورت زیبایی پیدا شد و گفت ای عبدالقادر من خدای تو هستم به تو بشارت می دهم به اینکه از این به بعد آنچه حرام بود بر تو حلال و تکلیف شرعی از تو ساقط گردید، آنحضرت فرمودند گمشو ای ملعون، سپس آنصورت زیبا که افق را پر کرده بود از بین رفت و معلوم شد که ابلیس لعین است، پرسیدند شما چطور دانستید که آن اغواء شیطان است و امر الهی نبود آنحضرت فرمودند با خود گفتم انبیاء که بالاترین مخلوقات اند هیچ تکلیفی از آنها ساقط نشد و هیچ حرامی بر آنها حلال نشد پس بر من که از امت آنان ام چطور این ممکن خواهد بود.

اما کامل مکمّل درین عصر که شرالاعصار است، بسیار نادر الوجود است.

کامل کسی است که خود به درجه ی تکمیل رسیده و مکمّل کسی است که دیگران را بدرجه تکمیل می تواند برساند.

مساله، بعد از هزاره ی اول را آخر الزمان فرموده اند و غلبه پیدا نمود، پلیدی، بدی و ظلمت بر پاکی، نیکی و هدایت.

سؤال: اگر کسی دعوی کمال و تکمیل کرد، مرید بیچاره به چه علامتی باید که صدق و کذب وی را امتیاز دهد، یا آن مدعی چگونه می داند که به صواب رفته یا بر خطأ ؟
جواب: رتبه کمال و تکمیل را بزرگان طریقهٔ مجددیه قدّس الله اسرارهم در ولایت کبری که محل فنای نفس است قرار داده اند. چون سعادتمندی به این مرتبه رسیّد، علاقهٔ وی با شیطان لعین بریده می شود و علم به فنای نفس هر کسی را که صاحب کشف صحیح است میسّر می شود که بالمعاینه می داند و می بیند کَما لا یخفی علی اهله.

در این جا دو مطلب فرمودند اول اینکه مدعی از کجا بداند که خودش بدرجه تکمیل رسیده است؟ و دوم اینکه مرید از کجا بداند مدعی ارشاد، به مرتبه ی ارشاد رسیده است؟

جواب اول اینکه بدرجه ولایت کبری که ولایت انبیاء است رسیده باشد و جواب دوم اگر مرید دارای کشف صحیح باشد متوجّه خواهد شد که نفس این شیخ فانی گشته و از امّارگی به اطمینان رسیده است چراکه در ولایت کبری نفس فنای مطلق حاصل می کند

و تغییر ماهیت از امّارگی به اطمینان می دهد و مطمئنّه می گردد لذا آن زمان حضرات نقشبندیه اجازه ی مطلق می دهند.

مساله، تغییر ماهیت نفس همانند انجام عمل کیمیا می باشد که مس را تغییر ماهیت داده و به طلا تبدیل می کند. یعنی ذاتش تغییر می یابد.

ولی، صاحب کشفِ صحیح، در این زمانه حکم عنقا (مرغی افسانه‌ای که مظهر نایابی است) **پیدا کرده است، پس باید که مراجعه به وجدان کند چه** (را که) **صاحب فنای نفس متخلق به اخلاق شرعیه میشود که واصل رتبهء حق الیقین است. پس اگر در خود میل خلاف شرع را نمی بیند علی مصدرها الصلوۀ و السلام و التحیۀ و در اتیان به احکام شرعیه تَکَلُّف ندارد بلکه معامله بر عکس شده است که کردن طاعت در نزد وی آسان شده و ترکش را دشوار می آید و ایمان و اسلام جزء طبیعت وی شده، صاحب این مقام شگرف است.**

حضرت ایشان فرمودند اگر کسی صاحب کشف نباشد باید رجوع کند به باطن خود، یعنی اگر در صحبت آن مرشد، در باطن خود میل و آسانی در انجام طاعات و عبادات و احکام شرعی یافت گردید و ترک احکام شرعی برایش دشوار شد این نیز دلیل بر اثبات حقانیت آن شیخ و مرشد می باشد. سپس فرمودند این امر نیز همانند طالب دارای کشف صحیح در این زمان که آخر زمان و غلبه ی پلیدی ها بر باطن و قلب است نیز دشوار است.

مساله، – علمُ الیقین به معنای آگاهی از آثار و علامات و ظلال مطلوب می باشد که متضمن سیر آفاقی و سیر انفسی و سیر اقربیت که سیر در ظلال صفات و خود صفات می باشد.

– عین الیقین به معنای رسیدن به خود مطلوب می باشد.

– حق الیقین عبارت از منعکس گردیدن به انعکاس صفات مطلوب بعد از وصول به مطلوب می باشد.

و ایضاً این امتیاز هم مشکل است کم کسی را این عقل داده باشند که احوال و اطوارش بر وی مشتبه نگردد. ربنا لا تواخذنا ان نسینا أو أخطانا، چون حالت وی بر وی مشتبه شد بر طالب بیچاره چگونه مشتبه نمی شود؟

بلی سعادتمندی که ویرا شرف ضمنیّت کبری که عبارت از ضمنیّت حضرت رسول اکرم است صلّی الله علیه و سلّم دست داده باشد، اگر آن سعادتمند، (یعنی آن شیخ و مرشد) **عزیزِ دگر را در ضمن خود بگیرد، آن عزیز هر چند به فنای نفس نرسیده است، حکم آن سعادتمند دارد که شیطان به صورت وی متمثل نتواند شد. چه** (را که، در) **این وقت رویهء سعادتمند دارد چون که مظهر حقیقت محمّدیه است، حکم صاحب آن حقیقت که حضرت رسول اکرم است صلّی الله و علیه و سلّم پیدا کرده است و کسی که در ضمن وی است حکم اصحاب کرام دارد رضی الله عنهم اجمعین. ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم.**

حضرت ایشان فرمودند اما اگر طالبی به نزد عزیزی که ضمنیّت آنحضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم را داشته باشد بیاید، به طریق توجّه نمودن به آن طالب، حالات فوق که بیان گردید اعم از آسانی در انجام احکام شرعی و انزجار از هر چه غیر دستورات شرع می باشد، در اوایل حال دست می دهد. زیرا آن احوال منوط است به اطمینان رسیدن نفس و تا قبل از اطمینان نفس آنها همه، صورتِ حقیقت می باشد نه اصل آن.

حضرت خواجه قاضی سمرقندی قدّس الله سرّه که از خلفای بزرگ این خاندان شریف اند می فرمایند بدان که مثال محبّت قدیمه در جذب حقیقتِ مصطفوی همچنان است که خاصیتِ مغناطیس در جذبِ آهن (دارد)، پس همچنان که مغناطیس، صفتِ خود را که خاصیتِ جذب است به مجذوب خود بخشد، تا آهنِ دیگر را جذب (بـ) تواند کرد، و علی هذا خاصیت هر جاذبی در مجذوبِ خود سرایت می کند، همچنین روحِ محمّدی که مجذوب و محبوب اول است خاصیت جذب ارواح مومنان از مغناطیس محبّت قدیمه اکتساب کرد و چندین هزار ارواح صحابه از اطراف و اکنافِ عالم به خود کشید و هر یک از ایشان به قدر استعداد از آن خاصیت، نصیبی یافتند و ارواح تابعین را به خود کشیدند، همچنین ارواح تابعین به ارواح مشایخ و علماء راسخ قرناً بعد قرن و بطناً بعد بطنٍ منتقل شد و سلسله ی مریدی و مرادی منظم گشت و هر مریدی مراد گشت و این معنی اثر برکت متابعت رسول است. صلّی الله علیه و آله و سلم. پس هر که به واسطه ی کمال متابعت و رابطه ی اتصال به ارواحِ مشایخ با روح نبی صلّی الله علیه و سلّم اتصال یافت،

خاصیت محبّت الهی بدان واسطه در همه سرایت کرده، پس مریدی که روحِ او با روح شیخی کامل و مکمّل که به کلی از ارادت خود منسَلِخ شده باشد و خاصیت محبّت الهی از شیخِ دیگر، میراث یافته (باشد) به مرتبه ی محبوبی و مرادی (می) رسد و مقام ولایت و تصرف در دیگری بیابد.

این فقیر مسکین به حکم «و أما بنعمهٔ ربک فحدث» میگوید که در تاریخ سنهء هزار و دوصد و هفتاد و دو، همین وامانده ی سرافکنده را به این سعادت عظمی مشرّف ساختند وقتی که در بین حضرت غوث الثقلین و امام الطریقه خواجه بهاءالدّین نقشبند رضی الله تعالی عنهما نسبت به حقیر پر تقصیر صورت مشاجره واقع شد که هر یک از آن دو بزرگوار این بنده را به طرف خود می کشیدند و بندهء شرمنده، در آن میان خود را کالمیت بین یدی الغاسل (همچون مرده که به کلی در اختیار غسل دهنده قرار دارد) **بی علاقه و بی اختیار ساختم که ناگاه حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم تشریف آوردند و بنده را از میان دست ایشان بیرون کشیده و برداشت و فرمود که عثمان را به هیچ یکی از شما نمیدهم و برای خود میخواهم.**

منظور رسیدن به مقام ضمنیّت آنسرور صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد.

لاجرم حقیر نیز فرزندان نامی و خلف الصدقان گرامی خود را محمّد و عبدالرحمن در ضمن گرفته ام، پس طریق احتیاط این است که مریدین این خاندان هر که صحبت این فقیر را یافته است رابطهء حقیر بکنند، و الا رابطه ی این دو فرزندان خلف

الصدق حکم رابطه ی حقیر (را) **دارد. امید است که شیطان لعین به این صورتها متمثل نتوانند شد، فالله خیر حافظا و هو أرحم الراحمین.**

حضرت ایشان می فرمایند بعد از اینکه حضرت پیغمبر علیه و علی آله صلوۀ و السلام مرا به ضمنیّت خود سرافراز فرمودند من نیز فرزندان و جانشینان صادق خود حضرت شیخ محمّد بهاء الدّین و حضرت شیخ عبدالرحمن ابوالوفاء قدّس الله سرهما را در ضمنیّت خود گرفتم و به آن مقام سرافراز فرمودم و فرمودند رابطه با حضرت ایشان همانند رابطه با حضرات دو فرزندشان می باشد.و طبق همان قائده که قبل تر فرمودند، شیطان لعین به صورت ایشانان نیز نمی تواند متمثل شود.

مساله، رابطه با عزیزی که شیخ، اذن به رابطه با آنها داده است مجاز و فایده می بخشد هر چند آن عزیز به درجه ی فنای نفس نرسیده باشد و هر چند شیخ در حیات باشد و این عمل به صلاح دید شیخ مجاز است چنانچه حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه این اجازت به بعضی از خلفایشان دادند.

سوآل: تو سابقاً نوشته ای که فائده ی رابطه حصول محبّت است و محبّت موجب سعادت ضمنیّت و ضمنیّت باعث جذبه است، پس مریدان صاحب جذبه هم این ضمنیّت را دارند.

جواب: آن ضمنیّت که سابقاً دست می دهد صورت ضمنیّت است که به حکم اندراج النهایۀ فی البدایه مخصوص این خاندان است و این ضمنیّت، حقیقت ضمنیّت است و شتان ما بینهما.

زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف.

یعنی آیا مریدان مبتدی و متوسط نیز ضمنیّت کبری را دارا می باشند؟

آنحضرت فرمودند ضمنیّت اولّ به حکم اندراج نهایت در بدایت می باشد. اندراج نهایت در بدایت یعنی آن احوالاتی را که بر منتهیان دست می دهد، این طایفه یعنی حضرات نقشبندیه قدّس الله ارواحهم به طریق توجّه و ضمنیّت، بر مرید مبتدی در ابتدا القاء می فرمایند و البته یکی از شروط این معنی، محبّت مرید به شیخ مقتدا و حفظ رابطه با اوست، چنانچه در سطرهای بالا اشاره ی مختصر به آن گردید. نا گفته نماند منظور از مندرج نمودن آن حالات که منتهیان را دست می دهد این نیست که عین همان حالات بر مبتدیان طاری و ساری می گردد بلکه به فرموده ی حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه العزیز نمکی از احوال منتهیان بر مبتدیان چشانده می شود و همانطور که حضرت ایشان فرمودند آن ضمنیّت، صورت و ظاهر ضمنیّت است.

اندراج نهایت در بدایتی که مخصوص طریقه ی نقشبندی می باشد دو نوع است:

نوع اول جذبۀابتدایی می باشد.

نوع دوم ظهور کمالات اصحاب کرام رضی الله عنهم که از کمالات انتهایی می باشد.

مساله، نوع دوم بصورت فراگیر از صحبت انبیاء علیهم الصلوات و التحیات رو می دهد و بصورت بسیار نادر از مشایخ واقع می گردد چنانچه در صحبت حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه و اتباع حضرت ایشان تا امروز واقع می شود اما بصورت بسیار نادر، زیرا حضرت

امام رضی الله عنه فرمودند تواند بود که از متابعان آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز کسی را به این برکت مشرّف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد و در ابتدای صحبت او کمالات اصلیه به طالب ظهور کند. منظور حضرت امام قدّس الله سرّه از کمالات اصلیه کمالات ولایت و نبوّت انبیای عظام علیهم السلام می باشد. چنانچه این امر برای حضرت خواجه محمّد معصوم از والدشان حضرت امام ربّانی قدّس الله سرهما واقع گشت.

مساله، اقتدای مشایخ نقشبندیه در اندراج نهایت در بدایت به صحابه ی کرام رضی الله عنهم می باشد زیرا آن حضرات نیز بواسطه ی اندراج نهایت در بدایتی که در صحبت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم بوده در آغاز صحبت و همنشینی چیزی یافتند که دیگران در نهایت النهایت معلوم نیست رسیده باشند یا خیر و همین اقتدای نقشبندیه متمایز نمود این طریقه ی شریفه را از سایر طرق زیرا افاده ی سایر طرق مبتنی بر ریاضت و افاده ی نقشبندیان منوط است به صحبت، چنانچه افاده ی اصحاب کرام رضی الله عنهم اینطور بود.

وصیّت سوّم

اینکه در این خاندان عالی شأن که جذبه بر سلوک مقدم افتاده است، صورت جذبۀحقیقیه است، زیرا که جذبۀحقیقیه جذبهء روحی است که در نهایت سلوک

کاملان را دست می دهد و این صورت جذبه، جذبۀقلبی است که از اختلاط نور و ظلمت پیدا می شود، پس از دخل نفس و شیطان دور نیست.

جذبه مخصوص روح می باشد در جذبۀ بدایت جذبۀ روح، صوری است که در خلال لطایف دیگر اعم از قلب و غیره به روح هم نوعی جذبه دست می دهد و در جذبۀ نهایت بدلیل انفکاک لطایف از یکدیگر جذبه مختص به روح می باشد که آن را جذبۀ حقیقی گویند.

حضرت امام ربّانی درباره ی جذبه ایی که قبل از اتمام سلوک است می فرمایند از مقاصد نیست و تصفیه ی قلب که قبل از تزکیه ی نفس باشد نیز از مطالب نیست بلکه جذبه ایی که بعد از اتمام سلوک، در سیر فی الله روی می دهد مقصد اصلی و جذبۀحقیقی می باشد اما آن جذبه که در ابتدا طالبان را روی میدهد جهت آسان گردیدن راه سلوک است و بی سلوک کار نمی گشاید، جذبه ایی که در ابتدا روی می دهد صورتِ جذبه ایی است که در انتها می باشد. تحقیق این مطلب در مکتوب دویست و هشتاد و هفت از جلد اول مکتوبات حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه می باشد آنجا باید دید.

لهذا باید خلفای (این) **حقیر، مریدان خود را به تأکید اکید نصیحت نمایند که مادامی اختیار داشته باشند از نعره و صیحه و حرکات اعضاء اجتناب نمایند و میل نفس خود را در آن دخل ندهند خصوصاً در حالت نماز اگر ادنی اختیاری در آن داشته باشند مبطل نماز است و اگر بنا به غلبهء احوال روی دهد حکم سعال و عطاس دارد که کثیر آنها مبطل نماز است و بر قلیلش عفو است چنانچه در کتب فقه مبین است. حضرت**

مولانای ما قدّس الله سرّه مجذوبان را از الفاظ نامشروع گفتن به تاکید منع می فرمودند، بلکه زجر و تأکید می کردند، زیرا که غالباً آن اطوار از میل نفسانی و وسوسهء شیطانی پاک نیست و نیز خو گرفتن باعث سدّ عروج لطیفهء قلب می گردد.

باید دانست که بدلیل احوالی که بر سالک وارد می شود گاهاً وجود سالک طاقت آن وارده ها را نداشته و بی اراده به نعره و فریاد می آید، مشایخ این طریقه شریفه، مریدان را تا آنجا که امکان دارد از این کار منع می نمایند یعنی از نعره و امثال این حرکات منع می فرمایند و همچنین فرمودند اگر این اعمال در هنگام نماز باشد اگر کم باشد همانند کسی که سرفه و عطسه می کند معاف است اما اگر این اعمال زیاد شود سبب باطل گردیدن نماز می شود و همچنین فرمودند این اعمال از خواهش نفسانی و وسوسه ی شیطان پاک نیست و همچنین خو گرفتن به این کارها مانع عروج لطیفه ی قلب به مبدأ خود می گردد.

حضرت قبله، شاه صاحب دامت برکاتهم و فیوضاتهم در آداب سلوک ارشاد می فرمایند: "عده ایی از مشاهیر تصوّف بر این عقیده اند که بدون تردید وقتی سالک در حالات وجد، خود را حفظ نماید و از او داد و فریادی سر نزند درجه او ترقی می کند. بعضی می گویند که هر چند این قول درست است ولی جولان و خروش و تپش برای قسمتی از حالات وجد مناسب است و هر یک از صاحب نظران در این مورد، نظر خاص خود را دارند، لیکن رأی غالب همان است که ضبط و خودداری در این حالات بهتر است. به این نکته باید توجّه شود که وجد از حالات مبتدیان و نو سلوکان است، یعنی از حالات

آنهایی که همیشه در مقام تلوین و تغییر هستند و برای کسی که به مقام تمکین و استقرار رسیده باشد، این حالات ظاهر نمی شود".[1]

وصیّت چهارم

چون که در این طریقهء علیه اندراج نهایت در بدایت دست می دهد، چنانکه حضرت امام الطریقه بهاءالدّین نقشبند قدّس الله سرّه فرموده است که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم، لاجرم در بدایت حال و احوالی که شبیه به مقامات اهل کمال است، غالباً مریدان را دست می دهد، مثل شهود وحدت در کثرت و توحید وجودی و کشف کونی و کشف قبوری و غیرها، فی الحقیقه این حالات از انعکاس دل پیر است که در مرید به علت صورت ضمنیّت که از اثر رابطه حاصل شده است ،ظهور می کند. پس باید که آن مرید این حالات را از خود نداند و از انعکاس مقامات پیر شناسد و این حالت نیز مزلهٔ الاقدام است که از شائبه ی وهم و ظن و دخل نفس و شیطان پاک نیست، پس همه وقت مستنفر (فراری) **باید بود و دل را به این نمایشات متعلق نباید ساخت و الّا، سد و مانع راه عروج می شوند.**

باید دانست که مَثَل آنچه بر مریدان از معارف و کشف و احوالات نیکو در این طریقه عالیه روی می دهد مثل نور ماه است که از خورشید می باشد یعنی ماه از خودش هیچ نوری ندارد زیرا ظاهر و باطنش هنوز پر از ظلمت و تاریکی است هنگامی که طالب صادق

---

۱ – آداب سلوک صفحه ۱۵۳

خدمت و محبّت شیخ و مرشد که خورشید تابان است را به جان و دل بگیرد، منظور نظر لطف الهی و توجّه مرشد می شود و مورد تابش خورشید که همان مرشد است واقع می شود پس همانند ماه، نورگیرنده و سپس تابنده ی آن نوری که دریافت نموده، می گردد اما باید بداند که آن نور، نور خودش نیست بلکه تابش مرشد است بر او عاریه می باشد.

ای برادر بر تو حکمت جاریه است   آن ز ابدال است، بر تو عاریه است

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه ارشاد فرمودند: ارتباط ما حبّی است و نسبت ما انعکاسی، به شرط آنکه رشته ی این محبّت گسسته نشود.

یعنی محبّت بین مرید و مرشد هر چه بیشتر باشد این انعکاس کمالات و کسب آن بیشتر خواهد بود. حضرت سیّدنا عمر فاروق اعظم رضی الله عنه عرض فرمودند: یا رسول الله من شما را از هر چه در دنیا وجود دارد بیشتر دوست دارم، آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمودند یا عمر اگر مرا از خودت بیشتر دوست نداشته باشی ایمانت کامل نگردیده است. همین طور محبّت نیز بین مرید و مرشدِ کامل و مکمّل که جانشین حضرت پیغمبر علیه الصلوۀ و السلام است وجود دارد[1].

[1] – عن عبد الله بن هشام قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم و هو آخذ بید عمر بن الخطاب فقال له عمر یا رسول الله لانت احب الی من کل شیء الا من نفسی فقال النبی صلی الله علیه و

حضرت قبله، شاه صاحب دامۀ براکاتهم و فیوضاتهم در مکتوبی این غلامشان را ارشاد فرمودند: "سالکی که در مقام محبّت به شیخ در درجه اعلا باشد به طریق ضمنی و انعکاسی بواسطه ی همان محبّت از باطن پیر مستفیض و بهره ور می گردد. گاهی هم اتفاق می افتد که به علت غلبه ی حال و عدم تمییز بعضی سالکان احوالات شیخ مقتدا را بر خویش حمل کرده و دچار مغلطه ی عظیم گشته اند".

ایضاً ارشاد فرمودند:"شیخ مقتدا لطائف و اوصاف بسیار دارد و هر صفت او از راه ابتلاء و آزمایش که مناسبت به مشایخ دیگر داشته باشد به همان رنگ ظهور می کند اگر چه صورت افاده و استفاده از او ظاهر (است) ولی در حقیقت از خود شیخ مقتداست. این از لغزشگاه اقدام سالکان است این راه وحدت است و تعدد، شرک. قبله ی توجّه را وحدت شرط است، شیخِ وقت، جامعِ کمالات جزئیِ نبی خود است و البته به رنگ کلیِ خود نیز ظهور می نماید و ملحق به او می گردد. شفقت و مرحمتی که از انبیاء علیهم الصلوات و یا اولیاء علیهم الرضوان ظاهر میشود به واسطه ی شیخ مقتداست که صاحب زمان است. مهمات مخلوق پس از انبیاء و اولیاء که خدمت خود را حین حیات انجام داده اند به طریق نیابت به صاحب زمان و قطب وقت مربوط است".

سلم لا، والذی نفسی بیده حتی اکون احب الیک من نفسک فقال له عمر فانه الآن والله لانت احب الی من نفسی فقال النبی صلی الله علیه وسلم، الآن یا عمر. صحیح بخاری

خلاصه اینکه، یک در گیر، محکم گیر

سوال، مشایخ این طریقه ی علیه قدّس الله اسرارهم توحید وجودی و وحدت در کثرت را قابل اعتناء نمی دانند زیرا هم مخالف شرع و هم مخالف مشرب آنهاست چرا حضرت ایشان این امور را جزو احوال و کمال فرمودند؟

بدانکه این حالات از احوالات منتهی و صاحبان اهل کمال نمی باشد بلکه صاحب این احوالات دارای ولایت می باشد که در طریقت نقشبندی موسوم است به ولایت صغری که ابتدای احوال متوسطان این طریقه است و نیز ولایت صغری اولین ولایت از ولایات سه گانه است و این ولایتِ اکثر اولیاء و مشایخ می باشد.

محققین صوفیه سه ولایت معلوم فرموده اند اول ولایت صغری که ولایت اولیاء است، دوم ولایت کبری که ولایت انبیاء عظام است و سوم ولایت علیا که ولایت ملائکه کرام علیهم الصلوات می باشد است.

در کتب بعضی از عرفاء از جمله بعضی از اتباع حضرت قطب العارفین شیخ آدم بنوری قدّس الله سرّه چهار ولایت گفته شده که ولایت اول را ولایت عامه ی مومنین در نظر داشتند و مابقی، ولایات سه گانه فوق است.

مساله، حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه فرموده اند توحید وجودی سه قسم است،

قسم اول: از کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد بطور مثال در تکرار لا اله الا الله معنی لا موجود الا الله در ذهن نقش می بندد.

قسم دوم: به سبب علم توحید و تکرار آن و مطالعه کتاب های شیخ اکبر محی الدّین ابن عربی قدّس الله سرّه ذوق به احکام توحیدی حاصل می شود.

قسم سوم: بدلیل غلبه ی محبّت که عارض گردیده از غلبه ی حبِ محبوب، تا جایی که غیر محبوب از نظر محب، دور می شود و جز محبوب هیچ چیز دیگری را نمی بیند. این گروه سوم دارای احوال می باشند و گروههای اول و دوم فاقد اعتبار است.

مساله، حضرت مولوی نصرالله در شرح مکتوبات قدسی فرمودند: در نظر قائلان به وحدت وجود غیر از ذات خداوند تعالی هیچ چیز دیگر وجود خارجی ندارد و حتی که صفات او تعالی نیز وجود خارجی ندارد و صرفاً امتیاز علمی دارند، چنانچه حیات و علم و قدرت او تعالی وجود خارجی نداشته و در علم او تعالی این صفات از یکدیگر فقط امتیاز علمی دارند و در خارج این صفات عین ذات می باشند پوشیده نماند که مراد شیخ محی الدّین ابن عربی قدّس الله سرّه از علم، عالمیت او تعالی است نه صفت علم، زیرا در نزد ایشان صفت علم و سایر صفات ثمانیه وجود خارجی ندارند. نهایتاً اینکه صوفیه ی وجودیه عالم را معدوم خارجی و از ظهورات حق تعالی می گویند بلکه بجز از ذات خداوند تعالی در نزد آنها هیچ چیز دیگر دارای وجود خارجی ندارد و برای سه تعینی که

گفته اند نیز ظهور خارجی قائل اند نه وجود خارجی، منظور از سه تعین، تعین سوم، عالم ارواح و تعیّن چهارم، عالم مثال و تعین پنجم، عالم اجساد می باشد، اما علماء کرام رحمهم الله عالم را موجود خارجی و مخلوق او تعالی می دانند.منظور از ظهور خارجی این است که بطور مثال تصویری که در آئینه دیده می شود است و آن تصویری که در آئینه ظهور نموده دارای ظهور خارجی است و وجود خارجی ندارد.

ایضاً می فرمایند، سالکانی که برای آنها در راه سلوک، معنی توحیدی مکشوف شود، با اشتباهات زیر مواجه می گردند:

– احاطه ی علمی او تعالی را احاطه ی ذاتی حق جل و علا می پندارند و اسلام را، مظهر اسم هادی و کفر را مظهر اسم مضل می دانند که منجر به بی اختیاری او تعالی می گردد.

– بیچونی روح را، بیچونیِ حق تعالی می پندارند و حق تعالی را ساری در عالم و سریان روح را سریان حق تعالی، گمان می کنند.

– همچنین حکمای یونان می گویند که استعداد، مقتضای خود را می طلبد، بنابراین به کلمات الحاکم محکوم و المحکوم حاکم تکلم می کنند، یعنی این طایفه ی وجودیه و حکمای یونان فکر می کنند که استعداد، محکوم او تعالی و در عین حال، حاکم نیز می باشد و مقتضای خود را می طلبد. این گفتار وجودیه و حکمای یونان مستلزم ایجاب، یعنی بی اختیاری حق تعالی است.

نا گفته نماند که این امور بیان شده از صوفیه ی وجودیه، از غلبه ی حال می باشد و عقیده ی آنها نیست.

مساله، وحدت در کثرت به آن احوالی گویند که همه ذرات عالم را یکی ببیند یعنی او تعالی ببیند. چنانچه پیشتر گفته شد این از احوال آنان است و عقیده شان نمی باشد.

فائده؛ و فی الحدیث «لما اهبط [علیه ما یستحق] قال فبعزتک و عظمتک انی لا افارق ابن آدم حتی یفارق روحه جسده، قال الرب عز و جل و عزتی و عظمتی لا احجب التوبهٔ عن عبدی حتی یغرغر بها» کتاب الهادی للمهتدی.

یعنی در حدیث آمده است وقتی که ابلیس علیه اللعنهٔ از جایگاهش بیرون شد و هبوط نمود به خداوند متعال گفت: قسم به عزت و عظمتت من از فرزندان آدم یعنی بنی آدم جدا نمی‌شوم تا جان از بدنشان در بیاید یعنی بمیرند، یعنی دائم آنها را وسوسه می‌کنم خداوند عز و جل فرمودند: به عزت و عظمتم قسم، من نیز توبه ی بنده ام را تا زمانی که جانش به گلویش نرسد به رویش نمی‌بندم.

باید دانست که توبه پذیرفته می شود تا زمانی که جان به گلو نرسد، آن زمان توبه را خداوند تعالی قبول نمی فرماید و همچنین آنحضرت علیه الصلوهٔ و السلام فرمودند هر کسی آخرین کلامش در این دنیا لا اله الا الله باشد خداوند تعالی همه ی گناهانش را می بخشد. ایضاً فرمودند توبه کننده از گناه در پاک شدن از گناهان همانند آن است که هیچ گناه نکرده است. باید دانست که توبه یعنی پشیمانی از گناه در قلب و در باطن و الّا به

صرف زبان چرخاندن و استغفار نمودن و در باطن همچنان به اعمال قبیحه ی قبل مشغول بودن، آن توبه پیشکش شیطان است. الله تبارک و تعالی فرمودند اگر کسی گناه کند و بعداً پشیمان شود و قصد کند تا اعمال زشت گذشته اش را جبران کند از کرم و لطف خود همه ی آن اعمال سیئه را به حسنه مبدل می نمایم. از این سهولت در قبول توبه، نباید گستاخ شد و خود را ملعبه و بازیچه ی شیطان لعین نمود و پیش خود گفت این کار را انجام می دهم و بعد توبه می کنم که این حرف از بی حیایی است. باید دانست که آنان که در گناههان صغیره و کبیره اصرار دارند قلبشان، باطنشان سیاه می گردد، بازیچه ی شیطان رجیم و نفس اماره می گردند و از رحمت خداوند تعالی بسیار دور می شوند، تا جایی که یا خود مجال توبه نمی یابند و با دریاهایی از گناه به قبر و محشر، می روند و یا اینکه خداوند تعالی آنقدر از او خشم می گیرد که ابواب رحمت را بر او می بندد و اصطلاحاً روی خود را از او بر می گرداند و او را رها می کند، پس هر لحظه باید مستغفر و هراسان بود.

بزرگان طریقت گفته اند: تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقهٔ

یعنی، اینها خیالات اند، پرورانده می شوند با آن اطفال طریقت است.

این قول مشهور است از امام العارفین حضرت امام یوسف همدانی قدّس الله تعالی سرّه و حکایت اینطور بود که شخصی در خدمت حضرت ایشان عرض نمود که در خدمت شیخ احمد غزالی قدّس الله سرّه بودم، که شیخ بر سفره ی خانقاه با اصحابشان طعام می

خوردند، که لحظاتی از خود غایب گردید چون دوباره به حال خود بازگشتند فرمودند: این ساعت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم را دیدم که آمدند و لقمه در دهان من نهادند، حضرت امام قدّس الله سرّه فرمودند: تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقه.

منظور حضرت ایشان این است که آنها اینگونه مبتدیان را پرورش می دهند یعنی با وقایع و این طور امور، اما مرام ما اینطور نیست و توجّه به این امور اعم از واقعه و خواب و اینطور چیزها نداریم یعنی قبله ی توجّه را بسمت دیگر نمی گردانیم.

چو غلام آفتابـــــم هـــــم از آفتاب گویـــم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی قدّس الله سرّه در مکتوب دویست هفتاد و سه جلد اول می فرمایند این گونه است: "مرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر، به نیم جو نمی خرد و طالب رشید، بدولتِ حضورِ پیر، منامات (خوابها) را از اضغاث احلام (خوابهای آشفته) می شمرد و هیچ التفات به آنها نمی نماید، شیطان لعین دشمنی است قوی، منتهیان از کید او ایمن نیستند و از مکر او ترسان و لرزان اند، از مبتدیان و متوسطان چه گوید؟".

حضرت عروة الوثقی خواجه محمّد معصوم قدّس الله سرّه فرمودند مشاهدات و معاینات که در دنیا (مبتدیان) به آن تسلی می گیرند در رنگ سراب است که تشنه، آن را آب پندارد و عالی همت به آن فریفته نشود و از سراب سیراب نگردد.

اصل مطلب از سلوک طریقه، ظاهر و باطن را به اخلاق باطنی و ظاهری شریعت متخلق گردانیدن است و بس، طالبِ هوا و هوس نباید بود و سعی باید کرد که دل همیشه منور به نور حضور باشد، و خِطره ی (آنچه به قلب وارد می شود) **حُبّی و عملی** (آنچه قلباً و باطناً دوست دارد و عملاً نیز در پی آن باشد) **و ماسوی** (هر آنچه غیر از خدا تعالی را غیر و ماسوی گویند) **از ساحت سینه دور گردد تا که حب و بغض و عطاء و منع، همگی صِرف** (فقط، خالص، محض) **برای خدا باشد سبحانه و تعالی، که مَنْ أحَبَّ لله و أبْغَضَ لله و أعطَى لله و مَنَع لله ، فقد استَكْمَل إيمانَه.**[1](هر کسی دوستی اش برای خدا تعالی و بغض اش برای خدا تعالی و بخشش کردنش برای خدا تعالی و منع نمودنش نیز برای خدا تعالی باشد ایمانش را کامل کرده) طالب خدا تعالی باید بود نه طالب هوا، ماسوی که راس آن دنیای دنیه است چه ارزش دارد که با آن التفات شود.

سر نهم بر در او دست کشم از دو جهان — دو جهان چیست که تا من سَرِ آنم باشد؟
اگرم حق بپذیرد به گدای در خویش — کافرم گر هوس هر دو جهانم باشد[2]

۱– ترمذی باب صفة القيامة من اعطى لله

۲– شعر از حضرت قطب العارفین شیخ محمّد کامل مشتهر به کمال الدّین نقشبندی قدس الله تعالی سره الاقدس.

بدانکه فرموده اند قطع تعلق ماسوی مستقیماً به تزکیه نفس مربوط است و انسان در همه ی عمر از دو محبّت خالی نیست یا محبّت نفس است یا محبّت خدا تعالی، تا وقتی محبّت نفس موجود است محبّت خدا تعالی مشکل می باشد زیرا نفس، ذاتاً و فطرتاً مخالف خداوند تعالی می باشد و به همین دلیل وقتی نفس تزکیه شود تعلق ماسوی از بین می رود چرا که تعلق ماسوی فرع بر تعلق نفس می باشد وقتی نفس تزکیه گردد تعلق دیگران نیز به تبع آن زایل می گردد.

سوال، حضرت ایشان جایگاه تعلقات غیر را در ساحت سینه و قلب فرمودند اما اینجا نقل شده است قطع تعلق ماسوی مستقیم مربوط به تزکیه نفس است، این تناقض از چیست؟

حضرت غوث السالکین غوث محمّد نقشبندی صاحب قدّس الله سرّه می فرمایند: "نفس اماره تخت شاهی خود را که قلب انسان است، به طور نیابت و وزارت به تصرف شیطان لعین داده است".

بنابراین معلوم گشت که تصفیه قلب به تنهایی کافی نیست زیرا هر اندازه که او مصفا گردد باز راه عبور شیطان علیه اللعنهٔ در او باقی می ماند لاجرم تزکیه نفس بر آدمی لازم آمد.

وصیّت پنجم

اینکه بزرگان طریقت وجود را شرک اکبر گفته اند «وجودک ذنب لایقاس به ذنب آخر».

بیت:

دم بی حق زدن عین گناه است — به خود مشغول گشتن کفر راه است
ترا هر دم کشد پندار هستی — سوی ظلمت سرای خود پرستی
خودی کفر است از وی توبه کن زود — که جز حق در حقیقت نیست معبود

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدّس الله سرّه می فرمایند: "بر طالب خدا واجب است بیرون بیاید از هر مطلوبی بجز خدا و همچنین از وجود خود نیز بیرون باید بیاید "چه (را که) گفته اند وجودک ذنب لا یقاس به ذنب یعنی هستی تو گناهی است که هیچ گناه را به آن قیاس نتوان کرد. توبه مبنای ترتبّ نتیجه است بر اعمال، و موجب محبّت حق سبحانه است به حکم ﴿انَّ الله یحب التوّابین﴾ و معنی توبه رجوع است از گناه؛ وگناه سه قسم است :

قسم اول (توبه از) فعل حرام است و ترک واجب و رجوع از این، (که این توبه) بر همه واجب (است). چنانچه حق تعالی فرمود ﴿و من لم یتب فاولئک هم الظالمون﴾ یعنی آنانی که توبه نکردند ایشان ستمکاران اند بر نفس خود.

و قسم دوم (توبه از) فعل مکروه است و ترک مسنون. و این قسم ناپسندیده است از ارباب عصمت؛ و ایشان را رجوع از این باید.

و قسم سیوم (توبه از) امری است که سالکان بسوی خدای را باز دارد از حضور به او یا از مرتبه علیه. و رجوع از آن لازم است پیش این طایفه. و بعضی اشارت به این توبه داشته اند. حدیث «انی لاستغفر الله کلّ یوم سبعین مرّة» یعنی من در هر روز هفتاد نوبت استغفار می کنم .و مراد به «هفتاد» خصوصیّت این عدد نیست بلکه کثرت است؛ چه (را که) حضرت رسالت صلّی الله علیه وسلَّم در هر زمانی مترقی است به مرتبه ی بلندتر و از آنچه فرود آن است استغفار می کند.

و از این قسم گناه است نظر به وجود خود انداختن، بلکه سر همه گناهان است؛ چه مُسْتَتْبَع گناهان دیگر است (مفهوم اینکه باعث بوجود آمدن گناهان دیگر می شود) زیرا که هر چه خواهد برای خود خواهد، و چون او از میان برداشته شود همه ی گناهان دیگر مرتفع گردد"[1].

حضرت شیخ الاسلام خوجه عبدالله انصاری قدّس الله سرّه میفرمایند:

"اقسام توبه سه است،

توبه ی مطیع که آن، توبه از بسیار دیدن طاعت است.

۱– اصول عشره باب توبه.

توبه ی عاصی از اندک دیدن معصیت است.

توبه ی عارف از نسیان منت که آن را سه نشان است:

چشم احتقار از خود بر گرفتن

حال خود را قیمت نهادن

از شادیِ آشنایی، فرو ایستادن"[1](یعنی به مقامی که می رسد به آن راضی می شود)

حضرت خواجه ی خواجگان بهاءالدّین محمّد نقشبند بخارایی قدّس الله روحه می فرمایند: "در عبادت طلب وجود است و در عبودیت تلف وجود، تا وجود باقی است هیچ عملی نتیجه نمی دهد".

استاد الحکما حضرت شیخ سنایی غزنوی قدّس الله تعالی سرّه می فرمایند:

تا ترا بودْ، با تو در ذاتست　　　کعبه با طاعـتت خراباتسـت

ور ز ذات تو، بودِ تو دورست　　　بتکـده از تو بیـت معمورست

پس طالب حق باید که در همه آن (و لحظه)**، در صدد آن باشد که خود را از هیچ فردی از افراد عالم بهتر نداند، بلکه خود را بر خمر خوارگان فجار تفضیل ندهد، نه به این معنی که «العیاذ بالله» خمر خوردن بد نیست، بلکه بدین معنی که خاتمهء کار مجهول است. ای بسا رندان شراب خوار، بلکه کافران دارُالبَوار** (مستحق دوزخ) **در**

۱– صد میدان

آخر کار دستِ انابت را به ذیل ندامت و استغفار زده ، در سلک ابرار (نیکان) **مُنسَلِک** (داخل) **می شوند. و ای بسا زاهدانِ مرتاض و عابدانِ ممتاز در بوادی (بادیه های) خِذلان** (ذلت) **و حِرمان** (بی بهره گی) **افتاده و در تیه** (گمراهی) **ضِلال** (انحراف و گمراهی) **مُنهَمِک** (کوشا) **میگردند.**

از سبب سوزیش مـن سودائیـم — در خیالاتش چـو سوفسطائیـم
ساعتی کافـر کنـد صدّیق را — ساعتی زاهـد کنـد زندیـق را
چشم باز و گوش باز و این ذکـا — حیرتم در چشم بنـدی خـدا

«نجانا الله تعالی و سائر المسلمین من هذا الخطب العظیم ، بحق من ورد فی شأنه العظیم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف الرحیم، علیه افضل صلاةٔ و تسلیم».

نفَـــس هـای گنـه کـاران تائـب — مرا خوشبوی تر از مُشک خشبوست

فایده، سودائی در اینجا به معنای شیدا و مجنون می باشد.

سوفسطایی: موسوم به گروهی که معتقد بر موهوم بودن عالم هستند و عالم را اوهام و خیالات می دانند این وهم در عقیده ی آنها وهم مخترع است که با از بین رفتن وهم نابود می شود و می گویند اگر بلند را در وهم خود پست تصور نمایند پست است و اگر پست را بلند تصور کنند بلند است.

علت ابلیس «انا خیرٌ» بُد است (بوده است)**، این مرض در نفس هر مخلوق هست «و ما ابریء نفسی ان النفس لأمارةٔ بالسوء الا ما رحم ربی».**

موی بشکافـــی به عیـب دیگـران — چون به عیب خود رسی کوری از آن

حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوة و السلام فرمودند: ﴿وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحيمٌ﴾ یعنی من نفس خود را تبرئه نمی کنم، بدرستی که نفس اماره به بدی امر می کند مگر خدایم بر من رحم کند که او بدرستی غفور و رحیم است[1].

و حضرت خواجه ی خواجگان شاه نقشبند قدّس الله سرّه فرمودند: "من در این طُور (حالت، مرتبه) به نسبت هر طبقه از طبقات موجودات، سیر و نظر کردم و خود را به هر ذره ایی از ذرات، موازنه کردم؛ همه را به حقیقت از خود بهتر دیدم". و محبوب سبحانی حضرت امام ربّانی قدّس الله تعالی سرّه الاقدس فرمودند: "معرفت حق تعالی حرام باد بر کسی که خود را از کافر فرنگ بهتر بداند".

ابلیس لعین بواسطه ی کبر و خود بینی طاعت هفصد هزار ساله ی خود را هبط نمود رانده ی درگاه و مغضوب خداوند رحمن گردید.

پر طاووست مبین و پای بین   تا که سوء العین نگشاید یقین

در صحیح مسلم از آنسرور صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل فرمود: «فَوَاللهِ الَّذِی لاَ إِلهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

۱- یوسف ۵۳

فَيَدْخُلُهَا» «یعنی پس سوگند به خدایی که هیچ معبودی به غیرِ او نیست، همانا یکی از شما عمل مردمان بهشت را انجام می دهد تا زمانی که بین او و بهشت فاصله ای اندک می ماند پس آنچه که در علم الهی و لوح المحفوظ سابقاً بوده و ثبت شده تحقق می یابد و او به عملِ مردمان اهل دوزخ عمل می کند و دوزخی می شود و مسلماً کسی از شما عملِ مردمان اهل دوزخ را انجام می دهد تا زمانی که بین او و دوزخ فاصله ای اندک می ماند پس آنچه که در علم الهی و لوح المحفوظ سابقاً بوده و ثبت شده تحقق می یابد و او به عملِ مردمان اهل بهشت عمل می کند (توبه می کند و ایمان می آورد) و از اهل بهشت می شود».

از این رو نباید خود را از هیچ بد کاره ایی بهتر دید نه بدلیل اینکه اعمال او خوب است بلکه بخاطر اینکه سعادت و شقاوت را منوط به آخر کار ساخته اند. علمای کلام در این باره فرموده اند: گذشته از اینکه سنّت خداوند در خوشبخت و بدبخت نمودن کسی، چنین جاریست که خداوند متعال سعادت و شقاوت را بعد از اینکه انسان علل و اسباب آنها را قصد نمود و بکار گرفت می آفریند. زیرا فرموده اند: خداوند تعالی آفریننده ی اعمال انسان است بدین صورت که انسان قصدِ انجام عمل نیک و بد را می نماید و خداوند تعالی و تقدس آن را می آفریند. یعنی فعل وابسته به اراده ی انسان است، بدین سبب می شود گفت بعد از اینکه انسان قصد انجام کاری را نمود و به آن رو آورد آنگاه خداوند عز و جل آن را در او می آفریند به اینگونه که مانعی سد راه او قرار نمی دهد و

توانش را تضعیف نمی کند و جانش را نمی گیرد، بلکه فرصت می دهد و در این حال ناگزیر فعل واقع می شود، ولی خداوند متعال انسان را مجبور نکرده است بلکه او را مخیر بر انجام یا عدم انجام فعل قرار داده است به دلیل آیه سوم سوره ی انسان که فرمود: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً﴾ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند.جهت ادراک بهتر این مباحث رجوع شود به کتب عقاید و کلام اهل سنّت و جماعت.

سوال، این دید قصور و گرفتار نشدن به عُجب و خود بزرگ بینی از مجهول بودن خاتمه ی کار همه، در جای خود نیک و مستحصن است اما چطور صوفی خود را از کافران بدتر بداند در حالی که صوفی، مسلمان و مومن و گاهاً عالِم و انسان با تقوا و خدا پرست است، حال آنکه کافر به عصیان و کفر مشغول می باشد پس چگونه صوفی با علم به ایمان خود، خود را بدتر از کافر بداند و همچنین اگر به تکلف آن فضایل را از آن رذایل بدتر بداند این عقیده عقلاً فاسد است.

مطابق ارشاد حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه حقیقت ممکنات مرکب است از ظلال صفات ثمانیه و عدم ها است که پرتو این صفات به عدم های متقابل آن تابیده و صفت تکوین باعث موجودیت آن گشته، بطور مثال پرتو صفت علم او تعالی به عدم علم، صفت کلام به عدمِ کلام و سایر صفات. پس معلوم گشت که موجودیت ممکنات عبارت از عدم و ظلال صفات می باشد که از طرف عدمِ ذاتی، کسب شر و از

طرف وجودِ ظلی، کسب خیر می نمایند. هرگاه عارف بر طرف عدم، که سرشت و ذات اوست و منشاء شر است نظر اندازد، خود را از خیر و کمال مطلقاً عاری خواهد دید و آن خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آنِ خود نمی یابد پس ناچار خود را از کافر فرنگ و خسائس و پستی ها بدتر می فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل به این قول این است که عارف کامل، خیر و کمال را اصلاً منسوب به خود نمی نماید و مستعار می داند.

فصل فی غیر المتن

شیخ ابوعبدالله الخفیف قدّس الله تعالی سرّه العزیز که از اعاظم مشایخ شیراز است گفته که با شیخ ابوالخیرمالکی که صاحب وقت و حال خویش بود، در مکه صحبت میداشتم. شبی وی را گفتم: متی یصفو العیش مع الله؟ قال: اذا رفعت المخالفهٔ من از جواب وی متعجب ماندم، چون بامداد شد آن را به مشایخ گفتم، ایشان از قولش تعجب بسیار کردند و گفتند می خواهیم که از خودش بشنویم، بر وی جمع شدند و پرسیدند، در جوابشان چنین گفت: ما یجری باللیل، لا یذکر بالنهار و به قول شب خویش اقرار نکرد.

و فی نفحات الانس للجامی: بدان که رحمهٔ الله تعالی قول رفعت المخالفهٔ از اصطلاح همه او است (کلمه ی مشهور از اهل توحید وجودی) **خبر می دهد که اعتقاد کثیر از مشایخ است و بسی محققین بر این رفته اند همانا کسی را چشم بصیرت به حقیقت فعل حضرت فعال لما یرید، باز کرده باشند و به آن وقوف یافته باشد که اوست سلطان، هر چه**

خواهد آن کند، دگر زبان خود را به عیب و نقصان کسی ملوث نگرداند و به تَعییر (سرزنش) **خلایق مشغول نمی شود، و همه را از فاعل حقیقی می بیند. شیخ عرفی شیرازی گفته است:**

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت «عرفی»

مسلمانـت به زمـزم شویـد و هنـدو بسوزاند

عین القضات همدانی قدّس الله سرّه در کتاب زبدهٔ الحدائق خود این را به طیّ (شرح) **داده است. در این صورت رونده‌ء راه را باید به مفاد** (آیه) **«قل کل من عند الله»** (بگو همه از جانب خداست) **چشم از خلایق ببندد و دلش نیز به فعل فاعل حقیقی نگران بود و دائماً از نماز و روزه و طاعات و حسنات خود لرزان باشد.«معصیهٔ اورثتک ذلا و افتقارا خیر من طاعهٔ اورثتک عتوا و استکبارا»** (معصیتی که بعد از آن، آن گناه کار از گناهش پشیمان شود و سبب افتقارش بشود بهتر است از طاعتی که سبب تکبر و خود بزرگ بینی بشود).

حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه می فرمایند: عُجب، سمّی است قاتل و مرضی است، مهلک که اعمال صالح را نابود می گرداند چنانچه آتش حطب را ناچیز می سازد.

و علاجش را متهم نمودنِ خود و حَسنات خود فرمودند و ایضاً فرمودند که قبایح خفیفه ی حسنات را باید در نظر داشت تا خود را و اعمال خود را قاصر داند بلکه شایان لعن و طرد بداند و خیال نکند که حسنه ی او قبح ندارد و اگر کمی متوجّه شود همه اش را قبح می یابد و بویی از حسن احساس نمی کند عُجب کجا و استغنا کرا؟ بلکه از استیلای دید

قصورِ اعمال باید که از اتیان اعمال حسنه شرمنده بوَد نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و به قبول سزاوار بود".

هر کسی کو عیب خود دیدی ز پیـــش　　کی بُدی فارغ، خود از اصلاح خویش

مبادا به اسفل السافلین بُعد و حرمان گرفتار گردد. هر که را در تیهء (بادیه) **حرمان پای در گل ماند، ماند.**

ابیات:

ای آنکه ز اسرار قدر عالم به هم حیران کنی
جن و بشر در وحشت اند کین چیست با ایشان کنی

****

حبری[1] بری از صومعه در دیر گبران افکنـــی
گبری کشی از بتکده، سرحلقه ی مردان کنـــی

****

کس را چه یارا کز عتو[2] چون و چـــرا پرســـد ز تو
فرمانروای مطلقـــی خود هر چه خواهی آن کنی

صاحب کشف المحجوب و هو علی ابن عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی قدّس الله سره، گوید: لقمان سرخسی که آزاد کردهء رب العالمین جل جلاله و از عقلای

۱– عالم و دانشمند و پیشوای روحانی یهود را حَبر گویند.

۲– عُتُوّ: تکبر و سرکشی.

مجانین (عاقلان دیوانه نما) **بود، روزی به نزد پیر افضل سرخسی که مرشد شیخ ابوسعید ابوالخیر است قدّس الله سرّه آمد. جزوی** (جزوه) **در دست پیر دید. گفت یا ابوالفضل در این جزو چه می خواهی؟ گفتش: همان که تو در ترک آن خواستی. پس لقمان گفت این خلاف چراست، یعنی که بایست که مخالفه در طریقه نبودی و راه همه به خدا یکی بودی.**

بی رنگی است و بی صفتی وصف عاشقان
این شیوه کم طلب از اسیران رنگ و بوی

پیر گفت: خلافی تو می بینی و از من می پرسی که چه می خواهی ز مستی هشیار شو و از هشیاری بیدار تا بدانی که من و تو چه می طلبیم.(نفحات جامی قدّس الله سره).

وصیّت ششم

اینکه فقیر در حالت حیات به طوع (میل و رغبت) **و اختیار خودم بلکه به اشارت غیبی و باطنی پسران ارجمند و خلفان سعادتمند خود محمّد و عبدالرحمن را چنانکه سابقاً معلوم شده که سعادت ضمنیّت حقیر را دریافته اند ، نائب و خلیفهء خویش ، و بر سجادهء ارشاد متمکن ساخته ام، و گردن امیدواری ایشان را در بین جمیع خلفا و مریدان خود به این نوید افروخته. تمامی خلفا و مریدان بلکه کل متعلقین و منسوبین من این دو فرزند سعادتمند را** (کنفس واحدة) **نائب و خلف الصدق من دانند ، و از امر و نهی ایشان به هیچ وجه تجاوز نکنند. حال که حقیر مستمند در حال حیاتم و بعد از ممات من نیز رشتهء علاقه و انقیاد ایشان را قلادهء گردن خویش نمایند، و مراعات**

ادب ایشان را مایهء سعادت خود دانند. مبادا... مبادا کسی در میانهء ایشان به رسم نمامی (تهمت) **و سخن چینی به در آید که** (نعوذ بالله سبحانه) **باعث ضلالت وی گردد، و بی امری و رضای ایشان در عزل و نصب خلفا و رد و قبول مریدان دخل نکنند که امر و نهی ایشان در این فقرات امر و نهی من است، و اخلاص و محبّت و ادب و حرمت گرفتن ایشان عائد به من می گردد.**

بزرگان فرموده اند ادب نمودن با نزدیکان شیخ نیز ضروری است چرا که توجّه نکردن به این مورد اکثر اوقات سبب تکدر شیخ می گردد، همینطور آن مریدی کامیاب می گردد که ادب خادمان خصوصی شیخ را هم بجا آورد، به خاطر شیخ ادب نمودن به نزدیکان و خدام خصوصی را هم خداوند تبارک و تعالی اینجا ملاحظه می فرماید. البته در امور خلاف شرع موافقت کسی جایز نیست.

اما اینجا حضرت ایشان دو بزرگوار حضرات فرزندان را از آنجهت خاص نمودند که به مقاماتی که ذکر گردید نائل گشتند.

فصل سوی الوصایا

بسمه سبحانه

در کتاب کیمیای سعادت به رکن مهلکات در اصل سوم بیان آفت زبان نوشته اند که یکی در پیش عمر ابن عبدالعزیز نمامی کرد، وی گفت: نگاه کنیم اگر دروغ گفتی اهل این آیتی: ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی

برایتان خبری آورد نیک وارسی کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آنچه کرده اید پشیمان شوید. سوره حجرات آیه چهل و نه. **و اگر راست گفتی از اهل این آیتی همّازٍ مشّاء بنمیم** «عیب جوست و برای خبر چینی گام برمی دارد». سوره ی قلم آیه یازده **و اگر خواهی توبه کن تا عفو کنم. گفت یا امیر المؤمنین توبه کردم.**

یکی حکیمی را گفت فلان کس ترا چنین بد گفته است. وی را گفت به زیارت دیر آمدی و سه خیانت را بکردی: برادری را بر دل من ناخوش کردی، و دل فارغ مرا مشغول گردانیدی، و خویشتن را به نزدیک من فاسق و متهم ساختی.

آنچه گفتم زیرکان را خود بس است   بانگ دو کردم ،اگر در ده کس است

و ما علی الرسول الا البلاغ المبین (و نیست بر رسول بجز ابلاغ آشکار) **و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله و صحبه اجمعین.**

وصیّت هفتم

این که حکمت بالغهء حق سبحانه در ارسال رسل علی نبینا و علیهم الصلاةُ و السلام این است که عباد الله در غایت تدنس (ناپاکی) **اند و حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس، پس برزخی ذوالجهتین در کار است** (منظور از برزخی ذوالجهتین اشاره به انبیاء الهی و اولیایی که کامل و مکمّل و مرجوع به خلق اند، دارد که واسطه ی فیض الهی اند) **که به وسیله ی آن فیض اقدس از حضرت مقدس عز اسمه، به بندگان عاید گردد و چون بعد از حضرت خاتم الرسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و علی کل آل، باب نبوّت مسدود**

شده است، پس اولیاءالله این امت مرحومه به نیابت و خلافت آن سرور دنیا و دین صلّی الله علیه و سلّم قرناً بعد قرن این مهم را سرانجام می دهند.
و به وجود مسعود ایشانان تا ظهور حضرت مهدی موعود رضی الله عنه باب افاضه و استفاضه مفتوح است.

حضرت ایشان قدّس الله تعالی سرّه العزیز فرمودند: مشایخ این امت مرحومه به نیابت و خلافت آن سرور دنیا و دین صلّی الله علیه و سلّم قرناً بعد قرن این مهم را سرانجام می دهند و به وجود مسعود ایشانان تا ظهور حضرت مهدی موعود رضی الله عنه باب افاضه و استفاضه مفتوح است. و این طایفه تا ظهور حضرت مهدی رضی الله عنه جانشینان و خلفای حضرت پیغمبر اند صلّی الله علیه و سلم. اینجا باید اشاره ای شود به نقلی که حضرت علامه محمّد باقر بالک مریوانی در کتاب تعدیل الشریعت و الطریقۀ فرمودنده اند: "در آخر زمان ظرف بشر لیاقت غوثیت مطلقه و منبعیت سادسه ندارد" این سخن حضرت علامه با این ارشاد حضرت شیخ، قدّس الله تعالی سرّه العزیز که بعضی از خاصان را که به نیابت و خلافت حضرت رسول الله سربلند می فرمایند تا زمان حضرت مهدی موعود، در تضاد است و همچنین با قول جمهور مشایخ نیز مخالفت دارد، همچنین منظور از آخر زمان در کلام حضرت علامه چه بود معلوم نگردید، آیا حضرت علامه، زمانِ مرشدشان حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی یا حضرت شیخ علاءالدّین قدّس الله سرهما و سایر مشایخ و اقطابِ خاندان حضرت سراج الدّین اول قدّس الله سرّه

را داخل آخر زمان می دانند یا خیر؟ اگر جواب آری است آیا حضرت علامه این اوصاف در مشایخ خود قائل نیستند؟ و اگر جواب خیر است، حضرت امام ربّانی و سایر اولیاء و اتباعشان از سنه هزار به بعد را داخل آخر زمان فرمودند و بدلیل آخر زمان شدن خداوند تعالی حضرت امام ربّانی رضی الله عنه را به سمت خلق فرستادند، چون اینگونه مطالب سبب گمراهی عده ایی از مردم شد علی الخصوص که با ارشاد حضرت شیخ سراج الدّین اول و حضرت امام ربّانی قدّس الله سرهما در تناقض بود مطرح گردید و الّا خیلی از عزیزان از خطای کشفی به امور ناصواب قائل می شوند که ایرادی نیست زیرا خطای کشفی مانند خطای اجتهادیست.

در مورد این ارشاد حضرت ایشان که فرمودند: تا ظهور حضرت مهدی موعود رضی الله عنه باب افاضه و استفاضه مفتوح است. مناسب است که در مورد حضرت مهدی علیه الرضوان مطابق عقیده ی اهل سنّت و جماعت و همچنین از کلام حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه چند کلامی آورده شود.

عقیده ی اهل سنّت و جماعت این است که حضرت مهدی علیه الرضوان مصلحی اند که در آخر زمان چشم به جهان می گشایند و بوجود می آیند و از کلام حضرت امام ربّانی قدّس الله سرّه اینچنین می آید که آنحضرت همردیف اصحاب کرام اند و قربشان قرب نبوّت است و غیره کمالاتی که در چندین جای مکتوبات قدسی آیات می باشد، می فرمایند:

– این نسبت از گذشت اصحاب کرام، در حضرت مهدی علیهم السلام، بر وجه اتم ظهور خواهد یافت.

(منظورِ آنحضرت، مقامی است که جدا از جذبه و سلوک می باشد و مخصوص اصحاب کرام می باشد که حضرت مهدی نیز همینگونه خواهند بود رضی الله عنهم اجمعین).مکتوب **۳۲** جلد اول

– اسم الحیوۀ به اعتبار جامعیتی که دارد، مبدا تعیّن ملائکه علیین عظام است علیهم الصلوات و التسلیمات و نیز حضرت روح الله را که مناسبت به ملاء اعلی دارد، از این مقام نصیب است علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات و حضرت مهدی علیه الرضوان چون مناسبت خاص به حضرت روح الله دارد از این مقام امیدوار است. مکتوب **۱۱٤** جلد سوم

– حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوۀ و السلام و حضرت مهدی علیه الرضوان به راه اول واصل اند، چنانچه حضرات شیخین (ابوبکر و عمر) رضی الله تعالی عنهما به راه اول واصل گشته و در ضمنِ آن سرور اند علیه و علی آله الصلوۀ و السلام و آنجا شأن خاص دارند علی تفاوت درجاتهما. مکتوب **۱۲۳** جلد سوم

– و چون حضرت مهدی، بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم به سبب او به اسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه در زمان او به ظهور خواهد آمد،

رواست که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادات در رنگ ارهاصات (خوارق) نبی علیه الصلوة و السلام به ظهور آیند و مبادی ظهور او بوند. مکتوب ٦٧ جلد دوم

– حضرت مهدی که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات از قدوم مبارک او بشارت فرموده اند، بعد از هزار سال به وجود خواهد آمد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلاة و السلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود. مکتوب ۲۰۹ جلد اول

و چون کامل مکمّل که به نهایة النهایهء عروج رسیده (یعنی سیر الی الله و سیر فی الله را طی نموده) **و باز به رجوعِ قهقری به غایت، تنزل کرده و مرجوع گردیده بود،** (یعنی سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء را طی نموده) **و مجانست و مناسبت با سائر آدمیان و عوام الناس حاصل کرده باشند مانند اکسیر، نسبی نادر و کم یاب است و حال اینکه بی مناسبت و مجانست افاده و استفاده غیر میسّر است.**

مشایخ دو دسته اند یکی شیخِ کامل و دوم شیخ کامل و مکمّل، وقتی دو سیرِ الی الله و فی الله میسّر گردد، سالک کامل می گردد و وقتی نزول واقع شود یعنی سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء میسّر گردد آنگاه مکمّل می گردد. شیخ کامل فقط خود کامل گردیده است اما کاملِ مکمّل علاوه بر به کمال رسیدن خود دیگران را نیز بدلیل رجوع به عالم که پس از تکمیل مناسبت پیدا نموده به عالم می تواند بدرجه کمال برساند.

شیخِ کامل با اینکه در زمره ی اولیاء می باشد اما بدلیل اینکه فقط سیر سعودی داشته و مرجوع به عالم نگردیده و به مقام ارشاد و دعوت متحلّی نگردیده نفع چندانی برای

طالبان نداشته نه اینکه نقصی در او است بلکه بدلیل عدم رجوع به عالم، وجود مبارک او مناسبت به عالم و خلق ندارد.

پس به اقتضای وقت، این حقیر، تتبعا لقطب العارفین و غوث السالکین الکامل الواصل الی الحقیقهٔ و النازل السافل الی الخلیقهٔ، اعنی[1]حضرهٔ قطب الطریقهٔ مولانای ما قدّس الله سرّه العزیز کسانی را که بعد از حصول جذبه و فنای آن در این طریقه ی وثیقه به حکم اندراج النهایهٔ فی البدایهٔ حکم برزخیه پیدا کرده اند و مشابهتی با واصل کامل مرجوع باقی بالله حاصل نموده هر چند که تکمیل ندارند (اما خلافت دادم).

در این طریقه ی شریفه بدلیل اندراج نهایت در بدایت نوعی فنا و بقا رو می دهد شبیه فنا فی الله و بقا بالله سبحانه و تعالی

لکن غالباً اوها را در حق عوام از افادهء متوسطان که از عالم آفاق و انفس گذشته اند و هنوز به فنای حقیقی نرسیده اند به حکم اینکه مجانست اوها بیشتر است بلکه از کاملان غیر مرجوع و واصلان و فانیان که هنوز رتبه تنزل نیافته اند مفیدتر، پس اجازه یافته گان این درجه باید که به این اجازه مغرور نشوند و خود را کامل و واصل گمان نبرند و به مظنهء کمال، محبوس اسفل السافلین بُعد و وبال نمانند.

بیت:

علــتی بدتــر ز پنــدار کمــال نیست اندر جان تو ای ذو دلال

۱- یعنی

از این است که صاحب مثنوی علیه الرحمهٔ می گوید:

خواجه پندارد که مرد واصل است　　　حاصل خواجه به جز پنــدار نیست

لاجرم

مــراد ما نصیحت بود و گفتیم　　　حوالت با خدا کردیم و رفتیم

حضرت امام ربّانی رضی الله عنه در مورد خلفای ناقص و مقید ارشاد فرمودند: یحتمل که تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد (چرا) که (نفس) اماره ی او هنوز بر کفر خود (باقی) است تزکیه به او راه نیافته.

وصیّت هشتم

اینکه نصیحت می گویم و امانت می دهم مریدان خود را عموماً و خلفا و مأذونان خود را خصوصاً چنانکه لازم و شرط طریق است، باید که در حق برادران و رفیقان خویش یک دل و یک جهت باشند و زبان را به غیبت و نکوهش و ذم یکدیگر ملوث نسازند و هیچ یکی خود را از آن دگر فاضل و خوبتر گمان نبرد. حضرت امام ربّانی که مجدد الف ثانی است قدّس الله سرّه می فرماید: معرفت خدای سبحانه و تعالی بر آن کس حرام که خود را از کافر فرنگ بهتر داند چه جای از برادران دین و طریق. این فقیر که خوشه چین احسان ایشانم خود را از هر فردی از افراد عالم کمتر و بدتر می دانم، بلکه معاصی جمیع عباد را به خود نسبت می دهم.

پس تابعین من می باید که تتبع (متابعت) **من کنند و از زلّات مردم چشم بپوشند و همیشه به نقص خویش ناظر باشند و کار عباد را به معبود حقیقی جل سلطانه واگذارند، زیرا با وجود آگاهی از حضرت خالق علام الغیوب سبحانه و تعالی ، بر مخلوق وی طعنه زدن از جسارت، و به فعل او عزشأنه راضی نبودن است.**

مصرع: کار خدا را به خدا واگذار

فائده: حضرت خواجهء نقشبند قدّس اللّٰه سرّه در این مبحث بیانی فرموده اند که حقیقت آن راجح به این ابیات است لراقم الحروف:

آن بود آزاد مرد اندر جهان	**چون برنجانند وی را جاهلان**
ظاهر و باطن از او زان فعل خام	**هم نرنجد ، هم نگیرد انتقام**
وز جوانمردیت گویم یاد دار	**مستحق رنج را زحمت مدار**
که جوانمردان معنی آگهند	**مستحق زخم را مر هم نهند**
چیست میدان فتوت ای جوان	**نیک خویی بودنت با دشمنان**
چون به دل مکروه می داری کسی	**مال خود را بذل کن وی را بسی**
ور ترا طبع از کسی با نفرت است	**با ویت تکلیف حسن صحبت است**
زین خصائل چون شدی صاحب سلاح	**با فتوّت باشیُ اهل فلاح**

وصیّت نهم

اینکه این فقیر حقیر که مرکز دایرهء عجز و تقصیرم، به تأکید اکید منتظرم که دائماً مرا به دعای عافیت دنیوی و عفو غفران اخروی یاد دارید و هرگز از دعای خیر مأثوره ام معاف نگذارید « بلی بلی حسنات الأبرار، سیئات المقربین ».

به هوش باش که هنگام باد استغنـــا   هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند

البته نمی گویید که فلانی محتاج به دعوات ماها نمی باشد.

نزد هر پیر زنی رفتی رسول   که دعا کن تا شود احمد قبول

علاوه بر این حقیر خیلی خود را از مذنبان و عاصیان روی زمین بدتر می دانم، و از همه کس به دعای خیر محتاج ترم، چه (را که) **در نامه ی اعمال خود عملی را که شایسته ی قبول بارگاه بود گمان نمی برم. رباعی از شاه نقشبند قدّس الله سره:**[1]

گر طاعت خود نقش کنم بر نانــی   وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی

وان سگ سالی گرسنه در کهدانی   از عار بر آن نان ننهــد دندانــی

معنی این را شامل حال خود می بینم، پس دائم از دعای خیرم خودها را غافل نکنید که دعاء الغائب للغائب مستجاب.

فصل فی تتمۀ هذه المعرفۀ

حضرت خواجه بهاء الدّین محمّد بخاری نقشبندی رضی الله تعالی عنه می فرماید: بیت

تا تو ز هستی خود زیر و زِبَر نگردی   در نیستی مطلق، مرغی به پر نگردی

۱- در بعضی منابع از حضرت قطب العارفین شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره آورده اند.

و ایضاً، در این مقام از معارف آن حضرت است نَوَّرَالله تعالی روحه که فرموده اند: درویش چیست؟ خاککی بیخته، آبکی برآن ریخته ، نه کف پا را از آن دردی ، و نه پشت پا را از آن گردی

و ایضاً، درویشی چیست؟ بیرون بی رنگ و درون بی جنگ.

تا در این خرقه ایم ما ز کس هم نرنجیــم، هم نرنجانیــم

و فرموده: از یکی از اکابر دین سوال کردم که درویشی چیست؟ گفتند: زبونی.

عزیزی گفت واقف باش! کارها را خود می کند و بارها بر سر تو می اندازد.

و من لطائفه:

جز صحبت عاشقان و مستان مپســـــد

دل در هوس قوم فرومایــه مبنــد

هر طایفه ات به جانب خویــش کشــد

جغدت سوی ویرانه و طوطی سوی قند

انتهی کلامه رضی الله عنه و این فقیر، راقم حروف علیه الرحمهٔ و مغفرهٔ الرب الرئوف گوید: ندانم از آثار صحابه است رضی الله عنهم یا از انفاس مشایخ کرام وجودک ذنب لایقاس به ذنب.

گویند سیّد الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرمودند که هیچ چیز مانند این ابیات که کنیزکی در خانه ای بدانها تغنّی می کرده منتفع نشدم:

اذا قلت اهدی الهجرلی حلل البلی تقولین لو لا الهجر لم یطب الحب

و ان قلت هذا القلب احرقه الهوی تقولـــی بنیـــران الهوی شرف القلـــب

و ان قلت ما اذنبت قلت مجیبهٔ   وجودک ذنب لا یقاس به ذنب

چون گفتم که هجر برای من جامه های پاره پاره هدیه فرستاد، می گویی اگر هجر نبود، دوستی را نمی چشیدی.و چون گفتم که عشق این قلب را سوزاند، می گوید به من که عشق قلب را شرافت داد.و چون گفتم گناهم چیست؟ گفت وجود تو گناهی است که با گناهی برابری نمی کند.

مصرع: بردند شکستگان از این میدان گوی

یحیی ابن معاذ رازی علیه الرحمه می گوید: « **انکسار العاصین احبّ الیّ من صولهٔ المطیعین**»

آری   سگ به ز سگی باشد، کو پیش سگ کویش

جان را محلی بیند ، دل را قدری داند

و المخلصون فی خطر عظیم.

وصیّت دهم

أتمنی علی الزمان محالاً   أن تری مقلتای طلعهٔ حرٍّ

اینکه جمله فرزندان و خلفا و مریدان و محبین و مخلصین را اعلام می دارد که این وصایای مرا سرسری و لایعنی خیال نکنند و به صدق تمام آویزه ی گوش هوش خود نمایند و پسِ پشت نگذارند، بلکه مایهء سعادت و نجات دارین (دنیا و آخرت) **خود شمارند.**

بدانکه نصایا و وصایا و ارشادها و کتب ها که انبیاء ها و ائمه و اولیاء ها و علماء فرمودند بیهوده نبوده آنها دروغگو نبودند عوامفریب نبودند برای مطامع دنیوی کار نکردند وجود مسعودشان فانی از خود و باقی به حق سبحانه و تعالی است هر چه می گویند از او تعالی می گویند از خود نمی گویند، بیهوده نمی گویند.

فانی از خویشم من و باقی به حق   شد لباس هستیم یکباره شق

آرمیدم با حق و از خود رمید   آن دهم بیرون که حق در من دمید

سعادت دنیا و آخرت انسان منوط است به تک تک این کلمات، خداوند تعالی ساعت بساعت مقاماتشان را بالا ببرد.

هرزه ناورده ام من این تصنیف   جان و دل کرده‌ام د ر این تالیف

نصیحتی کنمت بشنو بهانه مگیر

هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

و صلّی الله علی سیّدنا محمّد خاتم الرسل و علی آله و اصحابه هادی السُبُل (راه ها) و علی اهل بیته و ذریته جزء و کل و السلام علی من اتبع الهدی و التزام متابعهٔ المصطفی علیه و آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها.

در بیان سبق های طریقه ی نقشبندی

قطب العارفین و رئیس المحققین و غوث السالکین حضرت مولانا سید غوث محمّد نقشبندی مجددی قدّس الله سرّه در کتاب حجة السالکین که توسط حضرت قبله، شاه سید عبدالله صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم بدلیل نایاب شدن آن به ترجمه و چاپ رسید می فرمایند:[1] هر گاه که از آیات قرآنی و ارشادات الهی جل شأنه معلوم گردید که ذکر خداوند متعال چه لسانی و چه قلبی باشد از اکبر طاعات و اتم عبادات و اجل ریاضات و اهم مواصلات و اقرب قربات خداوند متعال می باشد و از عبارات تفاسیر به وضاحت معلوم گردید حقیقت ذکر، فنای ذاکر است در مذکور و از احادیث نبوی معلوم گردید که ذکر الهی فریضه دایمی است بر ذمه بنده که عذر تارک آن به استثناء مغلوب العقل پذیرفته نمی شود؛[2] لاجرم برای ادای آن فریضه الهی که بر ذمه بنده به طور دایمی است، ضرورت به تعلیم و تعلم می باشد که به غیر آن ممکن نمی باشد. پس برای حصول این مطلوب، طریقه هایی از جمله حضرات نقشبندیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه و غیره رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به طور مسلسل و مدوّن و معنعن و مدلّل برای

۱– با اندکی تصرف در روان سازی بعضی از جملات از مولف.

۲– اشاره فرمودند به فصول قبلی کتاب حجة السالکین که در آن این موضوعات را از قرآن مجید و احادیث شریف اثبات فرمودند.

وصول الی الله از سرور کاینات و افضل مخلوقات محمّد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم منقول شده است که امت مسلمه مرحومه مغفوره به آنها انقیاد و اخلاص تمام فرموده اند.
هرگاه که خالق لایزال اراده آفرینش حضرت سیدنا آدم صفی الله و اولاد ایشان به محض لطف و کرم خود عنایت فرمود، در هیکل جسمانی مبارک او جواهر مجرده در مواضع معینه مودوع نمود که آن را به اصطلاح مشایخ عظام، لطایف می نامند.
بدان که انسان مرکب از ده لطیفه است، پنج لطیفه از عالم امر است و پنج لطیفه ی دیگر، از عالم خلق، لطایف عالم امر به مجرد و صرفِ امر خداوند تعالی که لفظ کن فیکون (بگویم بشو پس می شود) است آفریده شده اند یعنی بصورت آنی بوجود آمدند و مراحل تکامل طی ننمودند و لطایف عالم خلق به تدریج با زمین و آسمان تخلیق شده اند[1]. پنج لطایف عالم امر که محل ایشان فوق عرش مجید[1] است، عبارتند از: قلب، روح،

۱- در فضیلت بین عالم امر و عالم خلق حضرت مولوی نصرالله قدس سره در شرح مکتوبات قدسی ارشاد می فرمایند، فضیلت در بین عالم امر و عالم خلق دایر است یعنی حیثیات مختلف مد نظر است. از حیث مکانیت و ظهور، عالم امر برتر است زیرا مکان آن بالاتر از عالم خلق است و نیز ظهور دائمی که در عالم امر است برتر از ظهوری است که در عالم خلق است، حیث دیگر عروجات است، در عروج و وصول بلاکیف به ذات بحت او تعالی عالم خلق برتر از عالم امر است و پستی خاک سبب بلندی او گردیده است عروجاتی که عالم خلق دارد عالم امر از آن بی بهره است.

سر، خفی و اخفاء و لطایف عالم خلق که محل ایشان از تحت عرش مجید الی تحت الثَری (زمین) است: نفس، خاک، آتش، آب، هوا، می باشد.

وجه تسمیه اینها به لطائف این است که هر اشاره ی دقیقهٔ المعنی که فهم آن به تعبیر عبارت نیاید آن را لطیفه می نامند و این لطائف چون جواهر مجرده از عالم امر هستند که اصلشان فوق عرش است و به سبب دقت باریکی و تجردشان کسی قدرت تعبیر از حقیقت آنها را ندارد. اصلِ هر لطیفه از عالم خلق، اصل یک لطیفه از عالم امر است، اصلِ لطیفه ی نفس، لطیفه ی قلب است و اصلِ باد، روح است و اصل آب اصل سر و اصل آتش اصل خفی و اصل خاک اصل اخفی.

اسباب وصال الهی و محل نزول انوار وتجلّیات یزدانی، همین لطایف عشره[2]است. انسان که تعلق مع الله می گیرد به ذریعه این لطایف عشره می گیرد. هنگامی که خداوند تعالی انسان را آفرید اُنموزَج و نمونه ی عالم عُلْوی و سُفْلی در او جمع فرمود از این سبب آن را عالم صغیر می گویند و زمین و آسمانها و غیره را عالم کبیر. لطایف عالم امر پنجگانه و جواهر مجرده بیش قیمت که اصل ایشان فوق عرش مجید است، در هیکل جسمانی

۱– عرش مجید دارای دو طرف است یک طرفش رو به عالم امر است که گویا حکم آن را پیدا نموده و طرف دیگرش رو به عالم خالق است.

۲– ده گانه

انسان مودوع کرده اند و مواضع خواص کثیر الحکمه برای ایشان تعیین کرده اند تا که تعلقات انسان با عالم قدس منقطع نشود و لطایف عالم امر که از عالم قدس و عالم نورانی به طرف عالم جسمانی و ظلمانی تشریف آوری کرده اند و به جایهای نغز در وجود انسان استقامت کرده اند، همان وطن مقدس خود را فراموش کردند و به عوایق و علایق و مشکلات جسمانی گرفتار شدند و به شهوات و تلذذات و انعامات دنیوی مبتلا شدند و تابع این وطن ظلمانی و نفس اماره حیوانی شدند و همان عشق و محبّت و معرفت الهی که ایشان در عالم قدس و عالم نورانی داشتند، به سبب اطاعت نفس اماره حیوانی به شهوت و غفلت و جهالت مبدل گشتند و تمامی لطایف عالم امر و عالم خلق، فرمان پروران نفس امّاره ظالمه و جاهله شدند. و نفس امّاره که رئیس لطایف عالم خلق است، سلطنت جابران و حکومت ظالمان بر دولت وجود بشری انسانیه اختیار کردند و تخت شاهی خود را که قلب انسان است، به طور نیابت و وزارت به تصرف شیطان لعین داده است و هواهایی که در تمام دولت وجود بشری منتشر است برای لشکر حکومت، خود را منتخب کرده اند و دعوی الوهیت کرده اند و آیه کریمه ﴿فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلَي﴾[1]نشان حال او خواهد بود و در بحر جهالت از ذات اقدس خداوند رب العزت بی خبر مانده اند.

۱– سوره نازعات آیه **۲٤** «پس گفت من پرورد گار بزگوار شما هستم»

﴿وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا اَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلَهٍ غَيْرِيْ﴾[1]اشاره به همین خواهد بود. اگر بر همین حالت باقی ماندند در آخرت به همراه عزازیل و باقی کفار در دوزخ ابدی و لعنـت سرمدی گرفتار خواهد شدند نعوذ بالله من ذالک. و اگر رب العزت فضل و عنایت خود را بر سر این بنده خود ارزانی فرماید، پس این بنده را تابع مرید یک ولی کامل و مربی واصل می گرداند و آن پیر کامل و ولی واصل، این مرید و مخلص خود را ذکر اسم ذات و لطایف مذکوره تلقین می کند و امر به رابطه شریفه خود برای این مرید مخلص عنایت می فرماید. پس به انوار ذکر الهی و برکات رابطه ی شریف و توجّه شیخ و تقلید مرید صادق از پیر، این نفس اماره، لوامه سپس راضیه سپس عبودیه می گردد. اخلاق مذمومه کثیره که در لطایف و باطن این مرید می بود، تمام به ذریعه کسب و سلوک و ذکر و رابطه و اقتدا به اخلاق محموده بدل می شود و به مقتضاء شخص با کسی است که دوستش دارد[2]پس این مرید مخلص در زمره ذاکران و صالحـان و اولیـای کرام علیهـم

۱– سوره قصص آیه ۳۸ «و گفت فرعون ای جماعت ندانسته ام برای شما هیچ خدایی غیر خودم».

۲– حدیث باب المرء مع من احب کتاب الذکر والدعاء، جلد۲ ص۳۳۲ مسلم المرء مع من احب مشکوة ص٤۳۷ حدیث شریفه انت مع من احببت مسلم ص۳۳۱ ـ ج۲ باب المرء مع من احب کتاب الذکر و الدعاء الترمذی .

الرضوان داخل می شود و این سالک صادق به همراه مشایخ عظامِ سلسله الشریفه خود در جنت مأوای فردوس به فضل یزدانی به روز قیامت داخل خواهد شد و در این دنیا به سعادت فنا و بقا بالله و رجوع قهقری برای دعوت خلق به خالق سبحانه و تعالی، مستعد خواهد شد و برای تربیت و تعلیم این مرام به اطمینان حواله کتابهای معتمده و آیات الله و احادیث نبوی این مسوده به حضور پر نور شان تقدیم می شود و بالله التوفیق.

در بیان لطایف عالم امــر

سبق اول: لطیفه قلب است که به آن قلب نوری هم می گویند و سوای قلب صنوبری است لطیفه ی قلب محلش زیر سینه چپ به فاصله دو انگشت می باشد، در دل صفات مذمومه بسیار است به مثل حِقْد (کینه در دل داشتن) و حسد و بغض و نفاق و قَسْوَه (سختی) چنانچه حق تعالی بعضی از این امراض را به ما خبر داده و آیات بسیار بر اثبات این صفات دلالت می کند از ترس طولانی شدن اکتفا بر این آیه شریفه کردیم ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوْبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً﴾[1] «سپس دلهای شما بعد از آن سخت شد پس آنها مانند سنگ بلکه سخت تر از آن هستند» مرید مخلص ذکر اسم ذات به شرط تلقین پیر کامل و رابطه شیخ واصل بر این لطیفه قلب جاری کند تا که ذکر برای او

۱– سوره بقره آیه ۷٤.

عادت راسخه گردد، به مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است، علامت جریان ذکر بر لطیفه قلب این است که پس از خواب که رجوع به دل خود کند، دلش ذاکر می باشد و یا ذکر هو از دل خود می شنود و علامت دیگر هم دارد از ترس طولانی شدن ذکر نکردیم. پس به نظر شفقت پیر مهربان و رابطه مرشد مقتدا که تلقین ذکر داده و جهد بلیغ سالک متقی، این اخلاق قبیحه و صفات مذمومه را به محموده بدل می کند مثل معرفت الهی و محبّت یزدانی و صبر بر بلا و مصایب و تواضع و حلم و غیره از اینها و دل جای نظر رب العزت می گردد. چنانچه حق تعالی فرموده اند آیه کریمه ﴿اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ﴾[۱]«آگاه شوید به یاد خدا دلها آرام می گیرند» و دل را تصفیه حاصل می شود، پس از تصفیه، قلب منور می شود و نورش زرد است. بعد از آن، لطیفه ی قلب روی به طرف اصل خود می کند و عروج از جسم ظلمانی به عالم نورانی می کند که فوق عرش مجید است تا که به اصل خود باز می گردد و از اصل به اصل حتی که به عین ثابته که برزخ ما بین ممکنات و موجوبات است، وصل می شود و به واسطه عین ثابته[۲]به مبداء

۱– سوره رعد آیه ۲۸.

۲– اعیان ثابته که حضرت امام ربانی قدس سره می فرمایند با آنچه حضرت شیخ ابن عربی قدس سره و صوفیه ی وجودیه می گویند تفاوت دارد نزد وجودیه، اعیان ثابته عبارت است از پرتو صورت علمی صفات یعنی موجودات که وجود علمی دارند و در علم ثابت اند، وجود

تعیّن و تربیت خود را که صفات فعلیه و در ما بین صفات فعلیه صفت تکوین است واصل می شود و در مربی خود که صفت تکوین است، فنا می شود. پس از فنا تمام صفات فعلیه این سالک، متخلق با اخلاق آدم صفی الله علیه السّلام می شود چون که مبدأ تعیّن و تربیت سیّدنا آدم صفی الله صفات فعلیه، خصوصاً صفت تکوین است بالاصالهٔ و بالتبعیت مبدأ تعیّن این سالک که از راه لطیفه قلب واصل شده باشد می گردد. لهذا مشایخ عظام قدسنا الله باسرارهم می گویند که لطیفه قلب زیر قدم آدم صفی الله است

خارجی ندارند و اسم مربی، پرتو آن صفات است. اما نزد حضرت امام قدس سره اعیان ثابته عبارت از پرتو تجلی صفات ثبوتیه است. اختلاف صوفیه ی وجودیه و صوفیه ی محققین اینست که وجودیه صفات هشتگانه ی حق تعالی را موجود خارجی نمی دانند، بلکه تنها ذات بحت را موجود خارجی می دانند و صفات ثمانیه را دارای وجود علمی می گویند که این صورت علمی صفات به صورت عالم متشکل گردیده است از این جهت نزد ایشان مقصود از علم، عالمیت او تعالی است نه صفت علم، زیرا صفت علم نزد آنها وجود خارجی ندارد همچنین حمل ممکن بر واجب را جایز می دانند بخاطر اینکه نزد ایشانان صفات ممکنات عین ذات است و تعدد خارجی موجود نیست. اما نزد حضرت امام ربانی قدس سره صفات الهی جل شانه وجود خارجی دارد و عالم ممکنات نیز دارای وجود خارجی ظلی است، بنا بر این، حملِ ممکن بر واجب و حمل واجب بر ممکن صحیح نیست، زیرا تعدد خارجی موجود است.

و این سالک آدمی المشرب است و نبوّت او علیحده فوقیت دارد بر ولایت و انوار و تجلّیات صفات فعلیه بر او جاری می شود در این مقام از نظر سالک افعال خود و افعال تمامی مخلوقات مخفی و پوشیده می شود و بجز از فعل فاعل حقیقی جل شأنه دیگر هیچ چیزی در نظر او نمی آید و این حالت به طور کمال در مراقبه فنای قلب حاصل می شود.

سبق دوم: لطیفه روح است کَمَا قَالَ اللهُ جَلَّ شَأْنُه: ﴿وَ يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ﴾[1] «و از تو در مورد روح سؤال می کنند، بگو روح از امر و فرمان پروردگار من است». محلش زیر سینه ی راست به فاصله دو انگشت است و در این لطیفه ی روح هم صفات مذمومه است مثل سوداء و صفراء و آن اوصاف مذمومه که از سوداء و صفراء پیدا می شود هر گاه که سالک مخلص ذکر اسم ذات بر او جاری کند با رابطه ی پیر کامل و مربی واصل خود تا که ذکر، عادت راسخه او گردد مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است، پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل بسط و سرور نزول رحمت الهی و حصول محبّت یزدانی و غیرها. پس از تصفیه، لطیفه روح منور می شود و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه او است و نورش سرخ است، پس لطیفه روح متوجّه به طرف اصل خود می شود و عروج از ورطه

۱– سوره اسراء آیه ۸۵.

ی ظلمات به ساحت نورانیات می کند تا به اصل خود که فوق عرش مجید است، وصل می شود و از اصل به اصلِ اصل تا که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدأ تعیّن خود که صفات ذاتیه خصوصاً صفت علم است، وصل می شود. قیاس بر لطیفه قلب است از وصال در مربی خود که صفت علم است فنا می گردد، پس از فنای تمام، تمام صفات ذاتیه مربی او می گردد بدون تفاوت در میان ایشان و این سالک متخلق به اخلاق سیّدنا ابراهیم علیه السّلام می شود چون که مبداء تعیّن و تربیت سیّدنا نوح و سیّدنا ابراهیم علیهما السّلام صفات ثبوتیه، خصوصاً صفت علم است بالاصالهٔ والاستقلال والتبعیت و اقتدای مبدأ تعیّن و تربیت این سالک که از راه لطیفه روح واصل شده است می گردد. لهذا مشایخ عظام قَدَّسَنَا اللهُ بِأَسْرَارِهِمْ می فرمایند که لطیفه روح زیر قدم سیّدنا نوح و سیّدنا ابراهیم علیهما السلام و این سالک ابراهیمی المشرب است و نبوّت او علیحده فوقیت دارد و انوار و تجلّیات صفات ثبوتیه بر لطیفه روح او جاری می شود و در این مقام، سالک به مکاشفه می بیند که جمیع صفات خود را و صفات تمام مخلوقات و ممکنات از ایشان مسلوب شده و قطع شده اند و به حق تعالی جل شانه که وَحْدَهُ لَاشَرِیْکَ است منسوب شده اند و این حالت به طور کمال در مراقبه فنای لطیفه روح حاصل می شود و این لطیفه روح زیر قدم دو نبی علیهما السلام است زیرا که روح را دو حالت است گاهی منطبِعَه (نقش شده) در بدن خصوصاً جگر بوده باشد و گاهی مجرده مشرقه (تابان) از بدن جدا باشد. از این سبب گاهی زیر قدم دیگری از انبیاء علیهما السلام است.

سبق سوم: لطیفه سِر است کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾[1] «پس وی می داند سخن پنهان را و پنهان تر را»، محلش فوق سینه ی چپ به فاصله دو انگشت مایل به وسط سینه در این لطیفه هم صفات مذمومه هست مثل خنده کردن به مال دنیا، خوشحالی کردن و غرور و غیره، هر گاهی که سالک صادق ذکر اسم ذات به حضور کامل و به رابطه شیخ واصل بر این لطیفه سر جاری کند تا که ذکر، عادت مستمره او گردد، پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل بکا (گریه کردن) از خوف عقاب قیامت و تواضع (عاجزی کردن) و ندامت و پشیمانی کردن بر تقصیر عبادات تا که لطیفه سر محل مشاهده رب العزت می گردد و سر باریک تر است از روح و روح از قلب اشرف و بهتر است.

پس از تصفیه، لطیفه سر منور می شود و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه اوست و نورش سفید است، پس لطیفه سر متوجّه به اصل خود که فوق عرش است می گردد تا که به اصل خود وصل می شود و از اصل خود به اصل اصل حتی که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین خود که صفات شیونات ذاتیه، خصوصا صفت کلیم است، وصل می شود، چنانچه در بحث لطیفه قلب مذکور شده است. پس از وصال در مربی خود که صفت کلیم است فنا می گردد. پس از فنا تمام

---

۱ – سوره طه آیه ۷

صفات شیونات ذاتیه مربی او می گردد بدون تفاوت در میان ایشان و این سالک متخلق به اخلاق سیدنا موسی کلیم الله می شود چونکه مبدأ تعین و تربیت سیدنا موسی کلیم الله شیونات ذاتیه خصوصاً صفت کلیم است. بالاصاله و به تبعیت و اقتداء مبدأ تعین و تربیت این سالک که از راه لطیفه سر وصل شده باشد می گردد. لهذا مشایخ عظام قَدَّسَنَا اللهُ بِأَسْرَارِهِمْ می فرمایند که لطیفه سر زیر قدم موسی کلیم الله است و این سالک، موسوی المشرب است. و نبوّت او علیحده است فوقیت دارد و انوار و تجلّیات صفات شیونات ذاتیه بر او جاری می شود و در این مقام، سالک به مکاشفه می بیند که وجود او در ذات اقدس متعال جل شأنه مضمحل و کوفته شده مختلط شده و محو شده است.

سبق چهارم: لطیفه خفی است.کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾[1] «هر آیینه خدا می داند آشکار را و آنچه که پنهان است» محل آن فوق سینه ی راست دو انگشت مایل به وسط سینه و به نزد بعضی مشایخ عظام رَحِمَهُمُ اللهُ لطیفه سر، برابر سینه ی چپ و خفی، برابر سینه راست است و در این لطیفه هم صفات مذمومه است مثل: غضب، قهر، غلظت و غیره هر گاه که سالک صادق، به ارشاد پیر مقتدا و رابطه شیخ راهنما ذکر اسم ذات جاری کند ذکر برایش عادت دایمی گردد، مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است، پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل حزن و غم بر

۱- سوره اعلی آیه۷

عدم اجرای وظایف بندگی و بکاء (گریه کردن) بر معاصی سابقه و خوف از عذاب الهی و غیر ذلک، پس از تصفیه، لطیفه خفی منور می گردد و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه اوست و نورش سیاه است پس این لطیفه از هیکل جسمانی و وطن ظلمانی به طرف اصل خود که فوق عرش مجیداست، عروج می کند تا که به اصل خود وصل می شود و از اصل به اصل اصل حتی که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین که صفات سلبیه است وصل می شود به مانند لطیفه قلب، پس از وصال در مربی خود که صفات سلبیه است فنا می گردد و این سالک متخلق به اخلاق سیدنا عیسی روح الله است. چونکه مبدأ تعین و تربیت سیدنا عیسی صفات سلبیه است به طور اصاله و به تبعیت و اقتدا مربی این سالک که از راه لطیفه خفی وصل شده باشد می گردد، لهذا مشایخ عظام قَدَّسَنَا اللهُ بِأَسْرَارِهِمْ می فرمایند که لطیفه خفی زیر قدم عیسی علیه السلام است و این سالک عیسوی المشرب است و انوار تجلّیات صفات سلبیه بر لطیفه خفی او جاری می شود، در این مقام سالک به مکاشفه می بیند تفرید و توحیدِ وحده لاشریک را از جمیع مظاهر و تجریدِ خداوندِ بی نیاز، تقدس شأنه را از جمیع عوالم و این حالت به طور کامل در مراقبه فنای لطیفه خفی حاصل می شود.

سبـق پنجم: لطیفه اخفـی است. کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿فَاِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَي﴾[1] پس وی می داند سخن پنهان را و پنهان تر را. محلش در وسط سینه فوق سر و خفی است، در این لطیفه هم صفات مذمومه است مثل حرص، شجاعت، جرأت، شهوت و غیره هر گاه که سالک مخلص که ذکر اسم ذات بر این لطیفه خود جاری کند با رابطه پیر مقتدا تا که ذکر الهی برایش عادت گردد، پس این اوصاف مذمومه به ضد این ها بدل می شود. پس از تصفیه، لطیفه اخفیٰ منور می شود و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه اوست و نورش سخت سیاه تر از نور خفی و بعضی می گویند که نورش اخضر(سبز) است، پس لطیفه اخفی از جسم کثیف ظلمانی به طرف عالم نورانی که اصل او است و فوق عرش مجید است عروج می کند تا که به اصل خود وصل می شود و از اصل خود به اصل اصل تا که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین خود که شأن جامع است، واصل می شود مانند لطیفه قلب پس از وصال در مربی خود که شأن جامع است فنا می گردد و رب الارباب جَلَّ شَأْنُه مربی او گردد و این سالک سعید، متخلق به اخلاق سیدنا و شفیعنا می شود و این سالک خوش نصیب، بالا و بسیار فوق است از سالکان سابقه و انوار و تجلّیات ذات بَحْتِ معرات (برهنه) از شیون و اعتبارات و شأن جامع و شأن علم بر او جاری می شود و کمال این مقام در مراقبه فناءِ لطیفه اخفیٰ

۱- سوره اعلی آیه۷

حاصل می شود، چون که مبداء تعین و تربیت سیدنا و شفیعنا و طبیبنا و نبینا، شأن علم است بالاصاله و استقلال و به طور تبعیت و اقتدا مبداء تعین و تربیت این سالک که از راه لطیفه اخفی وصل شده باشد می گردد، لهذا مشایخ عظام قَدَّسَنَا اللهُ بِأَسْرَارِهِمْ می فرمایند که لطیفه اخفی زیر قدم نبینا، است و این سالک محمّدی المشرب است و نبوّت او علیحده فوقیت دارد در ولایت و اختلاف مشارب و تعدد مسالک از برای تیسیر و آسانی است بر عباد از جهت اختلاف استعدادات ایشان و این رحمت بی پایان پروردگار جل شانه است آیه کریمه ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَّمِنْهَاجًا وَّلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَّاحِدَةً وَّلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيْ مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾[1] «برای هر گروهی از شما شریعتی و راهی مقرر ساخته ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد و لیکن خواست که شما را بیازماید در آنچه به شما داده است پس به سوی نیکو کاری بشتابید» رمزی از این خواهد بود باید دانست که برای وصول به مقصود هر یکی از این طرق خمسه که لطایف است وافی و کافی است اگر چه در فضل و شرف و تفاوت درجات متفاوتند، آیه کریمه ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾[2] «این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم یعنی پیغمبرها از ایشان

۱– سوره مائده آیه ٤٨.

۲– سوره بقره آیه۲۵۳.

کسانی هست که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی دیگر را بلند کرد» قیاس بر این خواهد شد هر چند به لامکانیت قریب تر باشد در شرف بالا تر. کسانی که دو مراتب یافته اند، از اصحابِ یک، امتیاز دارند و همچنان اصحاب سه، از اصحاب دو، و اصحاب چهار، از اصحاب سه و اصحاب پنج، از اصحاب چهار و تعیین مراتب و تخصیص مشارب امر موهوبی است کسب را در آن اختیار نیست، الا به جذب صحیح از پیر کامل و مربی واصل.

مصرع: این کار دولت است کنون تا که را رسد

این طرق و مراتب خمسه به منزلت ابواب ثمانیه بهشت برینند که هر باب برای دخول به حضور رضا و اوج قبول،کافی و وافی است، هر باب مخصوص هر گروهی باشد و کسانی باشند که استحقاق دو باب داشته باشند و کسانی از این بیش تا آنکه کسانی باشند که از ابواب ثمانیه برای ایشان صدایی خوش آمدید و کلمات ترحیب اهلا و سهلا و مرحبا بلند خواهد شد. و معلوم باد که حضرات مشایخ عظام قَدَّسَنَاالله تَعَالَی بِأَسْرَارِهِمْ وَ اَفَاضَ عَلَیْنَا مِنْ بَرَکَاتِهِمْ ولایت لطایف خمسه را به حضرات انبیاء اولوالعزم عَلَیْهِمُ الصَّلوٰةُ وَ السَّلَامُ منسوب می فرمایند معنیش آن است قربی که سالک را در این لطایف خمسه حاصل می شود آن تابع و به منزله ظل آن قرب است که انبیاء علیهم السلام را در مقام ولایت حاصل شده است مقام نبوّت آن سروران را شأن دیگر است که در ازاء آن، علوم و معارفِ ولایت هیچ مناسبت ندارد و حق تعالی جل مجده را غنای ذاتی مسلم است او

تعالی و تقدس به عالم و عالمیان هیچ مناسبت ندارد هر چه به ظهور رسیده کرشمه تجلّیات اسماء و صفات آن بی نیاز است که به واسطه آن هر آن و هر جا تازه فتوحات و فیوضات به تمام کاینات می رسد. چون عالم به تمامی از اول تا آخر مظهر اسماء و صفات واجبی است لهذا هر فرد از افراد انسان لا محاله مظهر صفتی است از صفات غیر متناهیه او تعالی و تقدس و هر صفت به رنگ گلی است که جزییات کثیره غیر متناهیه دارد زیرا هر صفت را تجلّیات بی شمار است و هر تجلی را ظلال بی اندازه و هر ظل را نقاط بی حد و بی پایان. تعلق و ارتباط حضرات انبیاء کرام علیهم السلام به کلیات است و تربیت ایشان به آنها شده و تعلق و ارتباط سایر ناس به ظلال است که به منزله جزییات می باشند و تربیت ایشان از آن جزییات شده است.

حضرت مولانا غوث محمّد قدّس الله سرّه در طریقۀ الراشدین در خصوص لطایف عالم امر علاوه بر این نسبت ها که هر لطیفه زیر قدم کدام انبیاء است علیهم السلام، نسبتها و اعتبارات دیگر نیز به اینصورت ارشاد فرموده اند که: نسبتی دیگر برای لطائف پنجگانه این است که عالم قلب، عالم پادشاهی و مشاهدات و عالم روح، عالم ملکوت و ارواح و عالم سر، عالم جبروت و عالم خفی، عالم لاهوت و عالم اخفیٰ، عالم غیب هویت الهی یا لامکان است.

ایضا می فرمایند: لطائف اعتبارات دیگری نیز دارند، مثلا مرتبه ی قلب، مرتبه ی صفات فعلیه است، (مانند خلق کردن و روزی دادن و آفریدن و ابداع و احیاء و افناء که از

صفات فعلی می باشند و نیز رحمت و رأفت و سخط و غضب) و مرتبه ی روح، مرتبه ی صفات ثبوتیه است، (مانند وجود و قِدَم و بقاء و قیام به نفس و وحدانیت و اراده و قدرت و علم و سمع و بصر و کلام) مرتبه ی سرّ، مرتبه ی شیونات ذاتی پرورد گار می باشند و مرتبه ی خفی، تعلق به صفات سلبیه دارد، (مانند لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد) و مرتبه ی اخفی، فقط مرتبه ی ذات مطلق باری تعالی است که خالی از صفات و شیونات می باشد.

در بیان لطایف عالم خلق

اولین لطیفه از لطایف عالم خلق لطیفه ی نفس است.

سبق ششم: از سبقات طریقه نقشبندیه مجددیه لطیفه نفس است که رئیس لطایف عالم خلق است محلش در وسط پیشانی است به دلیل قوله حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمودند: «اِنَّهُ قَالَ آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ رُؤُوْسِ الصِّدِّيْقِيْنَ حُبُّ الْجَاهِ وَالرِّئَاسَةِ» یعنی آخرین چیزی که از سر صدیقین بیرون می رود دوست داشتن جاه و ریاست است. چون که محبّت جاه و ریاست صفت لازمه نفس است و او در پیشانی است، معلوم می شود که نفس هم در پیشانی است و بعضی مشایخ عظام می گویند که جای نفس زیر ناف است بِدَلِيْلِ قَوْلِه: «اَعْدَي عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِيْ بَيْنَ جَنْبَيْكَ» چنانچه بعضی خلفای شیخ بنوری قدّس الله سرّه همین اختیار کرده است و این لطیفه نفس، جسم لطیف است

مثل لطایف هوا در اجزای بدن و یا روغن در مغز جوز به مثل لطایف عالم امر و در این لطیفه نفس اخلاق مذمومه بسیار است بلکه جای تمامی اخلاق مذمومه و منشأ تمامی افعال قبیحه و آمر تمامی اعمال ممنوعه و مبدأ تمامی شر و فساد، همین نفس است و طبیعت او خلاف تمامی احکام شریعت است و قانون سلطنت او مخالف تمامی دین مبین است و او در سکر شراب کفر و دعوت الوهیت مخمور شده است و بر لطایف عالم امر و عالم خلق اجرای احکام سلطنت خود می کند و شر و فساد او اشد است از شر و فساد شیطان لعین قبل از تزکیه اش، چنانچه حق تعالی جل شأنه آیه های بسیار درباره نفس عنایت فرموده مثل این که می فرماید در حکایت فرعون آیت کریمه ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلَهٍ غَيْرِي﴾[1] و ایضا ﴿فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلَي﴾[2] و در حکایت یوسف علیه السلام می فرماید﴿وَ مَآ اُبَرِّئُ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ﴾[3]«و من نفس خویش را به پاکی وصف نمی کنم هر آیینه، نفس امر کننده به بدی است مگر آن وقت که پروردگار من رحم کند» ﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾[4]«هر آیینه رستگار

۱– سوره قصص آیه ۳۸ «ندانستم برای شما هیچ خدایی غیر از خودم»

۲– سوره نازعات آیه۲٤ «پس گفت من پروردگار بزرگوارتر شما ام»

۳– سوره یوسف آیه ۵۳

٤– سوره شمس آیه ۹ و ۱۰

شد هر که نفس را پاک ساخت و هر آیینه زیان کار شد هر که آن را به اسفل سافلین برد» ﴿فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَي﴾[1] پس هر آیینه جنت جای او است. و ایضاً ﴿وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾[2] «و باید هر شخصی تأمل کند که چه چیز برای خود پیش فرستاده است» و ایضاً ﴿قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا﴾[3] خود و اهل خانه خود را از آتش نگه دارید. و غیر از اینها بسیار است لطیفه نفس پیش از تزکیه محل تکبر و غضب و انانیت و غلظه (سختی کردن) و حسد و حقد (نفاقی در دل داشتن) و طول امل و باقی اخلاق مذمومه است هر گاه که سالک، ذکر الهی در لطیفه نفس، که در ما بین پیشانی است، جاری کند به توجّه پیر کامل مکمل و رابطه شیخ مربی واصل، نفس مخموره و مکسوره و خبیثه به انوار الهی مزکی می شود این تزکیه نفس بدون توجّه و رابطه پیر کامل مکمل، غیر ممکن است الا ما شاء الله. هر گاه که ذکر الهی بر لطیفه نفس، سالک را عادت مستمره شود پس لطیفه نفس را منور و مزکی می شود و نور او خاکستری رنگ است و بعضی می گویند که سبز است (ازرق) پس از تزکیه نفس لطیفه ربانیه و گوهر بیضاء می شود و محل مشاهده اعیان ثابته می شود پس این نفس را استهلاک کامله و اضمحلال تامه حاصل می شود تا که به فنا و

---

۱ – سوره نازعات آیه ٤١

۲ – سوره حشر آیه۱۸

۳ – سوره تحریم آیه ٦

بقا مستعد می شود و این نفس اول کمر بسته به عداوت خداوند- جل شانه و آخر راضیه و مرضیه می شود و خیر الاخیار می گردد و خیر او زیاد است از خیر اهل تقدیس و تسبیح بعد از آن لطیفه نفس روی به اصل خود می کند و اصل او اصل لطیفه قلب است، باز از اصل خود به اصل اصل می رود تا که به عین ثابته وصل می شود پس به واسطه عین ثابته به مبداء تعین خود که صفات فعلیه است و در ما بین صفات فعلیه صفت تکوین است وصل می شود، باز فنا در صفات فعلیه می شود، سالکی را که از این راه وصل باشد، آن را آدمی المشرب می گویند.

معلوم بوده باشد که نفس را هفت صفت است: صفت اول او امّاره است که امر به بدی و امور شیطانی می کند و او عاشق بر دنیا است و در طلب وصال معشوقه خود تمامی اوقات مصروف است و او مأوای شر و منبع اخلاق مذمومه و افعال سیئه است. كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى جَلَّ شَأْنُه: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ﴾[1] «هر آیینه نفس امر کننده به بدی است» علامت او این است که سالک در خواب و یا مکاشفه می بیند خوک یا بوزینه یا سگ یا فیل یا کژدم یا مار یا موش یا کک یا شپش یا خر یا چیزی از جمادات مثل شراب یا تریاق یا چرس یا آب نجس یا آب ایستاده یا تیره آب می بیند اینها دلالت می کند که نفس اول اماره است زیرا که در خوک، صفت حرمت و در بوزینه، صفت سخن چینی است و در

۱- سوره یوسف آیه ۵۳

سگ، صفت غضب است و در فیل، صفت عجب و در مار، صفت نفاق است و در کژدم، صفت عذاب است و باقی چیزها بر این قیاس شود و از ترس طولانی شدن ارقام نکردم.

صفت دوم لوامه است که به نور قلب منور شده باشد و از غفلت دایمی به ذکر الهی بیدار شده باشد و شروع به صلاح حال خود کرده باشد و اگر به حکم جبلیت و جهالت سابقه ی خود گناه مرتکب شود زودتر به نور تنبه الهی متنبه می شود و تائب و نادم و پشیمان بر فعل بد خود و به خیر و عبادت مساعدت می کند و حق تعالی جل شأنه فرموده: ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾[1]«وقسم می خورم به نفس ملامت کننده» و علامت او این است که سالک در خواب یا مکاشفه گوسفند یا گاو یا شتر یا ماهی یا کبوتر یا بط آبی یا ماکیان یا خروس می بیند و یا چیزی از جمادات مثل خرما و باقی اثمار و میوه جات و طعام پخته شده و یا جامه های دوخته شده و یا اسب بی زین و یا شمع بی روشنایی یا جای نان پختن و یا دکان و یا عمارات و مانند اینها می بیند. دیدن این چیزها علامت نفس لوامه است زیرا که در گوسفند، صفت حلال است و در گاو، صفت نفع مسلمان است و در شتر، برداشتن ازار است که تحمل و صبر کامل دارد و در ماهی، صفت اکتساب حلال است و در بط آبی، صفت حلال است و عسل و خرما دلالت می کند بر اخلاق پسندیده و طعامهای پخته شده دلالت بر آرزوی نفس خود می کند و دیدن میوه ها بر صلاحیت و

۱– سوره قیامه آیه۲

رهانیدن نفس از کلام کدورات دلالت می کند و تعمیرات و خانه ها و غیره از این جمله مساکن دلالت بر آرامی و سکون نفس می کند والله اعلم و علمه اتم ـ

صفت سوم نفس ملهمه و او آن است که سالک از وسوسه شیطان و حدیث نفس خلاص و الهامات ملائکه بر او غالب شده باشد و به تجلّیات ظلال اسماء و صفات متصف شده باشد و در این حالت اگر چه بدن و جسم کثیف، فانی شود مگر نفس بر انانیت خود باقی است قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾[1]«و قسم به نفس آدمی و به ذاتی که درست اندام کرد او را پس الهام کرد نفس را گناهان او را و تقوی و پرهیزگاری او را» و علامت او اینست که سالک در خواب و یا مکاشفه می بیند انسان ناقص مثل زنان و کافران و ملحدان و یا فاسق و بی دین و ریش بریده و لنگ و کر و گنگ و بندگان جاسوس و مست که کشتی گرفتند گردنده گرد شهر و یا کج چشم و غیره زیرا که زنان دلالت بر نقصان عقل می کنند و کافران بر نقصان دین و بی دین و ریش تراشیدن بر نقصان، در شرع اوست و لنگ، علامت بر دعوت خلق است به حق و خود او عمل به نصیحت خود نمی کند و کوسه آن که بجا نیارد اوامر خداوند متعال جل شأنه را و نابینا و کور دلالت بر آن که پوشیده می کند گواهی و جاسوسی تارک سنّت است.

۱– سوره شمس آیه ۷و۸

مست و سوخته شده صاحب عشق مجاز است و دلال آنکه منع نکند نظر خود از زنان و محرمات و قصاب سیاه دل است و باقی غیر مذکور اشیاء که بر اشیاء مفصله قیاس شود.

صفت چهارم نفس مطمئنّه و او آنست که به نور قلب منور شده باشد و از صفات ذمیمه خلاص شده باشد و به صفات حمیده موصوف شده باشد و به وجه کلی به دل متوجّه بوده باشد و دل را به جانب عالم قدس متوجّه کرده باشد و به عبادات و طاعات مواظبت کرده باشد و از اضطرابات، مطمئنّه شده باشد. فنا برای او حاصل شده باشد و به تجلّیات صفات ثبوتیه و باقی تجلّیات متصف شده باشد حتی که خداوند متعال جل شأنه به او خطاب فرموده باشد بِقَوْلِه تَعَالَى: ﴿يَا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِيْ اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِيْ فِيْ عِبَادِيْ وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ﴾[1] «ای نفس آرام گیرنده به سوی پروردگار خویش باز گرد در حالیکه تو خشنود شده و از تو نیز خشنود گشته پس در زمره بندگان خاص من درآی و به بهشت من داخل شو» نفس به کسب ولایت کبری مطمئنّه می گردد و علامت او این است که سالک در خواب یا در مکاشفه می بیند قرآن شریف و خواندن او و انبیاء علیهم السلام و سلطانان و عالمان و مشایخ و قاضیان و کعبه شریفه و مدینه منوره یا بیت المقدس یا مسجد جامع یا مساجد یا مدرسه ها یا جای مسکن صالحان یا کتابها و یا آلات محاربه مثل تیر و کمان و شمشیر و خنجر است و دیدن انبیاء

۱– سوره فجر آیه ۲۷ الی ۳۰

علیهم السلام قوت اسلام و ایمان است و دیدن پادشاهان، صرف کردن وجود خود است در ریاضت و عبادت خداوند متعال جل شأنه و دیدن مشایخ عظام و اعمال صالحه کردن، اشاره به راهنمایی نفس خود است و دیدن قاضیان، فرمانبرداری امر خداوند متعال است و بیت الله و مدینه منوره و بیت المقدس، دلالت بر صفا و پاکی دل از غش و وسواس می کند و جوامع و مساجد و بیرق ها (پرچم) و آلات جنگ و محاربه اشاره به وسوسه های شیطانی است. در این مقام عالی برای سالک، مجاهده نفس و محاربه شیطان روی به آسانی می کند و فتوحات ساری و غنایم لامتناهی در هر آن برایش عطا و مهیا می شود.

صفت پنجم نفس راضیه است و او آن است که انانیت او گم و ختم شده باشد و به فنای حقیقی و به تجلّیات شیونات ذاتیه متصف بوده باشد و نفس به کسب ولایت علیا در حالت فنا راضیه می شود و علامت او این است که سالک در مکاشفه یا در خواب می بیند ملائک و غلمان و حور و زیورهای گوناگون و آفتاب و مهتاب، زیرا که دیدن ملائک و غلمان و حور و زیور این دلالت بر کمال عقل و تمام عقل قرب رب العزت می کند و دیدن آفتاب و مهتاب دلالت بر معارف الهی می کند.

صفت ششم نفس مرضیه است و او آن است که ردای بقای حقیقی به جان خود پوشیده باشد یعنی به بقاء بالله مستعد شده باشد و زیور های اعتبارات الذاتیه، در وجود خود داشته باشد و به هر دو بال خود سیر طیران در اسمای صفات با ملاحظه ذات بحت که

مسمی به شیونات و اعتبارات است، سیر کرده باشد. حتی که به ذات بحت معرات الشیونات و اعتبارات رسیده باشد و کسب ولایت علیا به انصرام طی کرده باشد (هَنِيْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيْمِ نَعِيْمُهَا) نعمتهای آن بر صاحبان نعمت گوار باد. و علامت او این است که سالک در خواب یا در مکاشفه می بیند آسمان هفتگانه و مهتاب و ستارگان و رعد و برق و درخشنده شمع و مشعله و قندیلها که روشن باشد. زیرا که دیدن هفت آسمان، اشاره است که نظر سالک به خداوند متعال است و ستاره به نور نفس او دلالت می کند و دیدن آتش به فنای نفس است و رعد اشاره به آگاهیدن و واقف نمودن بر چیزهای آینده است و آفتاب و مهتاب و نور چراغ به روشنایی دل است. مرید کامل و صادق رجوع به پیر کامل خود می کند که او را به صفت هفتم وصل کند.

صفت هفتم نفس عبودیه و او آن است که آلت انصراف باشد از تعبد جمیع کمالات و تجلّیات و افعال و اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات و متوجّه بود به ذات صرف مطلق که مجرد باشد از اسماء و صفات و این نفس مزین و متجلی به زیور عبودیت و بندگی خداوند رب العزت جل شانه بوده باشد و حصول این مقام بیش قیمت به کسب کردن دایره کمالات نبوّت و دایره کمالات رسالت اولوالعزم و باقی دوایر طریقه نقشبندیه مجددیه معصومیه تا که به دایره لاتعین و قیومیت و سیف القاطع منوط است، می رسد و علامت او این است که سالک در خواب یا مکاشفه حقانی می بیند باران و برف و ژاله (تگرگ) و جوی و چشمه و چاه دریای زیرا که باران دلالت بر رحمت الهی می کند و

برف بر زیادت آن و ژاله بر زیادتر و پیشتر زدن دلالت می کند و دریاها و چشمه ها و غیره دلالت بر تکمیل مراتب اخلاص می کند به واسطه معرفت الهی و باید دانست که هر کس که مرید صادق پیر کامل مکمل باشد و اگر این مرید مخلص رابطه شریفه او همیشه کند، روح و دل مرید مخلص وصل شیخ مقتدا می شود و پس پیر کامل و مرشد واصل، ارواح و قلوب مریدان و مخلصان را به طرف خود جذب می کند و بر مقامات عالیه که در عالم امر است یا در عالم خلق است ایشان را برای تعلیم و راهنمایی می گردانند به این سبب مرید مبتدی در خواب یا در مکاشفه وجدانی یا در حالت محویت علامات صفت نفس راضیه و مرضیه و غیره می بیند و یا می بیند که در عالم قدس طیران می کند یا مقام خود همراه مقامات مشایخ عظام می بیند و در حقیقت نفس او اماره است و باطن او پلید است خیال باطله نکند که به منزل مقصود برسیدم و من صاحب این مقام شدم و باید که به دیدن این چیزها به رابطه پیر مقتدا و به صحبت ظاهری و خدمت بدنی مرشد راهنما از حالت سابقه اضافه تر کوشش کند که کمال او و حقیقت طریقه او و صحت مسلک او، برای او به مشاهده معلوم شد.

سبق هفتم: ذکر سلطان است که بر تمام بدن و از سر تا پای ذکر الهی جاری می کند و او برای تصفیه چهار لطایف عالم خلق که خاک و آب و هوا و آتش که به عناصر اربعه مشهور هستند، مقرر کرده اند و هر یکی از اینها خاصیت علیحده دارد زیرا که خاک خنک و خشک است و ثقیل بالذات است که میل او به طرف اسفل است و آب خنک و تر است و

ثقیل بالاضافه است و هوا گرم و رطب است و خفیف بالاضافه است و آتش گرم و خشک است و خفیف بالذات است و در هر یکی از عناصر اربعه، اخلاق مذمومه است و در عنصر اول خاک، کثافت و کدورت و ظلمت و جهالت و ثقالت و قساوت و غیر از اینها است، هر گاه که سالک ذکر اسم ذات، بر لطیفه قالبی خود جاری کند تا که موی و استخوان تمامی اعضای بدن او ذکر الهی می کنند حتی که عادت مستمره او گردد پس تزکیه عناصر اربعه و خصوصاً عنصر ترابی او می شود و این اوصاف مذمومه او به محموده بدل می شود مثل لطافت و صفایی و باقی اوصاف بر این قیاس است و علامت صفایی عنصر خاک، این است که در خواب و مکاشفه می بیند که در بیابانها و دشتها سفر و در خرابه ها سیاحت و گذر می کند و در عنصر آب رغبت به اختلاط مردمان و امتزاج همراه آدمیان و مردمان و قبول کردن تأثیر مردمان که به او صحبت اختلاط دارد و تلون (رنگ گرفتن) از مردمان و فراموشی ذکر رحمان و آخرت و میل کردن به خواب و غفلت هرگاه که سالک ذکر الهی بر لطیفه قالبی جاری کند تا که ذکر، عادت راسخه او گردد پس این اخلاق مذمومه او به محموده بدل می شود به مثل عدم قبول تأثیر و تلون و غیر ذلک و علامت عبور بر عنصر آبی آن است که سالک در خواب و یا مکاشفه می بیند جویها و دریاها و حوضها و سبزیجات و عنصر سوم در عنصر هوایی میل کردن است به شهوات نفسانیه و خواهشات باطله و بسیار ملالت کردن و تنگدلی و غمگین شدن و تغییر کردن از حالی به حال دیگر هر گاه که سالک ذکر سلطان بر لطیفه قالبی جاری کند تا که عادت

راسخه او گردد این اخلاق مذمومه او به محموده بدل می شود که ضد این اوصاف باشد مثل عدم توجّه به شهوات و فراخ دلی و فرحت اسلامی و خوشحالی دینی و علامت صفایی و عبور از عنصر هوایی این است که سالک در حالت خواب یا مکاشفه می بیند که به هوا پرواز می کند به بالا طیران می کند یا پایین می آید و مانند اینها. عنصر چهارم، در عنصر آتش غضب و تکبر و استعلاء و طلب کردن جاه و ریاست و رفعت است هر گاه که سالک ذکر قالبی عادت دایم خود گرداند، این اوصاف مذمومه به محموده بدل می شود، مثل حلم و تواضع و شکستگی و مرافقت (همراهی) و خموله (گمنامی) و غیر از این ها و علامت صفایی و عبور از عنصر ناری این است که سالک در خواب یا مکاشفه می بیند که چراغها و مشعله و اشیای روشن کردن و برقها و اشیای محرقه و بعد از آن که عناصر اربعه به توجّه مرشد مکمل و به دوام ذکر قالبی پاک و منور شود پس این به صورت حال به طرف اصل خود سیر می کند که اصل ایشان اصل لطایف عالم امر است و اصل هوا، اصل روح است و اصل آب، اصل سر است و اصل آتش، اصل خفی است و اصل خاک، اصل اخفیٰ است هر گاه که به اصول خود وصل شود پس از اصل به اصل اصل رجوع می کند تا که به عین ثابته می رسد و به واسطه عین ثابته به مبداء تعین خود وصل می شود که صفات ذاتیه و در ما بین صفات ذاتیه، صفت علم است و صفات شیونات ذاتیه و در مابین صفت کلیم است و صفات سلبیه و شأن جامع است و پس از وصال باز هر یکی در اسم صفت مربی خود فنا می شود، باز به ترتیب مذکور آن را ابراهیمی المشرب و

موسوی المشرب و عیسوی المشرب و محمّدی المشرب می گویند و اثر مرتب در این لطایف عشره بعد از تصفیه در حین فنا این است که هر گاه که پنج لطایف عالم خلق به اصل خود که فوق العرش اصول لطایف عالم امر است، همان اصول لطایف عالم امر، اصول لطایف عالم خلق است وصل شود پس به ترتیب مذکور به مربی خود وصل می شود و فنا در تجلّیات مربی خود می شود و فناء لطیفه قلب در تجلی صفات افعال الهیه است.

در این وقت از نظر سالک افعال تمامی مخلوقات، سلب می شود به غیر از فعل و فاعل حقیقی دیگر چیزی در نظر او نمی آید و این حالت در مراقبه فنای لطیفه قلب حاصل می شود و فنای لطیفه روح در تجلی صفات ثبوتیه است در این وقت سالک می بیند که صفات تمامی مخلوقات از ایشان سلب شده است و به حق تعالی جل شأنه منسوب شده است بلکه وجود او وجود تمامی مخلوقات و ممکنات منفی و نیست می کند و وجود واجب الوجود جَلَّ شَأنُه را مثبت و قایم و دایم می بیند و این حالت در مقام مراقبه فنای لطیفه روح میسر می شود و فنای لطیفه سر در تجلی صفات شیونات ذاتیه است، دراین وقت سالک وجود خود را در وجود حق تعالی مضمحل و غلط شده و کوفته شده می بیند و این حالت در مراقبه فنای لطیفه سرّ حاصل می شود. فنای لطیفه خفی در صفات سلبیه است در این وقت سالک تفرید وتقدیس کامله از مظاهر جمیعه از عوالم کلیه برای خداوند صمدیه جل علی شأنه می کند و این حالت در مراقبه فنای لطیفه خفی حاصل

می شود و فنای لطیفه اخفیٌ در مرتبه شأن جامع می شود و در این حالت در حین فنا، سالک متخلق به اخلاق الهیه می شود و می گویند که ولایت لطیفه اخفی، ولایت سیدنا و نبیّنا است.

و فنای این لطایف بعد از دایره امکان پیش از ولایت صغری است، هرگاه که سالک راه خداوندی جل شانه این هفت سبق که مشتمل بر ده لطایف است به کمال رسانیدند و به ترتیب مذکور شغل و کسب طریقت از نزد پیر کامل و مکمل تعمیل نماید پس خرق جمیع حجب ظلمانی و نورانی که در اندک زمانی مثل برق پاره می شود و به وصل عریانی و تجلی ذاتی برقی دایمی بهره یاب و مستعد می شود چه را که حق تعالی را حجابات ظلمانی و نورانی هفتاد هزار هست، این حجابات که هفتاد هزار هست به کسب سبقات هفتگانه که پنج از عالم امر است و دو که یک نفس و دوم ذکر سلطان و لطیفه قالبی است، قطع می شود و به تکمیل هر لطیفه ده هزار حجابات قطع می شود، مثلا به کسب لطیفه قلب، ده هزار و به کسب لطیفه روح، ده هزار و به کسب لطیفه سر، ده هزار و به کسب لطیفه خفی، ده هزار و به کسب لطیفه اخفی، ده هزار و به کسب لطیفه نفس، ده هزار و به کسب لطیفه قالبی ده هزار قطع می شود. جمله هفتاد هزار می شود و جمله

طریقه انیقه عالیه نقشبندیه مجددیه امانیه[1] فقط هفت قدم است، پنج قدم در عالم امر و دو قدم در عالم خلق است پس از قطع این هفت قدم مذکور به فنای فی الله و بقای بالله

۱- امانیه، منسوب به سلطان اهل جذبه محبوب رب العالمین حضرت شاه امان الله صاحب قدس الله سره می باشد، آنحضرت سیزده فرزند داشتند که بعضی از آن حضرات در زمان حیات حضرت ایشان به درجه ارشاد رسیدند و بعضی دیگر بعد از آنحضرت، بتربیت فرزند ارشد حضرت ایشان حضرت شاه ولی الله صاحب قدس الله سره به اجازت کامل و درجه اکمال رسیدند و حضرات شیخ زاده گان علیهم الجنۀ و الرضوان هر کدام، نسلاً بعد نسل، بعد از رسیدن به درجه تکمیل، به ارشاد مردم پرداختند. یکی از سلسله های حضرات مشایخ نقشبندی که از حضرت شاه امان الله صاحب بواسطه ی حضرات شیخ زادگانشان تا به امروز می باشد، طریقه ی نقشبندی مجدّدیه امانیه شمسیه می باشد که شجره ی مبارکشان از حضرت عبدالله غلامعلی شاه علوی دهلوی قدس الله سره تا مرشد حاضر، قطب الاقطاب حضرت شاه سید عبدالله نقشبندی مجدّدی ادام الله تعالی ظل ظلال ارشاده بدین صورت است که مسند نشین سجاده ی ارشاد به امر حضرت غلامعلی شاه دهلوی در خانقاه شریف مظهریه در دهلی، حضرت شاه محمّد ابوسعید قدس الله سره گردیدند، حضرت شاه ابوسعید از نوادگان حضرت امام ربّانی اند بدینصورت که حضرت ایشان ابن حضرت صفی القدر ابن حضرت عزیز القدر ابن حضرت شیخ محمّد عیسی ابن حضرت خواجه سیف الدین فاروقی ابن حضرت شیخ عروۀ الوثقی خواجه محمّد معصوم ابن حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی

کابلی سرهندی نقشبندی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هستند آرامگاه حضرت ایشان در دهلی در جوار روضه ی شریف و مطهر حضرت شاه عبدالله غلامعلی دهلوی می باشد و بعد از آنحضرت فرزندشان حضرت شاه احمد سعید قدس الله سره، زینت بخش مسند هدایت گشتند، حضرت شاه احمد سعید پسر بزرگ حضرت شاه ابوسعید بودند و از ابتدای سنین جوانی در خدمت حضرت غلامعلی شاه دهلوی در آمدند و هنگامی که به بالاترین درجات تکمیل رسیدند آنحضرت، حضرت ایشان را اجازه ی ارشاد در هفت طریقه از جمله طریقت نقشبندی مجدّدی اعطاء فرمودند و این اجازه قبل از سن بیست و دو سالگی حضرت ایشان بوده است زیرا حضرت غلامعلی شاه زمانی که حضرت شاه احمد سعید بیست و دو ساله بودند ارتحال فرمودند.

حضرت غلامعلی شاه دهلوی در مورد حضرت ایشان و سه نفر از خلفای خود که عبارت بودند از حضرت شاه ابوسعید و شاه رؤف و مولوی بشارت الله، ارشاد فرمودند که این چهار شخص در این زمانه ستون دین محمّدی اند. رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

در آن زمان هنگامی که حکام انگلیسی به هندوستان حمله نمودند علما و مشایخ وقت از جمله حضرت ایشان دستور قیام علیه آنان را صادر نمودند، آن خبیثان یکی یکی کسانی که دستور جهاد صادر نمودند را کشتند و چون نوبت حضرت شاه احمد سعید رسید آنحضرت همراه اهل بیت و حضرات شیخ زادگان تصمیم هجرت به مدینه ی منوره گرفتند و از دهلی به موسی زی شریف در پاکستان نزد حاج الحرمین الشریفین، مقبول رب المشرقین و المغربین حضرت

شیخ حاجی دوست محمّد قندهاری صاحب قدس سره که از اعاظم خلفای حضرتشان بوده تشریف بردند آنجا حضرت حاجی صاحب را جانشین خود در خانقاه مظهریه در دهلی و منطقه ی دره اسماعیل خان در پاکستان فرمودند و فرمان دادند که از این دو جا یکی را انتخاب کن و جای دیگر برای خود خلیفه ایی بگذار، که حضرت حاجی صاحب همان خانقاه شریف خود را برگزیدند و خلیفه ی خود حضرت مولانا رحیم بخش اجمیری را به حضرت شاه احمد سعید برای سکونت در خانقاه دهلی معرفی نمودند. حضرت شاه احمد سعید بعد از رسیدن به مدینه ی منوره در سال هزار و دویست و هفتاد و پنج، دو سال زندگی نمودند و هزاران نفر بدست مبارک حضرت ایشان بیعت نموده و در زمره ی مریدانشان در آمدند و سرانجام در تاریخ دوم ربیع الاول سال هزار و دویست و هفتاد و هفت در جنت البقیع در کنار روضه ی مطهر حضرت سیّدنا عثمان ذی النورین رضی الله عنه به خاک سپرده شدند. روضه ی شریف حضرت حاج دوست محمّد صاحب در پاکستان دره اسماعیل خان روستای موسی زائی می باشد تاریخ وفات آنحضرت بسال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری قمری است.

از اعاظم خلفای حضرت حاجی صاحب، سلطان اهل جذبه حضرت شاه امان الله صاحب قدس الله سره بودند آنحضرت به حضرت شاه امان الله صاحب فرمودند برو به سمت خراسان (کشور افغانستان و ایران) که خلق عظیمی به برکت وجود تو مشرف به هدایت الهی جل شانه و سعادتمند ابدی خواهند شد تاریخ وفات حضرت ایشان بسال هزار و دویست و نود و سه هجری قمری در افغانستان ولایت فراه، ولسوالی (یکی از واحد های تقسیمات کشوری

افغانستان می باشد که در ایران معادل شهرستان می باشد) پُرچمن روستای طولی شریف می باشد و جانشین حضرت ایشان، فرزند ارشدشان محبوب الله تعالی، پیر پیران، وسیلتنا الی الله الواهب حضرت شاه ولی الله صاحب مشتهر به شاه ولی الله خراسانی قدس الله سره گشتند وفات حضرت ایشان بسال هزار و سیصد و بیست و نه هجری قمری و روضه ی مطهرشان کشور افغانستان ولایت فراه، ولسوالی پرچمن، روستای تحت پرچمن می باشد و جانشین حضرت ایشان، فرزند پنجمشان وسیلتنا الی الله قطب الاقطاب حضرت شاه محمّد معصوم قدس الله سره وفات حضرت ایشان بسال هزار و سیصد و هفتاد و شش در سن شصت سالگی در افغانستان ولایت فراه ولسوالی پرچمن روستای نور آباد می باشد و جانشین حضرت ایشان فرزند دومشان قطب العارفین و منبع فیوضات لایتناهی حضرت شاه محمّد یوسف قدس الله سره وفات حضرتشان در سال هزار و سیصد و هشتاد و یک در افغانستان ولایت فراه ولسوالی پرچمن روستای نور آباد و جانشین حضرت ایشان، برادر زاده ی شان، غواص دریای معانی، دستگیر دو جهان و سرحلقه ی عارفان، کاشف اسرار حقیقت و معرفت حاج الحرمین الشریفین حضرت شاه شمس الحق صاحب نقشبندی مجدّدی قدس الله سره حضرت ایشان در سال هزار و چهار صد پس از کودتای هفت ثور در افغانستان به اسارت دولت کمونیستی شوروی در آمدند و دیگر خبری از وجود مبارک حضرت ایشان معلوم نمی باشد و جانشین حضرت ایشان، برادر کوچکترشان، قطب العارفین مظهر تجلیات الهی حضرت شیخ محمّد مظهر صاحب قدس الله سره متوفی به سال هزار و چهار صد و هجده هجری قمری در خراسان رضوی

شهرستان باخرز روستای گندمشاد و جانشین حضرت ایشان برادر زاده ی شان یعنی فرزند ارشد حضرت شاه شمس الحق صاحب قدس الله سره، قطب الاقطاب خلیفۀ الله و خلیفۀ الرسول الله قیوم عالم آیت و رحمتِ الله تعالی بر زمین حضرت شاه عبدالله صاحب نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم و فیوضاتهم گشتند. برای اطلاعات بیشتر از زندگی نامه ی حضرات مشایخ نقشبندی خراسان قدس الله تعالی اسرارهم رجوع نمایید به کتاب عروج ستارگان نقشبندی مجدّدی در افغانستان تالیف شیخ محمّد عارف مجدّدی.

سلسله ی نسبی حضرت قبله، شاه صاحب دامت برکاتهم بدین صورت است که حضرت ایشان ابن حضرت شاه شمس الحق نقشبندی ابن حضرت شاه محمّد قیوم ابن حضرت مولانا شاه ولی الله خراسانی ابن حضرت مولانا شاه امان الله صاحب ابن حضرت ملا رحمت ابن حضرت حاج ملا علی محمّد ابن حضرت میان میر احمد ابن حضرت ملا سکندر ابن حضرت ملا محمّد یوسف ابن حضرت عمر ابن حضرت عیسی ابن حضرت سلیمان ابن حضرت علی ابن حضرت محمّد ابن حضرت حسن ابن حضرت فقیر صاحب ابن حضرت خلیل ابن حضرت یونس ابن حضرت علی ابن حضرت ایوب ابن حضرت یوسف ابن حضرت نائب ابن حضرت نورالدّین ابن حضرت عاجز ابن حضرت علاءالدّین ابن حضرت مسعود ابن حضرت حمزه ابن حضرت علی ابن حضرت اسماعیل ابن حضرت اصغر ابن حضرت ابراهیم ابن حضرت امام موسی کاظم ابن حضرت امام جعفر الصادق ابن حضرت امام

مشرّف می شود و به درجه عالیه و ولایت خاصّه می رسد و این لطایف عشره و مذکوره که از طبقه مکنونات به درجه موجوبات می رسد به ذریعه اعیان ثابته وصل به مربی خود می شود و تفصیل اعیان ثابته و تنزلات خمسه، این است که مرتبه ذات مطلقه مجرده الله تعالی جل شأنه مسمی به احدیت و لاتعین است، پس صوفیه صافیه کرام علیهم الرضوان به ذریعه علم لدنی و علم مکاشفه برای خداوند متعال تعینات خمسه و حضرات خمسه و تنزلات خمسه، مقرر کرده اند و دو از آن در مرتبه وجوب ثابت کردند و سه از آن در مرتبه امکان و آن دو تعینات که در مرتبه وجوب مقرر کرده اند مسمی به وحدت و واحدیت است و هر دو در مرتبه علم است، وحدت، اطلاق بر علم اجمالی خداوند متعال می کند و واحدیت اطلاق بر علم تفصیلی خداوند متعال می کند و همان سه تعینات و تنزلات که در مرتبه امکان ثابت کرده است، آن عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجسام است و برای هر انسان، یک عین ثابته در علم الهی است و این جسم کثیف انسانی که در این عالم ظلمانی است، مثل عکس و سایه برای آن عین ثابته است و آن عین ثابته مثل سایه و عکس است برای اسمی از اسمهای الهی پس جسم کثیف انسانی متعلق به عین ثابته شده و عین ثابته متعلق به اسم الهی شده است و آن اسم الهی که تعلق عین ثابته

محمّد باقر ابن حضرت امام زین العابدین ابن حضرت امام حسین ابن حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

این شخص از افراد انسان به او شده است، همان اسم، تعین و تربیت این شخص معین از افراد انسان است و از این سبب تعبیر عین ثابته به مادر و تعبیر اسم الهی به پدر کرده اند، چنانچه برای ظهور هر انسان در عالم اجسام و عالم ظلمانی به پدر و مادر ضرورت هست که بدون پدر و مادر ظهور وجود انسان، غیر ممکن و یا غیر معتاد است، همچنین در عالم ارواح و عالم مثال و عالم قدس انسان را به مظهر و مربی ضرورت است.

زیرا که روح انسانی از قید نفس حیوانی و عوایق جسمانی و علایق دنیاوی خلاص کردن و نفس اماره و هواء متبعه و عناصر اربعه کثیفه و هیکل جسمانی منکدره اصلاح کردن و نورانی ساختن و از امراض معنوی خلاص شدن و از قطام طفولیت به حلم ربوبیت رسیدن و از طبقه ظلوم و جهولیت به درجه قرب و علم و معرفت رسیدن و پس رجوع قهقری به دعوت خلق الی الحق سرافراز شدن به غیر از اسباب و ذرایع، ممکن و یا معتاد نیست البته مربی کامل و مرشد واصل و مظهر دایم و وسایل اتم و ذرایع اکمل می خواهد.

خداوند حکیم و علیم برای تکمیل مراتب انسانیت و تتمیم منازل عبودیت و حصول قرب الهیه برای هر شخص از افراد انسان اسباب و وسایل در عالم اجسام و عالم ارواح و عالم قدس و غیره مقرر کرده اند. چنان چه در عالم اجسام برای تکمیل مراتب و ادای حوایج جسمانیه مقرر کرده اند به مثل مادر و پدر برای ظهور وجود او و تربیت او تا وقت تکمیل عقل و حلم یک سبب ظاهر است و هکذا برای تعلیمات دینی و دنیایی و سیاسی

معلم و مکتب و مدارس و غیره اسباب ظاهری است مر تکمیل مراتب جسمانیه و اولیای کرام و مشایخ عظام رحمهم الله را حق تعالی جل شانه علم باطنی و علم لدنی و علم قلبی و علم مکاشفه عنایت فرموده اند پس به منظور آیه کریمه ﴿وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾[1] و اما به نعمت پروردگار خود خبر ده از بحر علم بی پایان خود به طور رمز و اشاره به حکم ضرورت، چیزی به سالکان و مریدان و مخلصان خود که از اعیان ایشان شمرده می شود، اظهار می کند تا که راه روندگان خداوند متعال و سالکان و طالبان یزدان جل شانه از نکات و اشارات رموزات و هدایات ایشان نفع کامله و علم وافره حاصل کنند، جمله از نکات ایشان رَحِمَهُمُ اللهُ این تنزلات خمسه و عین ثابته است و گفته اند که عین ثابته به مثل مادر انسان است که تربیت او در اوطان امکان می کند که مانند خانه ای است پر شده از ظلمت و کدورت و اسم الهی که عین ثابته این شخص متعلق اوست به مانند پدر است مر عین ثابته را، تربیت این عین ثابته در طبقه و حصه موجوبات می کند که تمامی نورانیت و قرب رب العزت است.

وَلَدَتْ اُمِّيْ اَبَاهَا وَ ذَامِنْ عَجَبَاتِيْ   وَ اَنَا طِفْلٌ صَغِيْرٌ فِيْ حُجُوْرِ مُرْضِعَاتِيْ

مادرم پدر خود را زاییده است و این از عجایب من است در حالیکه من بچه ای کوچک در بغل دایه هایم هستم.

۱– سوره وضحی آیه۱۱

و عین ثابته، اسم الهی را در خارج ظاهر کرد زیرا که ظاهر کردن تأثیر اسم الهی در خارج برای تربیت اجسام است به واسطه عین ثابته، این ظهور را تعبیر به ولادت کرده اند و مراد از حجور مرضعات، حجور اسمای الهیه است زیرا که مربی اعیان ثابته همین اسمای الهیه است که در مرتبه واحدیت است و این تنزلات خمسه، به طور کشف صحیح و اجتهاد جید و شهود از بحر علوم غامضه و اسرار الهیه برای تسهیل فهم و ادارک سالکان راه خداوند متعال جل شأنه و ترغیب طالبان خداوند متعال جل شأنه اظهار کرده اند که بدون تعین تنزلات خمسه، تفهیم سالکان و تعلیم طالبان وصال الهیه به طرف وصول الی الله و راه فنا و بقا، مشکل و یا غیر ممکن بوده است و اگر نه در حقیقت حق تعالی و تقدس از تنزل به مرتبه دیگر منزه و پاک است نه او را تعین است و نه او را ادارک. فَسُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ بِذَاتِهِ وَ لَا بِصِفَاتِهِ وَ لَا فِي الْأَسْمَاءِ بِحُدُوْثِ الْأَكْوَانِ. پس پاک است ذاتی که با ذات و با صفات خود تغییر نمی کند و در اسمهایش با به وجود آمدن موجودات تغییر ایجاد نمی شود، از این رو به این تنزلات خمسه به ذات اقدس خداوند متعال جل شأنه هیچ تغیر و تبدیل از این نرسیده زیرا که حق تقدس و تعالی که اراده تخلیق عالم کرد خاص برای معرفت ذات پاک مقدسه خود کرده و حال آنکه هیچ مناسبت ما بین خداوند تعالی و مابین عالم نیست آیه کریمه ﴿إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ﴾[1]«هر آیینه خدا از عالمیان بی

۱– سوره عنکبوت آیه٦

نیاز است »، پس حق تقدس و تعالی به محض فضل و کرم خود از مرتبه احدیت صرفه به مرتبه وحدت تنزل کرد که آن مرتبهٔ اسما و صفات الهی است مجملاً باز به مهربانی و رأفت تامه خود از مرتبه وحدت به مرتبه واحدیت تنزل کرد که آن مرتبه اسما و صفات است مفصلا و این مرتبه را مرتبه اعیان ثابته و ظلال الاسما و الصفات می گویند، از سبب تنزل و ظهور خداوند متعال تقدس در مرتبه دوم و دایره امکان که به ظل الظل مسمی است به آن سبب که ظهور تجلی اسما و صفات در مرتبه ثالثه شده است، مثلاً یک شخص به مقابل آیینه می ایستد صورت این شخص به طور کمال در این آیینه معلوم می شود، پس دیگر آیینه به مقابل این آیینه شد همین طور آیینه اول در این آیینه دوم هم معلوم می شود هکذا در آیینه سوم و چهارم و به صورت این شخص هیچ نقصان نمی رسد. چرا که صرف ظهور عکس و نقش صورت او در آیینه متعدده شده و نه تقسیم ذات این شخص، مشایخ عظام علیهم الرضوان این ظهور عکس و صورت را تنزل و ظل می گوید و به این تنزل و ثبوت ظل به ذات اقدس خداوند متعال هیچ تغیری و هیچ تبدیلی و هیچ نقصان عارض نمی کند وَ اللهُ اَعْلَمُ وَ عِلْمُه' اَتَمُّ.

حضرت قطب العارفین مولانا شیخ غوث محمّد صاحب قدّس الله سرّه در مورد این تنزلات در کتاب دیگرشان یعنی طریقهٔ الراشدین ارشاد می فرمایند: این تنزلات پنجگانه در واقع فقط اعتباراتی برای وجود باری تعالی در علم صوفیه، به کشف و شهود است وگرنه در حقیقت، تنزل و تغییر و تبدیل از یک مرتبه به مرتبه ی دیگر برای ذات خداوند

تعالی وجود ندارد، پس منزه است ذاتی که در ذات و صفات و اسماء خود با پایدار شدن کائنات تغییر نیافته و نمی یابد.[1]

۱- در این تنزلات خمسه بین صوفیان وجودیه و حضرت امام ربانی قدس سره محل اختلاف است بدین صورت که در پیش وجودیه علم اجمالی را تعین اول و علم تفصیلی را تعین دوم و عالم ارواح را تعین سوم و عالم مثال را تعین چهارم و عالم اجساد را تعین پنجم می گویند و این تنزلات پنجگانه را حضرات خمسه و پنجگانه نیز می گویند زیرا در نزد انها تنزلات خمسه، عبارت از این است که حق تعالی در ظهورات خود به پنج درجه تنزل نموده. یعنی در تنزل اول خود را به صورت علم اجمالی و در تنزل دوم خود را بصورت علم تفصیلی و در تنزل سوم خود را به صورت عالم ارواح و در تنزل چهارم خود را بصورت عالم مثال و در تنزل پنجم خود را به صورت عالم اجساد ظاهر ساخته است و این ظهورات و تعینات پنجگانه چون تنزل حضرت وجود است از این سبب آن را حضرات خمسه نیز می گویند و بر اساس دلایل متذکره در نزد صوفیه ی وجودیه، ممکنات وجودات متنزله و ظهورات حق تعالی است.

اما در نزد صوفیه ی محققین، ممکنات عبارت از عدمات متقابله است با پرتو صفات، یعنی عدمات در مقابل صفات او تعالی واقع و پرتو آنرا گرفته و به آن تجلی صفات در خانه ی علم آمیخته گردیده و در نتیجه صفت تکوین او تعالی این عدمات ممزوجه را موجود گردانیده است. پس حقیقت ممکنات عبارت از عدمات متقابله است با پرتو صفات نه ظهورات خمسه و اعیان ثابته ایی که وجودیه می گویند. اما اعیان ثابته در پیش مشایخ و اولیاء محقق، عبارت از

سبق هشتم: نفی و اثبات است که مشتمل بر تمام لطایف عالم امر و لطایف عالم خلـــق است و این را وقوف عددی و ذکر نفی و اثبات می گویند و کیفیت اجرای او این است که اول چیزی که در خزانه خیال و باطن دارد از ادراکات و شعورات و غیره تمامی را در قعر القلب محفوظ کند و خود را از تمامی اشتغالات فارغ سازد، پس خطرات شیطانی و هواجس[1] نفسانی را از باطن خود فارغ کند به خروج نفس خود از بینی تا که باطن او برای نفی و اثبات متوجّه شود، پس زبان در کام بالا چسبانیده و هر دو لب به لب و دندان به دندان چسبانیده و نَفَس به زیر ناف بند کرده باشد تا که قطع هواجس نفس و تسخیر باطن و جمع کردن عزیمت برایش حاصل شود، پس لفظ (لا) را از ناف کشیده به صورت خیال یک خط مستطیل و مستقیم تصور کرده باشد تا که به پیشانی می رسد با معنی او که نفی است و لفظ (اله) تصور و ملاحظه نماید پس این خط را بکشد از پی شانه تا دوش راست، باز لفظ (الا الله) تصور وملاحظه نماید پس این خط را از سرِ دوش خود بر تمامی لطایف خمسه کشیده بر دل صنوبری زده باشد به شهادت تامه تا که تأثیر ذکر در لطایف خمسه و تمامی جوارح بدن، ظاهر شود و به ترتیب مذکور محبوس نفس تکرار

پرتو صفات خارجی است که ابتدا سالک به پرتو آن صفت میرسد و بعد از آن، به خود صفت خواهد رسید.

۱– وسوسه ها.

کرده باشد تا که نفس او تنگ می شود، بعد از آن به عدد وتر لفظ (محمّد رسول الله) به زبان خیال و تصور نه به زبان سر بگوید و نَفَس خود را از بینی بکشد در خواندن کلمه توجّه به معنای آن شرط اول است و در جانب نفی که کلمه (الا) است لامعبود تصور نماید اگر مرید مبتدی بود و لامقصود تصور نماید اگر متوسط بود و لاموجود تصور نماید اگر منتهی بود و در جانب اثبات، اثبات ذات پاک خداوند متعال جل شأنه تصور نماید اگر ذاکر منتهی بود در لحاظ معنی (لا) جان خود و تمامی ممکنات و موجودات را منفی و نیست و نابود کند و ثبوت ذات مقدس واجب الوجوب الهی نماید و شرط دوم این است که پس از چند بار این دعا را به نهایت تذلل و عاجزی به زبان خیال بگوید: «اِلَهِيْ اَنْتَ مَقْصُوْدِيْ وَ رِضَاكَ مَطْلُوْبِيْ فَاعْطِنِيْ محبّتكَ وَ مَعْرِفَتَكَ» به زبانی که می فهمد و می داند به آن زبان بگوید و همین کلمه طیبه شریف را تکرار کند تا که حرارت ذکر الهی بر تمامی بدن او احاطه کند و برایش اضطراب و ظهور سکونت و فراخی باطن و استغراق تمکن و حالت بسط حاصل شود و آب شدن بدن ظلمانی و ظهور تأثیر استهلاک جسمانی و ظاهر شدن ستاره ها محو در ذات الهی از نتایج این ذکر است و در حبس بسیار مفادات است مثل تسخیر باطن و جمعیت و نفی کردن هواجس نفسانی و حرارت قلب و حصول شوق و ذوق و نفی خواطر شیطانی و رقت قلب و ترقی محبّت و موجب کشف نیز خواهد شد و نَفَس بندی به تدریج زیاد کند، مثلا این کلمه طیبه نفی و اثبات به ترتیب مذکور اول یک مرتبه بخواند و نفس خود بِکشَد، باز سه مرتبه بعد نفس بکشد تا

که به بیست و یک مرتبه رسد، پس بیست و یک مرتبه و یا بیشتر از آن حصول نتایج روی به ظهور می کند اگر نکرد یقین کند که عمل او باطل است باز از سر بگرداند تا که به ترتیب مذکور به بیست و یک مرتبه می رسد و آن طرف باطن به طرف حق سبحانه و تعالی می شود و تصفیه باطن و تزکیه بدن و تطهیر و تنویر جمیع لطایف حاصل می شود تا که لطایف او باز روی به اصل خود می کنند و همه لطایف عشره را عروجی به طرف وصول خود دستیاب شود و نگویند که عروج و نزول به لطایف خمسه ی امر و لطیفه نفس متصور است نه به لطایف اربعه، یعنی عناصر اربعه زیرا که مراد از عروج غالب طهارت هر عنصر است از اوج تکبر و ترفع و خود بینی و از حضیض پستی و دنائت و رذالت و غیره اخلاق مذمومه و متصف شدن است به مجاهد و جذبات الهی بروی جاری می شود حتی که از فرط جذب و محبّت و زیادت عشق مذکور جل شأنه هم از وی فراموش شود بلکه به حضور محض مشرّف شود.

چون باده ی شوق تو کند براقی گردد تن و روح، جمله مست ساقی
تن مست شراب و روح مست ساقی آن گردد فانی و این گردد باقی

سالک سعید، مدارج امکانی را به مدد او قطع می نماید و عارف خوش نصیب، به معارف وجوبی به برکت او ارتفاع می فرماید و اوست که از تجلّیات افعال به تجلّیات صفات می برد و از تجلّیات صفات به تجلّیات ذات می رساند.

تا به جاروب لا نروبی راه نرسی در سرای الا الله

و برای دور کردن رذایل و ازاله ی ذمایم که در باطن رسوخ یافته و متمکن گشته مثل حسد و کینه و خست و دنائت و عجب، نخوت و غرور و ریا و کبر و غیظ و غضب و بی صبری و بی قناعتی و امثال آن این کلمه طیبه از بس نافع تر است به نوعی که به وقت (لا اله) گفتن انتفاء آن خصلت بد خود کند که از آن رستگاری طلب دارد و از (الا الله) طالب حب پروردگار جل شأنه باشد مثلا برای زوال حسد گوید (لا اله) یعنی نیست حسد در من الا الله مگر محبّت پروردگار جل شانه به حضور و بسیار عاجزی بگوید تا آن ذمایم زایل گردد و باطن به وجه کلی تصفیه و مطهر گردد تا سالک به دولت حضور و آگاهی و به فنای نفس و تهذیب اخلاق مشرّف نشده است غیر از نماز فرض و واجب وسنت مؤکده اشتغال به نوافل و تلاوت قرآن مجید و اوراد و اذکار لسانی و ادعیه صحیح نیست، آدمی تا به مرض قلب مبتلا است، هیچ عبادتی او را نافع نیست بلکه صفر است لهذا اولاً ساحت سینه خود را از رذایل صاف کند و دولت حضور و آگاهی را حاصل کند که اعلی ترین اذکار است بلکه مقصود از اذکار همین کار است حضرات نقشبندیه مجددیه قدّس الله اسرارهم العلیه بعد از حضور دولت آگاهی و دوام حضور الهی اشتغال به امور یقینیه و علوم دینیه می فرمایند، به ذکر شریف لسانی و تلاوت قرآن مجید و مطالعه احادیث نبویه عَلَى صَاحِبِهَا السَّلَامُ وَ التَّحِيَّةُ و درود شریف و نماز با نیاز استغفار و تحمید و تکبیر، اوقات شریفه خود را معمور دارند.

دل گفت مرا علم لدنی هوس است　　تعلیم کن اگر تو را دسترس است
گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو　　درخانه اگرکس است یک حرف بس است

***

دردم از یار است و درمان نیز هم　　دل فدای او شد و جان نیز هم

حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه را به اعتبار درجات قایل آن است هر چند گوینده عظیم تر، ظهور برکت آن بیشتر، مرید مخلص که این هشت سبق را طی نموده که مشتمل بر لطایف عشره است تا تهذیب لطایف و تصفیه ایشان به توجّه شیخ مقتدا و ذکر یزدان جل شانه حاصل شود پس به مراقبات اشتغال فرماید زیرا تمامی طریقت سه چیز اند: ذکر و فکر که (فکر به مراقبه مشهور است) و رابطه ی پیر واصلِ راهنما، که بدون مرشد واصل، رفتن در این راه غیر ممکن است، تا این سبق هشتم طبقه اذکار است که اسم ذات و نفی و اثبات است و این طیف اذکار اسم ذات و نفی و اثبات به منزله الف و باء برای کودکان است و تعلیم علم لدنی هنوز باقی است و تعلم علم لدنی در باقی سبقات این طریقه انیقیه شریفه مجددیه[1]معصومیه[1]امانیه[2]حاصل می شود مثل مراقبات فنای لطایف

۱– منسوب به حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد ابن عبدالاحد فاروقی کابلی قدس الله سرهما. فاروقی گفته شد چون حضرت ایشان از نسل حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه خلیفه ی راشد می باشد.

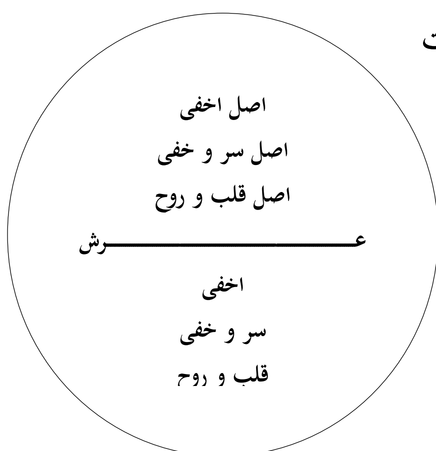
و ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت عُلْیاْ حتی که به دایره لاتعین و سیف القاطع و قیومیّت می رسد که آخر سبقات طریقه شریفه مجدّدیه است پس به طبقه اولیای کاملین و مکمّلین و مرشدین واصلین می رسد و این طریقه شریفه نقشبندیه از بین طرق ثلاثه یک طریقت افضل است.

سبق نهم: اول مراقبات وقوف قلبی است طریقش این است که توجّه به سوی قلب خود نماید و توجّه قلب به ذات الهی کند و منتظر فیض الهی باشد و دل را از خاطر نگهدارد تا خواطر غلبه نکنند و این را نگهداشت گویند.

۱– منسوب به حضرت عروۀ الوثقی خواجه محمّد معصوم بن امام ربانی قدس الله سرهما.

۲– منسوب به سلطان اهل جذبه امام العارفین و غوث السالکین حضرت مولانا شاه امان الله صاحب قدس سره، حضرت مولانا غوث محمّد نوه ی حضرت ایشان اند بدین صورت که حضرت مولانا صاحب فرزند ارشد حضرت شاه ولی الله خراسانی صاحب ابن حضرت مولانا شاه امان الله صاحب قدس الله تعالی اسرارهم.

سبق دهم: مراقبه احدیت است نیتش این است «فیض می آید از ذاتی که جامع جمیع صفات کمالات و منزه از جمیع نقصانات است خاص بر لطیفه قلب من»



و چون دل را حضور و جمعیت و خطره تا چهار ساعت حضور نکند علامت تمامی قطع دایره امکان که آن را دایره اول گفته اند که ظل ظل اسماء و صفات است و بعضی دیدن انوار را علامت قطع دایره دانسته اند نیمه دایره امکان از زمین تا عرش نیمه دیگر تا بالای عرش است. دایره امکان این است. بدان که هر لطیفه عالم امر را اصلی است فوق العرش تا به اصل خود نمی رسد فنای او حاصل نمی شود. چنانچه اصل قلب، افعال الهی است و اصل روح، صفات ثبوتیه و اصل سر، شیونات ذاتیه است اصل خفی، صفات سلبیه است و اصل اخفی، شأن جامع است پس به لحاظ این اصول نیز مراقبات می کنند.

سبق یازدهم: مراقبه فنای قلب است طریقش اینست که قلب خود را مقابل قلب مبارک آن حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و علی آله و صحبه و سلّم قرار داده، به جناب الهی عرض نموده و چنین نیت کرده باشد «الهی تجلّیات صفات فعلیه خود را که القا کردی از قلب مبارک حبیب خدا حضرت محمّد بر قلب آدم صفی الله علیهما السلام به واسطه پیران کبار بر قلب من القا کن» پس فنای لطیفه قلب در تجلی افعالی خواهد شد در

این وقت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات از نظر سالک مختفی می شوند بجز فعل یک فاعل حقیقی جل شأنه در نظرش هیچ نمی آید. ولایت قلب را ولایت آدم علیه السلام می گویند و سالکی را که از راه این ولایت واصل شود، او را آدمی المشرب می گویند.

سبق دوازدهم: مراقبه فنای روح است هم چنان روح خود را مقابل روح مبارک حبیب الله حضرت محمّد مصطفی صلّی الله علیه و اله و سلّم کرده باید به جناب الهی عرض نموده و چنان نیت کرده باشد «الهی تجلّیات صفات ثبوتیه خود را که القا کردی به روح مبارک حبیب خدا حضرت محمّد صلّی الله علیه و سلّم و از روح مبارک او به روح حضرت سیدنا نوح و حضرت سیدنا ابراهیم علیهما السلام به واسطه پیران کبار به روح من القا کن» پس فنای لطیفه روح در صفات ثبوتیه است، این وقت سالک، صفات خود را از جمیع ممکنات مسلوب ساخته نسبت آنها را به حضرت حق نماید سالکی که از این راه واصل مقصود گردد او را ابراهیمی المشرب می گویند.

سبق سیزدهم: مراقبه فنای سرّ است چنانچه سِرِّ خود را مقابل سِرِّ شریف آن حضرت رسالت پناه محمّد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم نماید و به جناب الهی عرض نموده و چنان نیت کند «الهی تجلّیات شیونات ذاتیه خود را که القا کردی بر سِرِ سرّ مبارک حبیب خود حضرت محمّد صلّی الله علیه و سلّم و از سرّ او بر سرّ حضرت موسی علیه السلام به واسطه پیران کبار بر سر من القاء کن» سالکی که از این راه ولایت واصل حق جل شأنه

شود او را موسوی المشرب گویند. سالک این وقت ذات خود را در ذات حق مضمحل و مستهلک می داند و فنای سرّ در شیونات ذاتیه می باشد.

سبق چهاردهم: مراقبه فنای خفی است هکذا به ترتیب مذکور عمل نماید و نیّت کند «الهی تجلّیات صفات سلبیه خود را که القا کردی بر لطیفه خفی مبارک حبیب خود حضرت محمّد صلّی الله علیه و سلّم و از لطیفه خفی آن حضرت بر لطیفه خفی حضرت سیّدنا عیسی علیه السلام به واسطه پیران کبار بر لطیفه خفی من القا کن» سالکی که از این راه واصل حق سبحانه شود او را عیسوی المشرب گویند در اینجا فنا در صفات سلبیه می باشد تفرید و تجرید حق سبحانه از جمیع عالم در این مقام، مشهود سالک می شود.

سبق پانزدهم: مراقبه فنای اخفی است به ترتیب مذکور عمل نماید و چنان نیت کند«الهی فیض تجلّیات شأن العلم و شأن جامع خود را که القا کردی بر لطیفه اخفی مبارک حبیب خود حضرت محمّد صلّی الله علیه و سلّم به واسطه حضرات پیران کبار بر لطیفه اخفی من القا کن» سالکی که از این راه واصل گردد او را محمّدی المشرب می نامند و تخلق به اخلاق الله جل شأنه در این مقام سالک را جلوه گر می گردد.

مصرع: تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

سبق شانزدهم: مراقبه دایره ولایت صغری است مورد فیض در اینجا لطیفه قلب است نیتش چنان کند «فیض می آید از ذاتی که همراه من است و بیچون و بیچگونه است منشاء دایره ولایت صغری که ظل اسماء و صفات است خاص بر لطیفه قلب من»

مفهوم آیت شریفه ﴿وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾[1] معیت حق تعالی را همراه خود در هر ذره از ذرات ممکنات در لحاظ داشته، مشغول باشد در این مقام ذکر به تحلیل لسانی با توجّه قلبی و توجّه قلب با حق سبحانه با لحاظ معنی فایده تمام دارد. این دایره ثانی است و دایره ظلال اسماء و صفات است از این جهت ولایت صغری می گویند که ولایت اولیاء است، در این جا سیر در تجلّیات افعال الهی می شود و توحید وجودی و شوق و ذوق و آه و نعره و استغراق و بیخودی و دوام حضور و نسیان ماسوی که عبارت از فنای قلب است در اینجا حاصل می شود.

سبق هفدهم: مراقبه دایره ولایت کبری است که ولایت انبیاء علیهم السلام است و این دایره متضمن سه دایره و یک قوس است و دایره اولی مراقبه اقربیت است. نیتش این است: «فیض می آید از ذاتی که از رگ جان من نزدیک تر است منشاء دایره اولی ولایت کبری که اصل اسماء و صفات است خاص بر لطیفه نفس من مع لطایف خمسه عالم امر» مفهوم آیه شریفه ﴿وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ﴾[2] «و ما از رگ گردن به آدمی نزدیکتریم» و مورد فیض در اینجا لطیفه نفس همراه لطایف خمسه عالم امر می باشد و

۱- سوره حدید آیه ٤ «و او با شماست هر جا که باشید».

۲- سوره ق آیه ١٦

در اینجا ذکر تحلیل لسانی و یا خیالی نیز مفید است عروج لطایف خمسه تا همین دایره است.

نصف سافل این دایره مشتمل بر اسماء و صفات زائدتین است و نصف عالی و فوقانی آن مشتمل بر شیونات ذاتیه است.

سبق هجدهم: مراقبه دایره ثانی ولایت کبری است که مسمی به دایره محبّت اول است نیتش این است: «فیض می آید از ذاتی که مرا دوست می دارد و من او را دوست می دارم منشأ دایره ثانی ولایت کبری که اصل دایره اول است خاص بر لطیفه نفس من».

مفهوم آیه شریفه ﴿يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَه﴾ «خداوند ایشان را دوست می دارد و ایشان او تعالی را دوست می دارند» و مورد فیض در این دوایر فقط لطیفه نفس است.

سبق نوزدهم: مراقبه دایره ثالث ولایت کبری است مسمی به محبّت ثانی است نیتش نیز چنین است: «فیض می آید از ذاتی که من او را دوست می دارم او نیز مرا دوست می دارد و منشاء دایره ثالث ولایت کبری که اصل دایره ثانی است خاص بر لطیفه نفس من»، مفهوم آیه شریفه ﴿يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَه﴾[1] است.

سبق بیستم: مراقبه دایره رابع ولایت کبری است که مسمی به قوس است نیتش نیز چنین است «فیض می آید از ذاتی که او محب من و من محب اویم منشاء دایره رابع ولایت

۱- سوره مائده آیه ٥٤

کبری اصل دایره ثالث است که مسمی به قوس است خاص بر لطیفه نفس من» مفهوم آیه شریفه ﴿یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه﴾ ملحوظ دارد در این جا شرح صدر و مقام صبر و دوام شکر حاصل شود و لفظ آثار بر خود اطلاق نکند و متهم ساختن خود را در نیات و نفس خود را شرور و منقصت دیدن و انتفاء انانیت که وجود خود و توابع آن را به او سبحانه منسوب داشتن و قبول کردن تکلیفات شرعیه که احتیاج به دلیل نماید و استدلالی بدیهی گردد و جذبات و اضطرابات اطمینان پذیرد و استهلاک و اضمحلال حاصل شود چنانکه حرص و کبر و حسد و حقد و بخل و عجب وحب جاه و غیره در این مقام، در سالک از بین می رود.

سبق بیست و یکم: مراقبه اسم الظاهر است که مشتمل بر دایره ولایت صغری و دایره ولایت کبری است. نیتش چنین است: «فیض می آید از ذاتی که بیچون و بیچگونه است و مسمی به اسم الظاهر است خاص بر لطیفه نفس من مع لطایف خمسه عالم امر» سیر در این جا در تجلّیات صفاتی است بدون لحاظ ذات.

سبق بیست و دوم: مراقبه دایره ولایت علیا است که مسمی به اسم الباطن است و ولایت ملایکه عظام است علیهم السلام نیتش چنین است: «فیض می آید از ذاتی که مسمی به اسم الباطن است منشاء دایره ولایت

دایره
ولایت علیا

علیا خاص بر عناصر ثلاثه که باد و آب و آتش است بدون عنصر خاک» و مورد فیض در عناصر ثلاثه می باشد. ذکر تهلیل و نماز نافله در اینجا موجب ترقی است. عروج و نزول و توجّه و حضور، عناصر ثلاثه را حاصل می شود و باطن را وسعت عجیب حاصل می شود و مناسبت به ملایک کرام پیدا می شود و ملایک کرام وی را ظاهر خواهد شد و اسراری که لایق استتار است را درک خواهد کرد. سیر در اینجا در شیونات و اعتبارات است. سیر در اسم ظاهر در صفات خالصه می باشد بدون لحاظ ذات، چون علم و کلام و قدرت و غیر، و سیر در اسم باطن سیر در صفات با توجّه به ذات است، چون علیم، کلیم و قدیر یعنی ذاتی که دارای علم و کلام و قدرت است، پس سیر کردن در علم، سیر کردن در اسم ظاهر است و سیر در علیم سیر کردن در اسم باطن می باشد، به فضل الله تعالی میسّر می شود و گویا پرنده ای بود بی پر و بال اکنون او را دو جناح و بال طیران موجود شد که یکی اسم الظاهر است و دیگر اسم الباطن، الحال می تواند که به طرف عالم قدس که ذات بحت است، طیران نماید.

سبق بیست و سوم: مراقبه در کمالات نبوّت است و مورد فیض لطیفه عنصر خاک است نیتش چنین است: «فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات نبوّت است خاص بر عنصر خاک من». حال و مقام و بی تابی و شوق و اضطراب در این جا زایل می گردد. نکارت و جهالت و وصل عریان حاصل می شود در اینجا وصول است، حصول نیست.

دایره کمالات نبوت

اتصالی بی تَکَیُّف بی قیاس[1] هست رب الناس را با جان ناس

معارف و حقایق اینجا شرایع است این مقام از انبیاء است و تابعان را از اولیاء الله به تبعیت و وراثت حاصل می شود.

سبق بیست و چهارم: مراقبه در کمالات رسالت است نیتش چنین است «فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات رسالت است بر هیئت وحدانی من» و مورد فیض در اینجا تا آخر دایره لاتعین هیئت وحدانی سالک است که بعد ثبوت و تکمیل عنصر حاصل شده عروج و نزول و انجذاب، نصیب تمام بدن است و تلاوت قرآن مجید و صلوات نافله در کمالات ثلاثه و حقایق سبعه و غیر آن که مِن بعد پیش می آید، ترقی می بخشد، این دایره نسبت به دایره کمالات نبوّت چون مغز است و آن پوست است من بعد هر دایره فوقانی نسبت به دایره تحتانی لُبّ و قشر است.

دایره کمالات رسالت

سبق بیست و پنجم: مراقبه دایره کمالات اولوالعزم است. نیتش این است: «فیض می آید از ذات بَحت که منشاء دایره کمالات اولوالعزم است خاص بر هیئت وحدانی من» تلاوت قرآن مجید و اذکار و اشتغال که در صبح و شام و خفتن

دایره کمالات اولوالعزم

۱– بی کیفیت

مأثـــــور گشتـــه از ایـــن شـروع نمایـد فایده مـی بخشـــد.

سبق بیست و ششم: مراقبه دایره حقیقت کعبه ربّانی است زَادَ اللهُ تَعَالَی شرَافَتَهَ که عبارت از ظهور سرادقات عظمت و کبریایی ذات الهی است. نیتش این است: «فیض می آید از ذات بحت که مسجود جمیع ممکنات و منشاء دایـره حقیقت کعبه ربّانی است بر هیئت وحدانی من» در اینجا عظمت و کبریایی حضـرت حـق جـل شأنه می شـود و هیئتـــی عظیم بر باطن سالک غلبه می کند و چون فناء و بقاء به این مرتبه عظیم الشأن حاصـل شود سالک خود را متصف باین شأن می یابد و توجّه ممکنات به خود می داند.

دایره
حقیقت
کعبه ربانی

سبق بیست و هفتم: مراقبه دایره حقیقت قرآن مجیـــد است نیتش این اســت «فیض می آید از ذات بحت که مبدأ وسعت بی چون حضرت ذات است، منشاء دایره حقیقت قرآن مجید است بر هیئت وحـدانی من» و هر حرفیرا از حروف کلام الله در می یابد و بواطن کلام الله در اینجا ظاهر می شـــود و برای قرائت قرآن تمام قالب زبان می گردد و در وقـــت قرائـت قرآن مجید، زبان قاری حکم شجره موسوی پیـــدا مـــی کند.

دایره
حقیقت
قرآن

علامت انکشافات انوار قرآن مجید غالبا در او ثقالت پیدا می شود بر باطن عارف و آیه کریمه ﴿اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾[1]هر آیینه ما بر تو فرمانی دشوار نازل خواهیم کرد اشارت به این معرفت دارد.

سبق بیست و هشتم: مراقبه حقیقت نماز است نیتش این است« فیض می آید از ذات بحت که کمال وسعت بی چون حضرت ذات است منشاء دایره حقیقت نماز است بر هیئت وحدانی من» حقیقت قرآن مجید یک جزء حقیقت نماز است و حقیقت کعبه جزء دیگر است سالکی که از این حقیقت معظمه بهره می یابد

دایره
حقیقت
نماز

در اَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ. عبادت کنی خدا را گویا که تو او را می بینی. در اینجا به وجه کمال روی می دهد و باین حالت شریفه حضرت خیر الانام اشارت فرموده اند: اَلصَّلَوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِيْنَ. و اَيْضًا قَال: اَقْرَبُ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلَوةِ. نماز معراج مؤمن است. و همچنین فرمودند: بنده هیچ زمانی مانند هنگام نماز به خداوند تعالی نزدیک نمی شود.

۱– سوره مزمل آیه ۵

سبق بیست و نهم: مراقبه دایره معبودیت صرف است. نیتش این است:« فیض می آید از ذات بحت که منشأء دایره معبودیت صرف است بر هیئت وحدانی من» در این موطن وسعت نیز کوتاهــی نماید و سیر قدمی تمام می شود و سیر نظری جلوه گر می گردد و در امر قف یا محمّد اشارت است به این کوتــاه قدمی



یعنی ساکن باشی ای محمّد صلی الله تعالی علیه و سلم قـدم پیشـتر مـنه که فوق مرتبه حقیقت نماز در مرتبه وجوب صادر است و مرتبه تجرد و تنزیه حضرت ذات تعالی و تقدس است قدم را آنجا جولانگاهی نیست. حقیقت طیبه لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ در این مقام ثابت می شود و نفی عبادت الهیه غیر مستحقه اینجا موجود می گردد و اثبات معبود حقیقی که به جز او مستحق عبادت نیست در این جا جلوه گر می گردد و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا می شود و عابد از معبود کما ینبغی جدا می شود.

سبق سی ام: دایــره حقیقت ابراهیمی است نیتش این است: «فیض می آیـد از ذات بحت که منشاء دایره حقیقت ابــراهیمی است بر هیئت وحدانی من» این مقام چون دارای کیفیتی عظیم و اسرار بزرگ و کثرت برکات از جانب حضرت رب الارباب بود دیگر انبیاء علیهم السلام در این مقام پیرو حضرت ابراهیم



خلیل علیه السلام بودند و به همین دلیل امام الانبیاء گردیدند همانگونه که خداوند متعال در شأن خلیل فرمودند ﴿انی جاعلُکَ للناسِ اماما﴾[1]«همانا من تو را امام مردم گردانیدم» حتی که حضرت سرور کاینات صلّی الله علیه و سلّم مأمور به پیروی از ملت ابراهیمی گشت ﴿وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا﴾[2]«پیروی کرد ملت ابراهیم را در حالتی که حنیف بود» لهذا صلوات و برکات خود را تشبیه فرموده به صلوات حضرت ابراهیم علیه السلام آنجا که تعلیم داده امت خود را بقول اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَي محمّد وَ عَلَي آلِ محمّد کَمَا صَلَّیْتَ عَلَي اِبْرَاهِیْمَ وَ عَلَی آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلَي محمّد وَ عَلَي آلِ محمّد کَمَا بَارَکْتَ عَلَي اِبْرَاهِیْمَ وَ عَلَي آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ. و همین درود شریف به کثرت خواندن در این مقام ترقی می بخشد و محبوبیت صفاتی که در عالم مجاز عبارت از خط و خال و قد و عارض است جلوه گر می شود.

سبق سی و یکم: مراقبه دایره حقیقت موسوی است که کنایه از محبّت ذاتیه صرف است نیتش این است: «فیض می آید از ذات بحت که محب خود است و منشاء دایره حقیقت موسوی است بر هیئت وحدانی من» در این مقام کیفیت عجیب و

دایره حقیقت موسوي

1 – سوره بقره آیه ۱۲٤

2 – سوره نساء آیه ۱۲٥

قــوت تمام جلوه گر می شــود و محبّت ذات امــر ذات خویـــــــش را ظاهر می نماید و درود شریف اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي محمّد وَّ عَلَي آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ وَ عَلَى الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ خُصُوْصًا عَلَي كَلِيْمِكَ مُوسَى در اینجا ترقی می بخشدی.

سبق سی و دوم: مراقبه دایره حقیقت محمّدی است که مسمی به حقیقت الحقایق است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت که محب و محبوب ذات خود است منشاء دایره حقیقت محمّدی خاص بـــر هیئت وحدانی من» در این مرتبه مقدسه فنا و بقا به طرز خاص روی می دهد و اتحاد خاص به آن

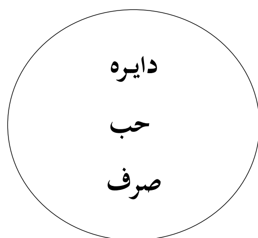


سرور کاینات میسر می شود. تابع به متبوع چنـان شباهت پیدا می کند که اسم تبعیت از میـان برخیزد و چنان متوهم می شود که تابع در رنگ متبوع هر چه می گیرد، از اصل می گیرد گویا که هر دو از یک چشمه آب می خورند و هر دو در رنگ شیر و شکرند و معنی رفع توسط که اکابر اولیاء به آن قایل اند اینجا معلوم می شود. در این مقام در جمیع امور و حرکات و سکنات دینی و دنیوی اتباع محبوب رب العالمین بنا بر کمال مرغوب می شود و کثرت درود شریف در اینجا ترقی می بخشد. دو میم اسم مبارک محمّد یکی بر محبّت و دیگر بر محبوبیت اشارت می فرماید و حقیقت محمّدی که ظهور اول است و حقیقت الحقایق است به این معنی که حقایق دیگر چه حقایق انبیای کرام و چه حقایق ملائکه عظام علیهم الصلاة و السلام کالظل اند مر او را.

سبق سی و سوم: مـراقبه دایره حقیقت احمدی است نیتـش این است: «فیض می آید از ذات بحت که محبوب ذات خود است منشاء دایـره حقیقـت احمـدی اسـت بر هیئـت وحدانی من» در این مقام انکشاف محبوبیت ذاتی می شود که عبـارت از ظهور و ذات محبوب است به نظر ذات قطع نظـر از صفـات جمیـله او که خط و خال و عارض و غیره می باشد چنانچه در دایره حقیقت ابراهیمی در میان محبوبیت صفاتی گذشته و در اینجا درود شریف اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي سَيِّدِنَا محمّد وَعَلَي آلِ سَيِّدِنَا محمّد وَاَصْحَابِ سَيِّدِنَا محمّد اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ عَلَى عَدَدِ مَعْلُوْمَاتِكَ وَ بَارِكْ وَ سلّم كَذَلِكَ، ترقی می بخشد.

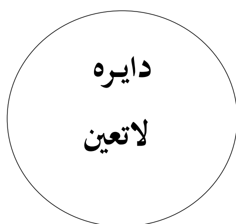


سبق سی و چهارم: مراقبه دایره حب صرف است نیتش این است: «فیض می آید از ذات بحت مطلقه که منشاء دایره حب صرف است خاص بر هیئت وحدانی من» بی رنگی و علـو لازم این مقام است به سبب قرب این مرتبه از ذات مطلق و لا تعیّن زیرا که اول چیزی که از ذات مطلق بر منصهّ ظهـور آمـد حب است که منشاء ظهور و مبداء خلق مخلوقات است. چنانچه حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ» گنجی پنهان بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم، پس آفریدم خلق را تا شناخته شوم» بر این مدعا نص قاطع است در حقیقت، حقیقت



محمّدی همین دایره است آنچه اول ذکر شد ظل این حقیقت است و حدیث قدسی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ وَ لَوْلَاكَ لَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِيَّةَ» «اگر تو نمی بودی آسمانها را نمی آفریدم و اگر تو نمی بودی خدایی خود را آشکار نمی کردم» رمزی است از این ماجرا این مقام مخصوص به خاتم النّبیین علیه الصلوه و السلام است و حقایق انبیای دیگر در این مقام یافت نمی شوند.

سبق سی و پنجم: دایره لاتعین و حضرت اطلاق است. نیتش این است: «فیض می آید از ذات بحت که موجود است به وجود خارجی و منزه است از جمیع تعینات بر هیئت وحدانی من» قدم را اینجا جولانگاهی نیست، سیر نظری البته می شود چون که حضرت ذات را انتها نیست نظر بیچاره حیران و سرگردان است تا به کجا نظر واقع شود.



سبق سی و ششم: مراقبه دایره سیف القاطع است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره سیف القاطع است خاص بر هیئت وحدانی من» در این مقام عالی، وجود شریف سالک بالکل قطع می شود مثل سیف القاطع شمشیر برنده و قطع کننده.



سبق سی و هفتم: مراقبه دایره قیومیّت است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت منشاء دایره قیومیت است خاص بر هیئت وحدانی من»



این دایره به جای دایره کمالات اولوالعزم واقع شده است که او ولایت انبیاء اولوالعزم است علیهم السلام و دایره سیف القاطع به جای ولایت کبری است.

این بیان سبقات و مقامات حضرات نقشبندیه مجددیه از کتاب حجۀ السالکین بحث سبق های طریقه ی نقشبندیه تالیف حضرت قطب العارفین مولانا غوث محمّد صاحب نقشبندی مجددی قدّس الله سره، تجدید چاپ مجدد از سیدنا و قبلتنا و وسیلتنا الی الله تعالی حضرت الحاج شاه عبدالله صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم و فیوضاتهم.

شجره نامه ی نسبی حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله سره

حضرت امام علی رضی الله عنه، حضرت امام حسین رضی الله عنه، حضرت امام علی زین‌العابدین قدّس الله سره، حضرت امام محمّد باقر قدّس الله سره، حضرت امام جعفر صادق قدّس الله سره، حضرت امام موسی کاظم قدّس الله سره، حضرت سید ابراهیم مرتضی قدّس الله سره، سید موسی رحمة الله تعالی علیه، سید احمد صالح اکبر رحمة الله تعالی علیه، سید احمد رحمة الله تعالی علیه، سید عبدالرحمن محدّث رحمة الله تعالی علیه، سید ابی‌عبدالله حسین رحمة الله تعالی علیه، سید موسی رحمة الله تعالی علیه، سید حسن القاسم رحمة الله تعالی علیه، سید محمّد ابی‌القاسم رحمة الله تعالی علیه، سید مهدی مکی رحمة الله تعالی علیه، سید رفاعه حسن المکی رحمة الله تعالی علیه، سید ابی‌الفضائل علی اشبیلی رحمة الله تعالی علیه، سید علی المرتضی رحمة الله تعالی علیه، سید احمد رحمة الله تعالی علیه، سید الحازم ابوالفوارس رحمة الله تعالی علیه، سید محمّد علی رحمة الله تعالی علیه، سید حسن رحمة الله تعالی علیه، سید سیف‌الدین عثمان رحمة الله تعالی علیه، سید عبدالرحیم رحمة الله تعالی علیه، سید شمس‌الدین محمّد رحمة الله تعالی علیه، سید نعیم رحمة الله تعالی علیه، سید ظاهر رحمة الله تعالی علیه، سید جمعه رحمة الله تعالی علیه، سید مشرّف رحمة الله تعالی علیه، سید درویش رحمة الله تعالی علیه، سید محمّد رحمة الله تعالی علیه، سید عبدالله آغا رحمة الله تعالی علیه، حضرت سید خالد آغا رحمة الله تعالی علیه، قطب العارفین حضرت شیخ عثمان سراج الدین تویلی نقشبندی قدّس الله تعالی سرّه الاقدس.

و صلّی الله تعالی علی خیر خلقه سیّدنا محمّد و علی آله و اصحابه اجمعین.